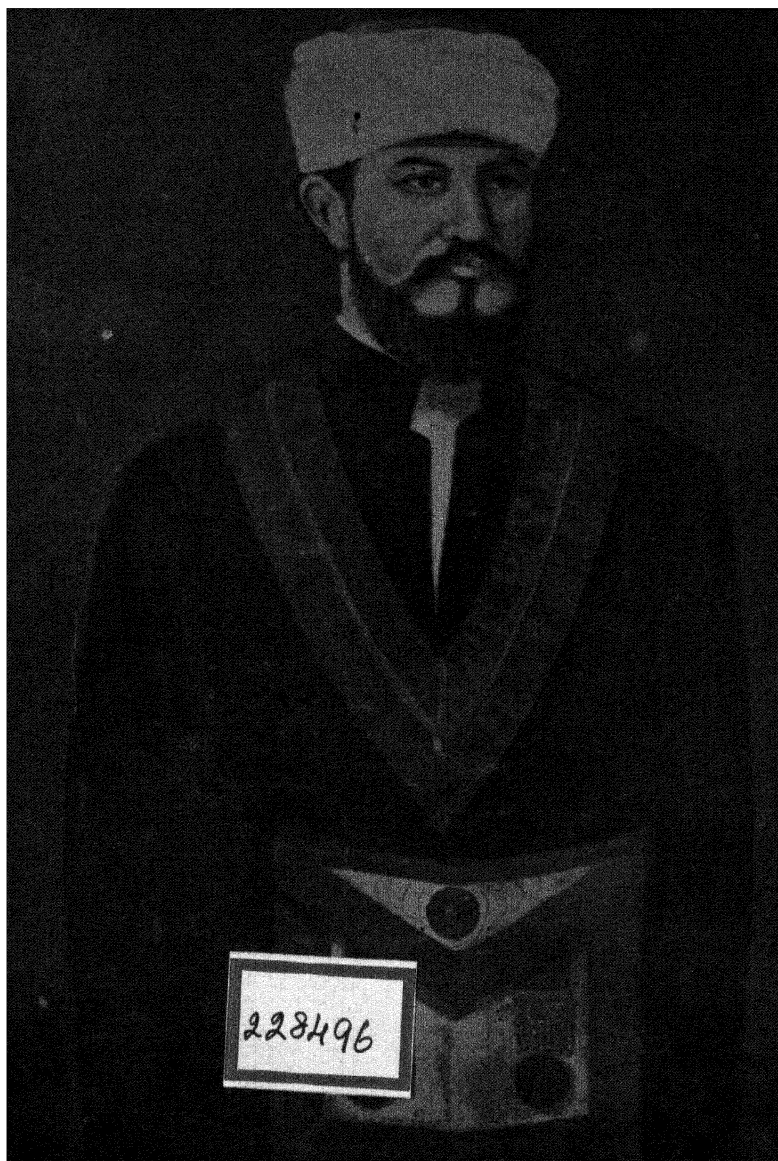


UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228496

UNIVERSAL
LIBRARY



زندگاني و فلسفه اجتماعي وسياسي
سيد جمال الدين افغاني

OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY

Call No ۹۲۳۱ جمال الدين - ز Accession No. ۱۷۶۷۲

Author: میرزا علی مدرس سیاح و دی

Title: ازدگانی و فلسفہ اجتماع علی و عباسی بعد جمال الدین افغانی

This book should be returned on or before the date last marked below.

فهرست مندرجات

صفحه	موضوع
۱	آغاز
۹	۱- سید جمال الدین درچهره صدراعظم افغانستان
۱۲	۲- سید درچهره سیاح درهندوستان
۱۶	۳- تجلیات روح سید درچهره اقبال لاهوری
۲۱	۴- سید درچهره فیلسوف بزرگ اسلامی در دانشگاه اسلامبول
۲۶	۵- سید درچهره قهرمان علمی و سیاسی
۲۸	۶- سید در جرگه بنایان آزاد
۳۳	۷- سید مرد خدا بود
۳۸	۸- سید درچهره نویسنده بزرگ سیاسی
۴۲	۹- نگاهی به مطبوعات هند
۴۸	۱۰- دو فیلسوف شرق و غرب
۶۳	۱۱- سید در ایران
۷۱	۱۲- سید در عراق عرب
۷۳	۱۳- آخرین اقامت سید در اسلامبول
۸۱	۱۴- آرامگاه سید در افغانستان
	۱۵- نقش شخصیت سید - صفات سید - آرزوها و هدف سید -
۸۳	خوبی های سید - اخلاق سید - دانش سید
۸۹	۱۶- عقیده سید در پنهان نمودن و آشکار کردن اسرار
۹۱	۱۷- درباره شرق
۹۲	۱۸- احزاب سیاسی شرق

موضوع	صفحه
۱۹- جرئت و شهامت سید	۹۴
۲۰- مصر و مصریان و شیوه حکومت در شرق	۹۶
۲۱- عقیده سید درباره وطن و حکومت	۹۹
۲۲- تأثیر فضائل جمعیت‌ها	۱۰۱
۲۳- زبان و ادبیات عرب	۱۰۳
۲۴- تأثیر ادبیات عرب	۱۰۷
۲۵- مقام سید در جدل و مناقشه	۱۰۸
۲۶- روش سید جمال‌الدین و سرسید احمدخان	۱۱۱
۲۷ قرآن و نهج البلاغه	۱۲۴
۲۸- زندگی نباتات و تنازع و بقاء	۱۲۷
۲۹- تعصبات ملی و مذهبی	۱۳۱
۳۰- کلمات قصار و امثال حکیمانه سید	۱۴۱
۳۱- درباره قضا و قدر	۱۵۳
۳۲- عدالت اجتماعی در اسلام	۱۷۰
۳۳- سر تقدم و موفقیت دول اسلامی	۱۷۶
۳۴- نگاهی باوضاع و احوال هند و مصر و ایران و افغان	۱۸۰
۳۵- قدرت اجتماعی و تأثیر جنبش‌های عمومی	۲۰۱
۳۶- ابن‌اخلدون و سید جمال‌الدین	۲۰۸

بنام خداوند بزرگ جهان آغاز

پیش از آنکه بآراء و معتقدات سید جمال الدین افغانی آشنا شوم
نامش را بارها از پدر بزرگوارم که از مردان روحانی و سیاسی پاکباز
بود شنیدم.

و با آنکه کودک دبستانی بودم بنام و اندیشه‌های سید مترنم میشدم
و در نتیجه از سال هزار و سیصد و شش خورشیدی در روزنامه‌های درجه
اول چاپ رشت مقالات پرشوری می‌نوشتم و از آن زمان تا کنون هرچه
کتاب و رساله درباره سید در عالم عربی منتشر شده است بدقت خوانده‌ام
و یاد داشت‌هایی برای خود برداشتم و از آنچه که مسلمانان هند و افغان
نوشته‌اند بهره برده‌ام و هر روزی که ورقی از دفتر ایام می‌گذرد بآراء
حکیمانه سید جمال الدین بیشتر دل‌بستگی پدید آید شاید تربیت و محیط
خانوادگی و تحصیل در معارف اسلامی و سفرهای پی‌درپی در دشت و
هامون عراق عرب و ایران و برخورد با مردان بزرگ و مشهور سیاسی و
روحانی و مذهبی و اخلاقی و مطالعات در اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی
خاور میانه و آشنائی بمرام و کارهای حوزه‌های پریشان و آشفته و پراکنده
اجتماع ما بقول شاعر جاودانی حافظ :

عشق میخواست کزین شعله چراغ افروزد

برق غیرت بدرخشید و جهان برهم زد

بیشتر از پیشتر شیفته گردار و گفتار حکیم بزرگ اسلامی سید جمال الدین

افغانی شدم.

آری در خلال مدت تحصیل و ورود در گود سیاست و عالم روزنامه نگاری و مراحل مختلف اداری دوره روزنامه «العروة الوثقی» روی میز تحریرم بوده است.

بعد از وقایع شهر یور هزارو سیصد و بیست خورشیدی اجمالی از یادداشت های خود را درباره سید در دوره دوم و سوم مجله ادبی و اجتماعی ماهیانه «گل های رنگارنگ» «که از مجلات خوب آن زمان بود» منتشر نمودم و از دور و نزدیک مورد نوازش و تقدیر دانشمندان دل سوخته اسلامی قرار گرفت تا آنکه در تبریز بهمت گروهی از جوانان پاك دل بر هبری آقای حاج میرزا عباسقلی مجتهد واعظ چرندابی آن اوراق بشکل رساله جداگانه ای چاپ شد در آن روزگار مبهم که افق سیاسی کشور در تاریکی و وحشت پر دامنه ای فرو رفته بود.

بدبختانه دشمنان کشور در هنگام حکومت پیشه وری بنگاه مطبوعاتی ما را در تبریز بهم زدند و رساله «رد نیچریه» سید را که بحواشی نویسنده ناچیز این سطور دو مرتبه در تبریز چاپ شده بود بیغما بردند و ناچار نود صفحه از رساله مزبور که خالی از غلط چاپی نبود بزحمت منتشر گردید.

ولی در آن هنگام جوانان پاك ایرانی و غیور و مسلمانان آن خطه زرخیز با وجود حکومت وحشت و ترور نوشته ناچیزم را چون ورق زر میخریدند و بامادران و پدران داغ دیده خود گوشه ای خزیده و بنام تجدید عظمت اسلام و ایران باچشمانی اشکبار میخواندند و نفرین بر مسببان بدبختی عالم اسلام می فرستادند، آری تجلیات روحی مردان بزرگ امثال

سید جمال الدین است که روزنه امید بر روی جوانان جهان اسلامی می‌گشاید.

در این مدت بسیاری از برادران مسلمان نامه های پی در پی نوشتند و خواستار چاپ این کتاب شدند چون بعضی از کوتاه نظران همان نوشته های چاپی را سرهم بافتند و بنام خود منتشر نمودند و نامی هم از نویسنده اصلی آن نبردند.

در یکی از روزها آقای ابوالفضل حادقی که در سفر دور و دراز خود به تهران بازگشت کرد بمن گفت از سفر غرب ایران که به همراه آقای سید هبة الدین مجتهد شهرستانی بود اوراق چاپی مرا برای آقای شهرستانی خواندند و همه افسوس می‌خوردند که چرا این رشته ناتمام ماند و سپس در جلد هشتم مجله هفتگی «آئین اسلام» چاپ تهران بنام «سید جمال الدین افغانی و افکار او» یک سلسله مقالات منتشر ساختم و اینک بهمت آقایان حادقی و سرکار سروان کاظم - کاظم زاده ایرانشهر و بکوشش شرکت نسبی اقبال و شرکاء «مناسبت صد و بیستمین سال تولد سید - جمال الدین (۱) بخشی از کتاب خود را تقدیم برادران مسلمان مینماید.

مخصوصاً کوشش آقای کاظم - کاظم زاده ایرانشهر در چاپ کتاب شایسته همه گونه تقدیر است. آری آنچنان عارف و دانشمند و ارسته ای را مانند ایرانشهر چنین همشیره زاده ای سزد که خوشبختانه هردو از شیفتگان آثار سید جمال الدین افغانی میباشند سپاس خدا را که پس از تألیف و نشر شرح احوال و عقاید «شیخ احمد احسائی» و رساله «زندگانی و فلسفه حاج ملاهادی سبزواری» سومین شماره از «ذکره

مدرسی « را بنام » زندگانی فلسفه اجتماعی و سیاسی سید جمال‌الدین افغانی « چاپ و منتشر میسازد . »

بهمت جوانان پاکدل ایران و اسلام امید است که بنای عظمت اسلامی را تجدید سازد تا با افشاندن بذر آراء و معتقدات بزرگان اسلام و تصویر نموداری از شرح زندگانی و فداکاری آنان در راه آدمیت نهالها و شکوفه‌هایی بروید و مانند ستاره‌ای درخشان برفرق قرون و اعصار نورافشانی نماید .

طهران ۱۵ مهر ۱۳۳۴ خورشیدی
مرتضی مدرسی چهاردهی

مردان بزرگ تاریخ

سرگذشت مردان بزرگ تاریخ درسی برای تربیت ملت‌هاست زیرا در کمون بسیاری از افراد هر ملت استعداد های نهفته‌ای موجود است که شرح زندگی و سرگذشت اینگونه افراد آن استعداد ها را رشد و پرورش میدهد و موجب بروز و ظهور آنها میگردد .

در میان مردان تاریخ ، بعضی افراد اینقدر بزرگ و با اهمیت هستند که ملت‌های متعددی آرزو مندند آنها را از خود بدانند و از مفاخر خویش بشناسند و نام آنها را وسیله افتخار و سر بلندی قرار دهند .

سیاستمدار و دانشمند مشهور سید جمال‌الدین اسدآبادی معروف با افغانی یکی از همین مردان بزرگ تاریخ بشمار میرود که نظیر وی را کمتر میتوان در بین مردان تاریخ جهان یافت . او در دورانی که سراسر شرق را ظلمت جهل و اغراض پست و کوچک زمامداران فرا گرفته بود بمشابه خورشیدی تابناک در آسمان این صفحات شروع بنور افشانی کرد و با قدرت

عظیم معنوی و استعداد خارق العاده شخصی خویش چنان تکانی بملتهای مسلمان که همه در خواب عمیقی از جهل و غفلت و بیخبری فرو رفته بودند داد که نه تنها آنها را بیدار کرد بلکه بسرعت در راه مبارزه برای تحصیل حقوق خویش بر اه انداخت .

افکار بلند و رسای مرحوم سید جمال الدین چنان در روح مردم مشرق زمین رسوخ کرد که زمامداران مستبد این ممالک با هیچ نقشه و تدبیری نتوانستند مسیر ملتهای خود را از راهی که سید جلوی آنها گذاشته بود تغییر دهند . قدرت منطق سید تمام پرده های خودخواهی و خودپرستی زمامداران شرق را که در برابر ترقی ملتها مانند سد سکندر حاجب و مانع بود پاره کرد . هوش و درایت سید در حسن تشخیص دردهای ملت مسلمان او را بمنزله حادق ترین طبیب برای معالجه آن دردها بیرون آورده بود . نقشه هایی که سید برای بیداری جامعه مسلمان خاصه ملتهای ایران و مصر عثمانی و افغان کشیده بود پشت سیاست دولتهای مغرب زمین را که مایل بودند همواره در این کشورها نفوذ سیاسی و اقتصادی داشته باشند بلرزه در آورد و آنها را سخت بو حشت و هراس انداخت .

سید از نوابی بود که بعمیق ترین احتیاجات ملتهای مشرق زمین پی برده بود و با کمال شهامت سیادت و رهبری این ملت ها در پاره کردن حجابهای جهل و تاریکی و غفلت و بیخبری و فساد اخلاق از نفاق و خودپرستی و تنگ نظری و نفع طلبی زمامداران بعهده گرفت و بایک شهامت بینظیری تمام مشکلات و موانع را که از اطراف او را احاطه کرده بود نادیده گرفته و وبانروی ایمان و استقامت مسافت زیادی در راه آزادی و نجات ملتهایش رفت و پیوسته نقشه های زعمای مستبد ایران و عثمانی و صحنه سازیهای دولتهای

استعماری غرب را نقش بر آب کرد و از میان برد و تا آخرین فرصتی که داشت در راه رسیدن به هدف بزرگی که در خاطر میپرورانید جهد و تلاش کرد و جز مرگ هیچ عاملی نمیتوانست مانع تقدم و پیشروی او در حصول مقصود گردد.

کتایب که اینک با زحمت و سعی ممتد دانشمند محترم آقای مرتضی مدرس چهاردهی تألیف و با همت و مجاهدت شرکت نسبی اقبال و شرکاء و بازحمات شبانه روزی سرکار سروان کاظم کاظم زاده در تصحیح آن طبع و نشر میشود دست خوانندگان محترم کتاب را گرفته و قدم بقدم با سید جمال الدین در این راه پر مناظره و مبارزه ای که سید در طول عمر خود طی کرده جلو میبرد و آنها را با افکار بلند و نقشه های وسیع و قدرت بزرگ روحی و معنوی این نابغه بزرگ شرق زمین بخوبی مأنوس و آشنا میسازد ما توفیق مؤلف دانشمند و ناشر غیرتمند کتاب را از خدا خواستار و امیدواریم جامعه زبان فارسی ایرانی و افغانی از این کتاب استفاده ای بزرگ بنمایند.

تهران بهمن ماه ۱۳۳۴

ابوالفضل حاذقی

۱ - سید جمال الدین در چهره صدر اعظم

افغانستان

سید جمال الدین پس از پایان تحصیلات علوم اسلامی به هندوستان رفت و یک سال و چند ماه در آنجا ماند و ریاضیات جدید را فرا گرفت و برای ادای مراسم حج به حجاز شتافت و یک سال مسافرت حج طول کشید چه از شهرستانی به باده ای رهسپار میشد و از باده ای به شهری سفر میکرد تا در سال هزار و دوست و هفتاد و سه هجری قمری بمکه مشرف شد و خانه خدا را زیارت نمود و بسیاری از عادات و شئون اجتماعی ملل اسلامی آگاه شد و بریشه اخلاق و بدبختی شرق دانا گردید و از هر خرمنی خوشه ای چید و از هر دانشی گلی بدست آورد و پس از پایان مراسم حج با کاروان افغان با افغانستان رهسپار شد و در زمان حکومت امیر دوست محمد خان وارد گارد دولتی شد .

هنگامیکه امیر دوست محمد خان حمله بهرات کرد تا آن دیار را از سلطان احمد شاه که داماد و پسر عمویش بود بستاند سید در جرگه همراهان و لشکریان در محاصره همراه او بود و پس از مدت زیادی که محاصره گذشت و دروازه شهر هرات را باز کردند و فتح نصیب آنان شد تا وفات امیر سید همراه و همکارشان بود و امیر فرمانروائی را بولیعهدش امیر شیر علی خان در سال هزار و دوست و هشتاد و هجری برابر ۱۸۶۴ میلادی سپرده بود ، محمد رفیق خان وزیرش بامیر تازه کار پیشنهاد کرد که برادران خود مخصوصاً برادر بزرگتر را زندانی کند و هرگاه کوتاهی نمایند فتنه و آشوب در افاق خواهد افتاد و برادران امیر برای بدست آوردن حکومت تولید فساد و انقلاب خواهند نمود در جرگه لشکریان هرات سه نفر از برادران امیر بودند ۱ - محمد اعظم خان ۲ - محمد اسلم خان ۳ - محمد امین خان ، برادر بزرگتر از همه محمد افضل خان بود که نیروی نظامی او بیشتر از دیگران بود و محبوبیت بسیاری در مردم داشت .

بنابا مقتضیات و اوضاع و احوال سید جمال الدین بمحمد اعظم خان کمک مینمود و هنگامیکه سه برادر دانستند که تدبیر امیر جدید و مشورت وزیر حائش از چه قرار است راه فرار را در پیش گرفتند و در شهرها و کوهها و بیابانها پراکنده شدند و هر یک به شهری که در زمان پدر خود حاکم بودند بشتافتند و آن دیار را پناهگاه خود قرار دادند فتنه ها آغاز شد و شعله های انقلاب داخلی روز بروز دامنه پیدا کرد تا کار محمد اعظم خان و برادرزاده اش امیر عبدالرحمن خان بالا گرفت و به کمک و راهنمایی سید جمال الدین بابتضت را تصرف نمودند و امیر

محمد افضل پدرا میر عبدالرحمن خان از زندان غزنه بیرون آمد و امیر افغانستان گردید و سالی از حکومتش نگذشت که وفات نمود و محمد اعظم برادرش جانشین او گردید و مقام و منزلت سید روز بروز در نزد او زیادتر گشت و او را بجای وزیر اول خود که در حقیقت صدراعظم خود بود قرار داد .

چهار خاندان رسالت و علم و تقوی و شجاعت و شهامت سید در آن دیاری مانند بود و از آغاز کار در ترقی و پیشرفت امیر محمد اعظم کوشش و فداکاری نمود و در تمام کارهای کوچک و بزرگ با سید مشورت میکرد و او را در جریان کار میگذاشت و خیلی مورد اعتماد امیر بود .

سایر امیران افغان که مستبد بودند با کارکنان دولت خود مشورت نمی کردند و در تاریخ افغانستان تنها این امیر بود که با سید مشورت می نمود و هر گاه بدگمانی او نبود با حسن تدبیر سید جمال الدین افغانستان بسوی خوشبختی و کمال میرفت و از کاروان فرهنگ و تمدن مدتها دور نمی افتاد .

چنانکه پس از سالیان دراز می بینیم و می شنویم و می خوانیم که جوانان بر شور و دانشمندان افغان مانند سایر برادران اسلامی هنوز به کلمات و سخنان سید جمال الدین مترنم میشوند و برای دردها و دواهای اجتماعی خود از نوشته ها و آثار او الهام میگیرند .

افسوس که امیر بسیاری از کارهای بزرگ کشور را بخویشاوندان جوان و بی تجربه و بی سواد سپرد و از بی تجربه گی آنان دامنه جنگ و ستیز زیادتر گردید یکی از آنان که حاکم قندهار بود و در مقام و منزلت برابر شیرعلی خان حاکم هرات بود و بجز نامی از حکومت نداشت در اندیشه خام افتاد که در نزد پدر و سایر برادران بزرگتر جلوه گر شود از در جنک وارد شد و در عرصه کارزار با کمال تهور و شهامت پیش میرفت و بعد سر باز سلحشور حمله ور گردید و صف دشمن را پراکنده ساخت و ترس و وحشت در دل های لشکر دشمن راه انداخت در آن گیر و دار عرصه نبرد فرمانده نیروی امیر شیرعلی خان ناگهان متوجه شد که برادرزاده امیرش بانهایت غرور و تهور از لشکریان قندهاری جدا شده با چیره دستی دستگیرش کرد و قندهاریان پراکنده شدند و نیروی لشکر امیر شیرعلی خان جان گرفت و بسوی قندهار شتافت تا آنجا را تصرف نمود و جنگ دوباره آغاز شد و بیگانگان شیرعلی خان را کم نمودند و زروسیم ما بین روستا و امیران امیر محمد اعظم خان بخش کردند و پیمان شان را با پول شکستند و خیانت ها شد و پس از جنگ های پی در پی امیر شیرعلی خان فاتح گردید و ناچار امیر محمد اعظم خان و برادرزاده اش امیر عبدالرحمن خان فرار کردند و امیر عبدالرحمن خان بسوی بخارا شتافت و امیر محمد اعظم خان بایران آمد و پس از چند ماه اقامت

در خراسان که بقصد تهران حرکت کرد و نیشابور وفات نمود و امیری خردمند و عادل بود و مقتضیات گاهی او را وادار بسرم کاری مینمود .

سید جمال الدین در کابل ماند و بمناسبت سیادت و احترام بخاندان نبوت و از ترس آشوب مسلمانان که بسادات خصوصاً بسید جمال الدین علاقمند بودند و ندیده اش گرفتند اما رجال دولت از کید و دورویی منصرف نشدند و در پی بهانه ای بودند که رفتار و گفتار سید را بزشتی جلوه دهند تا مردم کم کم از او گریزان شوند و انتقامی از وی بگیرند سید ناچار چنان مصلحت دید که از افغانستان دور شود و اجازه سفر حج را گرفت و اجازه دادند که بسوی خانه خدا بشتابد بشرط آنکه از راه ایران مسافرت نکند تا مبادا امیر محمد اعظم خان را که در آن هنگام در نیشابور بسرمی برد ملاقات کند و بزرگان دولت افغانستان گمان میکردند که سید جمال الدین با کمک امیر محمد اعظم خان و دولت ایران ممکن بود بر افغان تاخته و امیر محمد اعظم خان را امیر افغانستان کند . چه هزاران بربری که در خراسان سکونت دارند به سلحشوری و جانبازی مشهورند و چون شیعیان پاک علی علیه السلام می باشند و سید جمال الدین هم سید حسینی و روحانی بزرگ و سیاسی هنرمندی بود ممکن بود که از نیروی بربریان هم استفاده شایانی کرده و بسوی خاک افغان بشتابد .

بعقیده من هر گاه اجازه بسید میدادند که بایران آید ممکن بود که مسیر تاریخ و تحولات کشور افغانستان عوض میشد و یا کشور ایران زودتر در راه بیداری و آزادی پیش میرفت چنانکه میدانیم ورود سید به تهران نغمه آزادی و برادری و مساوات در سرتاسر ایران پیچید و کشور ما بسوی مشروطیت قدم برداشت .

ولی سید ناچار مانند سیاح دانشمندی راه هند را پیش کشید و ظاهراً افغان و افغانی را بحال خود گذاشت و رفت تا در چهره های دیگری برای بیان دردها و دواهای اجتماعی اسلام جلوه گری نمود .

در هنگامیکه در مصر بود رساله ای دقیق در اوضاع و احوال تاریخی و جغرافیائی و سیاسی افغانستان نوشت که در سال ۱۳۱۸ هـ . ق در مصر بچاپ رسید در این رساله تاریخ تحولات سیاسی زمان خود را تشریح میکند که چگونه بیگانگان با مقدرات افغانستان بازی مینمایند .

در مجموعه مقالات فارسی و عربی خود مخصوصاً در روزنامه مخصوص خود «العروة الوثقی» چاپ پاریس توجه خاصی با اوضاع و احوال افغانستان دارد و تا پایان دور زندگانی سیاسی بنام سید جمال الدین حسینی افغانی خود را معرفی مینمود از این جهت شایسته است که برادران افغانی ما سید بزرگوار و دانشمند بزرگ اجتماعی را از خود دانند و بنام او مترجم باشند .

۲ — سید در چهره سیاح

در هندوستان

تازه انقلاب افغانستان خاموش شده بود که سید در سال ۱۲۸۵ ه. ق برابر ۱۸۶۹ میلادی از راه هند سفر را در پیش گرفت و خیلی میل داشت بدون آنکه او را بشناسند چندی در هندوستان بماند و از افغانستان بیکی از دوستان بازرگان افغانی خود که در آن سامان بود نوشت که در هنگام توقف هند او را بساده ترین طرزی پذیرائی کنند تا بتواند در آن دیار شگفت انگیز با آسودگی خاطر چندی باشد و از نزدیک در تمدن جدید و قدیم مطالعاتی کند و بسیرا فاق و انفس مشغول شود ولی بیداری و مراقبت رجال دولت که از هر حادثه ای که در افغانستان اتفاق می افتاد مطلع بوده و مایل نبودند که سید در هند به سادگی زندگی کند و با مردم آنجا آمیزش پیدا نماید «چه گمان میکردند که مبادا باز هم انقلابی در آن دیار برپا سازد و مردم را روشن گرداند» سبب شد که او را از بدو ورود زیر نظر بگیرند.

هنگامیکه او را در مرز هند دولت هندوستان استقبال شایانی کرد سید خیلی بو حشمت افتاد و بخصوص وقتی که دوست خود را در جرگه مستقبلین ندید و هر چه جستجو کرد از مهمان دار افغانی خود کمترین اثری ندید.

ناچار از رجال دولت هندوستان تشکر کرد و درخواست نمود که او را به خانه دوست بازرگانش راهنمایی کنند تا چندی را با استراحت و آرامش زندگانی کند چه کاری با سیاست و دولت بنا به مقتضیات و اوضاع احوال نداشت !! در پاسخ گفتند که دولت هند خانه ای تهیه کرده و نمی تواند جای دیگری اقامت کند !؟ آنگاه دانست که دیگر یارای مقاومت و پرخاش را ندارد و در حقیقت تحت نظر و مراقبت دولت می باشد.

نخستین پرسشی که رجال دولت از سید جمال الدین کردند این بود که تا چه زمانی می خواهد در هند اقامت کند.

سید مدتی باندیشه فرو رفت پس از آن گفت بیشتر از دو ماه نخواهد ماند آنان هم قبول کردند و یک دسته پلس برگماشتند تا هر کس که می خواهد سید را دیدار کند سبب راجو یا شو ندو آنچه را که از سید پرسش می نماید تحقیق کنند تا گفتار و کردار او و یارانش را بررسی دقیق نمایند تا بتوانند بهتر آرامش و قدرت خود را در هند برقرار سازند در نخستین روز ورود ده نفر بدیدارش

رفتند و پلیس‌ها توانستند بدانند آنچه را که آنان میگفتند چیست و پاسخ سید مردم از چه قرار بود. در روز دوم ده هانف و در روزهای سوم و چهارم جمعیت بسیاری بدیدار سید شتافتند.

هر يك از هندوان سیاه چشم از يكديگر جویا میشدند که این سید حسینی کیست که باین سامان آمده و چه میگوید و چه میخواهد؟! اگر چه هندوستان جایگاه مذاهب و عقاید گوناگون است و در هر شهر و دیه آن فرقه‌هایی هستند که با فکر و آرزوهای دسته و گروه دیگر تفاوت دارند و این همه مسلمان که در این دیار پنهان و هندزندگانی میکنند در میان آنان دانشمندان و فضلاء بنامی میباشند که هر يك از ستارگان دانش و فرهنگ جهانی اسلامی بشمار میروند ولی دیدار این سید حسینی آنمی را بیاد قهرمانان بزرگ تاریخ بشریت و عالم اسلامی می‌اندازد که با سخنان پر شور خود و لوله‌ای در دل‌های افسرده و خواب‌آلود ما انداخته است.

براستی این سید حسینی فرزند حقیقی پیشوایان صدر اول اسلام است که همان جوش و خروش و جذبه و شور را در انسان تولید میکند.

هندوان بهم میگفتند این سخنان را چرا تا کنون نشنیده بودند و چرا پیشوایان علمی و مذهبی و سیاسی برای مایان حقیقت نگرده بودند تا بدانیم که معانی زندگانی و استقلال چیست؟!

در قهوه‌خانه‌های آن سامان که بجای کلوپ و باشگاه بود مردم سخنان سید را نقل مجالس خود مینمودند و گاهی جوانان پر شور هند در خیابانها و کوچه‌ها با سخنان سید مترنم شده و روح خود را با آراء و عقاید سید روشن میکردند.

و هنوز هفته اول پایان نرسیده بود که در کشور پنهان و هندوستان جنبش مذهبی آغاز شد و بزرگان و دانشمندان و راجه‌های آنان بدیدار سید می‌شتافتند تا لال و اطاق‌های خانه سید پر از جمعیت شد و دولت هندوستان نتوانست مردم را از دیدار سید جمال‌الدین بازدارد و از طرفی هم ممکن نبود که ده‌ها پلیس مراقب کردار و گفتار آنان باشند تا تمام سخنانشان را گزارش دهند دولت هند ناچار شد که یکی از مامورین عالی مقام خود را نزد سید بفرستد.

در هنگام برخورد نماینده فوق‌العاده دولت با سید بسیاری از راجه‌ها و دانشمندان حضور داشتند. نماینده دولت سید گفت:

دولت هندوستان وسایل اقامت دو ماهه شما را تهیه نمود اما امروز شما میگوئیم که محیط این سامان با توقف شما همراه نیست!! کسانی که در مجلس سید بودند خواستند تهدید دولت را پاسخ گویند و چهره آنان از خشم افروخته

گرددید و سید با دست اشاره بخاموشی کرده و برخاست و گروه جمعیت هم برخاستند سید مابین جمعیت و نماینده فوق العاده دولت قرار گرفت و خطابه ای ایراد کرد بدین مضمون .

بهندوستان نیامده ام که دولت را برترسانم ، نه قدرت آن را دارم که انقلابی برپا سازم و نه آنکه کار دولت را انتقاد کنم ! ! باین وصف از مثل چو منی که سیاح گوشه گیری هستم دولت وحشت میکند و از آنانیکه بیدار من می آیند با آنکه از من ناتوان تر هستند میترسند اینها ثابت میکنند که اراده دولت کوچک و ناتوان شده و شأن و شوکتش فروریخته است در اینجا عدالت و امنیت اجتماعی حکومت نمی کند و در حقیقت دولتی بر این کشور پهناور هندوستان حاکم است که از خود ملت ناتوانتر است آنگاه توجه به حاضرین کرده و گفت ای مردم بحق و عدالت سوگند با آنکه دولت از شما حمایت می کند و فرزندانان را بکار و امیدارد که اسلحه بدست گرفته و استقلال و ثروت شمارا از بین ببرند و باتمام تعدادش از ده هزار نفر بیشتر نیستند هر گاه شما صدها ملیون پشه شوید و در گوش دولت زمزمه کنید و صدایش بگوش بزرگ آنان کلا دستون صدراعظم انگلستان خواهد رسید و اگر شما صدها ملیون هندی باهم باشید ممکنست پروردگار جهان شمارا مسخ کرده و لاک پشت شوید و در جزیره بریتانیای کبیر فروروید آزاد مردانی از هند سر بیرون آرید .

هنوز سخنرانی سید پایان نرسیده بود که سرشك اشك از دیدگان شنوندگان جاری شد و آنگاه سید خطاب با آنان کرد و گفت . گریه برای زنان است و سلطان محمود غزنوی با گریه به هند نیامد با اسلحه وارد هندوستان شد . ملتی که در راه استقلال خود بدشمن حمله ور شد و مرگ را استقبال کرد آن ملت زنده و جاوید خواهد ماند .

پس از آن سید جمال الدین بنماینده فوق العاده دولت هند گفت حاضریم هر کجا که میخواهید برویم نماینده دولت گفت امروز بشما مهلت میدهم و فردا باید حرکت کنید ! سید گفت بکجا میخواهید بروم ! در پاسخ گفت پس از بیرون رفتن از هند بهر کجا میخواهید بروید ! ! در این سفر مدت توقف سید در هند بیش از يك ماه نبود .

در بامداد فردای آنروز سید بیکي از کشتیهانشسته و بسوی کانال سوئز مصر رهسپار شد و مدت چهل روز در مصر ماند و گاهگاهی بجامع الازهر که بزرگترین دانشگاه اسلامی است میرفت و در گوشه ای می نشست و از دور بحوزه های درس و بحث طلاب و علمای ازهر نظاره میکرد و چون طلبه های سوریه در مسائل

اجتماعی و سیاسی آشنا تر از سایر طلبه ها بودند و در باسید جمال الدین مأنوس و آشنا شدند و بسیاری از طلبه های سوریه باسید گرم گرفتند و یکی از کتابهای اسلامی را در نزدش بیاموختند و این درس در خانه سید گفته میشد نه در جامع الازهر چه مقررات آنجا اجازه نمیداد که بیگانه ای که هیچ سمتی نداشت بساط درس و بحث را در دانشگاه بگستراند و آزادانه در طی بحث کتابی در مسائل امور اجتماعی و سیاسی سخنرانی کند.

چون آن زمان مصر از کشورهای عثمانی بشمار میرفت و بزرگان آن از اسلامبول الهام می گرفتند سید تصمیم گرفت که به عثمانی رفته و چندی را در پایتخت کشور بزرگ عثمانی بماند چه در آن زمان مصر ، حجاز ، سوریه ، عراق جزو کشور عثمانی بشمار میرفت.

۳ - تجلیلات روح سید در چهره اقبال لاهوری

شاعر بزرگ ملی پاکستان

بسیاری از بزرگان سیاست و فرهنگ اسلامی هند در تحت تأثیر و نفوذ آراء و عقاید سید جمال الدین قرار گرفتند و اقبال لاهوری عارف و شاعر بزرگ و مولانا محمد علی جناح پیشوای مسلمانان هند و مؤسس دولت پاکستان از نمونه های درخشان شاگردان سید می باشند چنانکه در جاوید نامه اقبال از قول سید جمال الدین افغانی درباره اشتراکیت و ملیت چنین توضیح میدهد :

غریبان گم کرده اند افلاک را در شکم جویند جان پاک را
رنگ و بوازتن نگیرد جان پاک جز به تن کاری ندارد اشتراک
افغانی بملت روسیه که نقش نوی را انداخته خیلی علاقمند است و آرزو دارد که ایشان با محکومات قرآن آشنا بشوند در ضمن پیغامی که افغانی بملت روسیه میدهد اظهار میدارد که بدبختانه مسلمانان از محکومات تعلیم قرآن بهره نمی برند و گرفتار توهمات بیجا می باشند اما برای ملت جوان فکر روسیه لازم است که از تعلیمات قرآن استفاده کند .

بقول استاد مجتبی مینوی . این سیر تدریجی از محبت کشمیر و هندوستان شاعر را به مرحله اتحاد اسلام میرساند ، توقع او این است که همه ساکنین ممالک اسلامی و مسلمانان هندوستان پشت به پشت یکدیگر بدهند و در قبال مخالفین خود بالا جماع مقاومت نمایند . اختلاف اصل و نژاد و ملیت را بکناری بگذارند و در زیر لوای توحید و نبوت مجتمع شوند ، زیرا که دین مهم تر از وطن است ، و ملیت منوط بآب و خاک نیست .
عجم هندو زنداند رسوم دین ، و رنجه

و دیو بند حسین احمد این چه پوالتجبی است
سرود بر سر منبر که ملت از وطن است

چه بیغیر ز مقام محمد عربیست
بمصطفی برسان خویش را که دین همه اوست

اگر با و نرسیدی تمام بولهبی است
و شمری بار دو دارد بعنوان ترانه هندی که مطلع آن این است .
چین و عرب همارا هندوستان همارا

مسلم هین هم وطن می سا را جهان همارا

و این شعر اکنون مقام ترانه ملی مسلمانان هند را حاصل کرده است .
 اصول و مبانی تعلیمات فلسفی و افکار اجتماعی اقبال در دو کتاب
 اسرار خودی و رموز بیخودی است موضوع کتاب دومی این است که چون خویشتن
 خویش را یافتنی باید که در ملت خود محو شوی ؛ و بیان میکند که ملت یک
 مرد مسلمان جامعه اسلام است نه این مملکت و آن مملکت ، و این بیخودی
 « یعنی محو کردن و فنا گشتن خودی در جامعه اسلامی » نیز در حقیقت
 از جمله مراحل تربیت و تهذیب و توسعه و نشو و نماى نفس است ؛ منتهى اینکه
 اینجا نفس ملی و خودی جامعه اسلامی منظور است و آنجا خودی شخص و
 تمین یا هویت انفرادی . میخواهد که یک جامعه اخوت اسلامی در جهان تشکیل
 یابد که آزاد و مستقل باشد . ورشته عشق خدا و ایمان به پیغمبر اجزاء آن را
 یکدیگر پیوند داده باشد و مرکز آن کعبه باشد . مطلب خود را باین طریق
 عنوان میکند که فرد باید با ملت مربوط باشد ، و ملت از اختلاط افراد پدیدار
 میشود . و ارتباط ملت اسلامی بدو رکن است که توحید و نبوت باشد . یاس و خوف
 و حزن مایه قطع حیات است و از ازاله این امراض بتوحید است ، و حق تعالی رسولی بما
 فرستاد که ما را بر سر توحید و اقیاف ساخت و ما از راه اتباع او امر او با هم متحد شدیم
 و مقصود از رسالت او تاسیس حریت و مساوات و اخوت در میان بنی آدم بود ؛
 دین و ملت محمد از حیث مکان و زمان بلانهایت است و وطن اساسی ملت
 نیست ، و نظام ملت بآئین است و آئین ملت محمدی قرآن است و در این زمانه انحطاط ،
 اولیتر آنست که ما بگذشتگان اقتداء و از ایشان تقلید کنیم و داعیه اجتهاد
 نداشته باشیم ، بختگی سیرت ملی منوط باتباع از آئین الهی است و حسن سیرت
 ملی به پیروی کردن از آداب محمدی است ، و حیات ملی بر مرکز محسوسی محتاج
 است و مرکز ملت اسلامی مکه است و نصب العین این امت باید حفظ و اشاعه توحید
 باشد ، و توسعه حیات ملت وابسته به تسخیر قوای نظام عالم است . و کمال
 حیات ملت از اینجا حاصل میشود که ملت مثل فرد احساس خودی پیدا کند و تولید
 تکمیل این احساس از تدوین روایات ملی و تتبع تاریخ گذشته ممکن میشود ، و
 بقای نوع از ازدواج و امومت یعنی مادری است .

نیست ممکن جز بقرآن زیستن
 از شراب نغمه قسوال مست
 در نمی سازد بقرآن محفلش
 فقر او از خا نقاها ن باج گیر
 معنی او پست و حریف او بلند
 با ضعیف و شاذ و مرسل کار او

گرتو میخواهی مسلمان زیستن
 صوفی پشمینه پوش حال مست
 آتش شعر عراقی در دلش
 از گداه و بوریا تاج و سریر
 و اعط دستان زن افسانه بند
 از خطیب و دیلمی گفتار او

جاویدنامه اقبال داستان سیر او در افلاک و دیدن ارواح گذشته‌گان است،
 و از مقوله کومدی الهی دانت و رسالة الغفران معری و امثال اینهاست، و باین
 دوبیت آغاز میشود :

خیال من بتمشای آسمان بود است

بدوش ماه و باغوش کهکشان بود است

گمان مبر که همین خاکدان نشیمن ماست

که هر ستاره جهانست یا جهان بودست

در فلک عطارد ارواح جمال الدین افغانی و سعید حلیم پاشا ظاهر میشوند

و بامولوی و زنده‌رود مدتی بحث و گفتگو میکنند . سید جمال الدین شرحی در

باب خلافت آدم و حکومت الهی و منافع علم و حکمت بیان میکند و پیغامی بملت

روس میفرستد (۱)

« پیغام افغانی بملت روسیه »

رسم و آئین مسلمان دیگر است

منزل و مقصود قرآن دیگر است

مصطفی در سینه او زنده نیست

در دل او آتش سوزنده نیست

در اباغ او نه می‌دیدم نه درد

بنده مومن ز قرآن برنخورد

و این همه تقصیر خود مسلمانان است

خود طلسم قیصر و کسری شکست

خود طلسم قیصر و کسری شکست

از ملوکیت نگه‌گردد دگر عقل و هوش و رسم و ره‌گردد دگر

تقریباً در هفتاد سال قبل مجاهد بزرگ اسلامی سید جمال الدین «شعار

برگشت باسلام» را عنوان نموده هر چند این شعار بوسیله دشمنان اسلام باستهزاء

و سخریه استقبال گردید ولی قلوب بعضی از مسلمانان پاک سرشت را بخود

معطوف داشت ، اقبال نیز عقیده افغانی را بدل و جان پذیرفت و اظهار داشت که

تنه‌اراه نجات مسلمین عالم اتحاد و یگانگی می‌باشد . اقبال از افتراق مسلمانان

عالم دلش میسوخت و وضع رقت آور مسلمین را در سرتاسر گیتی به پیروی از آراء

و عقاید سید شرح داده است .

در جاویدنامه اقبال از زبان سید جمال الدین افغانی سیاست ضد اسلام و

مسلمین را که دول استعماری بکار می‌برند چنین شرح میدهد .

لرد مغرب آن سراپا مکر و فن اهل دین را داد تعلیم و وطن

او بفکر مکرکز و تو در نفاق بگذر از شام و فلسطین و عراق

۱ - اقبال لاهوری - بحث در احوال و افکار نگارش آقای مجتبی مینوی

استاد دانشگاه تهران چاپ تهران ص ۵۷ - ۵۸

تو اگر داری تمیز خوب و زشت
چيست دين برخاستن از روی خاک
آن کف خاکي که نامیدی وطن
با وطن اهل وطن را نسبتی است
گر چه از مشرق بسراید آفتاب
فطرش از مشرق و مغرب بری است
کتاب جاوید نامه اقبال از حیث مطالب و معانی يك داستانی پر شکوه از
ارتقاء و مراجع آدم می باشد

رومی و اقبال در فلک عطارد وارد میشوند صدای اذان بگوش میرسد و
اقبال با تعجب میگوید :

من نیابم از حیات اینجا نشان
و در جوابش رومی میگوید :

گفت رومی این مقام اولیاست
ز ایران این مقام ارجمند
خیز تا ما را نماز آید بدست
اقبال اضافه میکند :

رفتم و دیدم دو مرد اندر قیام
بعد از نماز رومی اقبال را بسید جمال الدین معرفی مینماید و اقبال از انعطاف
و انحراف فکری مسلمانان که بجای محکومات قرآن نظریات سیاسی و اقتصادی
مغرب را پذیرفته اند سخن میگوید :

در ضمیر ملت کیتی شکن
ترك و ایران و عرب مست و فرنگ
مشرق از سلطانی مغرب خراب
سید جمال الدین از محکومات قرآنی تحت عنوان خلافت آدم - حکومت
الهی ارض ملک خدا است - حکمت خیر کثیر است بیان میکند و عالم قرآن را
چنین مجسم میسازد

عالمی در سینه ما گم هنوز
عالمی بی امتیاز خون و رنگ
عالمی در انتظار قسم هنوز
شام او روشن تر از صبح فرنگ

عالمی پاک از سلاطین و عبید
 بیاطن او از تغیر بسی غمی
 چون دل مومن گرانش ناپدید
 افغانی بملت روسیه خطاب کرده آن را باوامر و نواهی قرآن دعوت
 مینماید و میگوید که بهترین راه حفظ مساوات و اخلاق عالمی بشری تبعیت از
 احکام قرآن است :

آفریدی شرع و آئین دگر
 بنده مومن امین حق مالک است
 اندکی بانور قرآنش نگر
 آب و نان ماست از یک مائده
 غیر حق هر شیبی که بینی هالک است
 ذکر حق از ذکر هر ذاکر جداست
 دوده آدم «کنفس» واحده
 احتیاج روم و شام او را کجاست

۴ - سید در چهره فیلسوف بزرگ اسلامی در

دانشگاه اسلامبول

سید جمال الدین پس از چندی اقامت در مصر با اسلامبول رفت و نویسندگان و دانشمندان و جوانان پرشور بدیدار سید شتافتند بعد از چند روز عالی پاشا صدر اعظم عثمانی را دید و سید را خیلی گرامی داشت و دانست که سید دانشمندی بزرگوار است و چنان او را استقبال شایانی نمود که تا آن هنگام بی مانند بود با آنکه سید در جامه افغانی بود و لباده ای بر تن و عبائی بردوش و عمامه ای کوچک بر سر داشت دل های امیران و بزرگان ترك برای دانش و شهامتش نگهبان او شدند و نامش را بزرگی یاد میکردند و باستایش از دانش و ادب او گفتگو میکردند و پروانه وار بگردش حلقه میزدند و از سخنان حکیمانه اش بهره مند میشدند با آنکه از جهت لباس و عادات و زبان نسبت به عثمانیان بیگانه و غریب بود پس از چند ماه عضو انجمن فرهنگ شد و آراء و عقاید اسلامی خود را با شهامت بیان میکرد و میگفت که تعلیمات عمومی را اجراء کنند تا همه مردم از نعمت فرهنگ بهره مند شوند بعضی از دوستانش موافق این عقیده نبودند بخصوص حسن فهمی که شیخ الاسلام و متصدی اوقاف عثمانی بود چون نظر سید با آرزوهای او تماس داشت سخت مخالفت نمود و چون جوانان دانشمند دوستدار سید بودند نتوانست به او آزاری رساند و منتظر بهانه بود تا ماه رمضان ۱۲۸۷ هـ برابر ۱۸۷۱ میلادی پیش آمد و مسجدها و تکیه ها پراز مردم شد که برای عبادت می شتافتند قضا را تحسین افندی مدیر دارالفنون اسلامبول از سید درخواست نمود که خطابه ای در پیرامون تشویق هنر برای دانشجویان ایراد کند. سید بهانه آورد که در زبان ترکی اسلامی ناتوان است و نمی تواند در برابر صدها ادیب ترك سخنرانی کند و چون زیاد خواهش نمودند ناچار شد و پیش از ایراد خطابه موضوع سخنرانی را نوشت و بصفت پاشا وزیر فرهنگ و شیروانی زاده مشاور عالی دولت و منیف پاشا که ازارکان رجال دولت و عضو انجمن فرهنگ بود نشان داد و مورد ستایش همه گردید و همه ای در کوی و برزن ها افتاد که سید حسینی افغانی که از بهترین نمونه های درخشان قهرمانان اسلامی است سخنرانی هيجان انگیزی در تالار دارالفنون ایراد خواهد کرد و در آن روز جوانان پرشور و دانشمندان بزرگ نویسندگان هنرمند که هر يك دلی پراز درد از اوضاع و احوال

انحطاط مسلمانان داشتند و وود بدار الفنون بر یکدیگر پیش دستی مینمودند تا ندای اسلام و بیداری جهان اسلامی را بهتر بشنوند تا پرده اوهام و خرافات را بدور اندازند و برای تجدید نهضت اسلامی کوشش کنند مجلس با شکوهی از بزرگان کارکنان دولت و دانشمندان و ادیبان و مدیران روز نامه ها تشکیل گردید و وزیران هم برای خالی نبودن هر یضه آمدند تا ببینند حکیم بزرگ اسلام چه میگوید .

سید در پشت میز خطابه ایستاد و با سخنان بلیغ و فصیح خود شنوندگان را مجذوب خود نمود و حسن فهمی شیخ الاسلام که اوقاف کل کشور پهناور عثمانی زیر نظرش اداره میشد بانگهای دقیق خود خوب متوجه سخنان بود تا بتواند کلمه ای از سخنانش را دست آویز قرار داده و صدای و اشریت را بلند کند و هوچیان و دوره گردهایی که مقرری ماهیانه از اوقاف داشتند بدور خود جمع کرده و در کوی و برزن نمه تکفیر سید جمال الدین را بلند کند تا بتواند تا پایان عمر بروی اوقاف هنگفت عثمانی افتاده و به همراهی سایر لاشخوران و بی سوادان آن دیار شکمی از عزا در آورند و مردم را هم در خواب غفلت و نادانی بگذارند.

سید در سخنان خود روش گذران مردم را به بدن زنده تشبیه ساخت و هر یکی از هنرها را بمانند یکی از اندام او دانست و همان بهره ای که او برای زندگی میدهد اندام بدن هم همان خاصیت را بروز میدهد و پادشاه را به مغز تشبیه کرد که مرکز تدبیر و اراده است و نیروی آن را به بازو و کشاورزی را به کبد و کشتی رانی و دریانوردی را به پاها و هریک از هنرها را با یکی از اندام انسانی برابر کرد و تمام اعضای انسان را با صدای رسا شرح داد و گفت از پیوند آنها خوشبختی انسانی فراهم میشود و تن زنده نیست مگر بروان و روان تن هم یا نبوت است یا حنمت و تفاوتی که دارد این است که نبوت از سر چشمه یزدانی سیراب میگردد و بدست کسی نخواهد رسید بلکه توفیق الهی است که بهر کس که صلاح دانست می بخشد و الله اعلم حیث یجعل رسالته .

اما حکمت نظری از راه معرفت بدست آید و پیامبران از خطا و اشتباه دور بودند و خطای حکیم ممکن است چه امکان اشتباه محال نیست و احکام نبوی آنچه را که پروردگار خواهد فرستاد و تا آنجا که جانشینان پیامبران هم در اشتباه نمی افتادند و دریافت احکام الهی از فریضه های ایمانی است اما بر آدمی لازم نیست که از آراء حکیمان پیروی و فرمانبرداری کند مگر آنکه عقیده و نظریه آنان بهتر و بالاتر از سایر عقاید باشد و باد یانت الهی هم مخالفتی نداشته باشد و آنچه را که درباره نبوت ابراد شد چکیده عقاید دانشمندان

اسلامی است .

سخنان پرشور سید که بادلایل و برهان ایراد شده بود روح افسرده و ناامید جوانان پاك اسلامى را مشتعل ساخت و دانستند که جنبش بزرگ مذهبی آغاز شده و برای جلوگیری از انحطاط مسلمانان باید در پیرامون سید جمال الدین پروانه وار گرد آیند و با عقاید و آراء او هم صدا شوند .

حسن فهمی دید نزدیک است که دکانش تخته شود فوری بر علیه سید جمال الدین برخاست و سخنان حق او را یاوه و باطل نشان داد و تصمیم گرفت که سید را آزار دهد تا درس عبرتی برای آیندگان شود که دیگر دانشمندی چشم و گوش جوانان را باز و روشن نکند از اینرو بساط هوچی گری را گسترده و انمود کرد که سید افغانی نبوت را که پایه تمام دیانت های آسمانی است هضم می داند و بواعظان و خطیبان که مقرری از اوقاف داشتند دستور داد که در مسجدها خورده گیری کرده و گریه و زاری کنند و آتش این داستان را بیشتر دامن بزنند تا فتنه ای در اسلام بول افند . بیکاران و در یوزه گران و لاشخورانی که بومی از حقیقت اسلام نبرده بودند سید جمال الدین را تکفیر کردند و سید هر چه خواست از خود دفاع کند و خود را تبرئه نماید و بگوید

کفر چو منی گزاف و آسان نبود
محکم تر از ایمان من ایمان نبود
درد هر چو منی یکی آن هم کافر
پس در همه دهر يك مسلمان نبود
نتیجه نداد و ناچار محاکمه شیخ الاسلام را در خواست کرد « آن هم چگونه ممکن بود » و شدیداً محاکمه شیخ را میخواست و با فشاری میکرد و روزنامه نویسان دو دسته شدند آنانی که بر راستی روشن فکر و با عقیده و ایمان بودند و او را خواه سید شدند و گروهی که روزنامه نویسی را وسیله در یوزه گیری خود ساخته بودند و از شیخ الاسلام پول می گرفتند مخالف سید شدند مقاله ها و گفتارها از دودسته نوشته و گفته میشد و مردم از همه جایی خبر هم گاهی باسید و زمانی با شیخ الاسلام میشدند .

برخی از دوستانش اشاره بخاموشی نمودند که مرور زمان مردم فراموش میکنند و نخواهند دانست که شیخ و سید چه گفته اند سید قبول نکرد و مکرر درخواست محاکمه شیخ الاسلام را مینمود !!!

جنجال خیلی بالا گرفت و بیم آن میرفت که پیش آمد سوئی برای صدر اعظم عثمانی و سید فراهم شود چه در فتنه بنام دین و مذهب دیگر منطق و برهان راه ندارد و همه نادانان با احساسات کور کورانه بدنبال هو می شتابند تا با انجام آن کفار گناهان خود را ادا کنند .

صدر اعظم برای حفظ موقعیت خود و جان سید که از گزند آسوده بماند

از ناچاری دستور داد که وی برای مدتی از اسلامبول بیرون رود تا حوادث و نفاق‌ها خاموش و فراموش گردد و بعدها هر وقت که خواست دوباره بازگشت کند !!

عالی‌پاشا صدراعظم عثمانی بفضل و دانش سید جمال‌الدین معترف بود و از بی‌هوشی و نادانی و پستی مردم پوسیده و خشک که دور از حق و حقیقت بودند سخت نگران بود و میدانست که کردار ناشایست حسن فهمی افندی‌شیخ الاسلام دیار عثمانی در حقیقت درباره عالی‌پاشا است نه سید جمال‌الدین چون میل داشت کم‌کم محیط راه‌مراه کند تا ملت ترک قابلیت پیدا کرده و سید جمال‌الدین را شیخ الاسلام دیار پهناور عثمانی نماید و کم‌کم نفوذ و ریاست حسن فهمی افندی را از سر در یوزه‌گران بی‌ایمان دور کند و تیپ‌روشن‌فکر و دانشمندان را از بین برد و مردم نادان را وادار کرد که در برابر دانشوران عرض اندام کنند و کهنه پرستان هوچی‌گری را آغاز نمودند این‌گونه جنجال‌ها کار را بجائی کشانید که سید از اسلامبول دور گردد گرچه صدراعظم عثمانی مایل بمسافرت سید نبود ولی چاره چیست تا دنیا دنیا بوده چنین بوده است روحانی‌نمای مارگیر سروری و آقائی می‌کند و دانشمندان هنرمندان در بدر گردد بسیاری از دانشمندان نزد سید رفته و از دوری او تأسف خوردند و بر رفتار ناهنجار شیخ الاسلام خورده گرفتند یکی از استادان عالی‌مقام در طی سخنان خود بسید گفت که شیخ ارزش دیانت را پائین آورد. سید از این گفتار برافروخت و گفت :

اشتباهی بزرگتر از این نیست که دیده شود که گاهی تنها کردار يك نفر از پیران دین تماسی با ارزش دیانت دارد .

معتقدم که هیئت اجتماع بشر از نیروی روحی و سیاسی هیچگاه بی‌نیاز نخواهد بود و این دنیوی و برای يك مرام از لحاظ جوهر و هدف تهیه شده است آری ممکن است در یکی از آنها خللی پیدا شود که در اصل آن نبوده است لازم است که آنرا اصلاح نمائیم و بمقاسد و معایب آن آشنا شویم تا دوباره آن را باصل خود باز گردانیم پس از آن گفت قدرت و نفوذ ثروتمندان و سلطنت شهریاران برای نابود کردن روح فساد و شرارت مردم است نه آنکه دفع فاسد را بافسد کنند و دوباره مابین اجتماع فجایمی تولید نمایند و بانفوذان و شاهان باید حقوق عمومی و خصوصی اجتماع را نگهبان باشند و وسایل آسایش و آرامش را برای مردم تهیه کنند و عدالت اجتماعی را در مردم اجرا نمایند تا همه از آن بهره‌مند شوند هر گاه این قدرت در دست يك مردم فرورود نادانان اقتدملت را بفساد اخلاق کشانیده و خون‌های بی‌گناهان را خواهد ریخت و از قدرت خود سوء استفاده میکنند

تا مردم رشید پیدا نکنند و خوب و بد را تمیز ندهند حکومت استبدادی بر مردم بدبخت حکم فرماست .

در این صورت بر ملت هوشیار است که اراده ملت را آزاد گذارد و از آزادی در گفتار و کردار بهره مند شود و این آزادی بهترین قانون های هر ملت بشمار میرود و چنین آزادی قانونی است که حکومت ناچار میشود خدمت گذار ملت باشد . و هر ملتی که با هووی و هوس بازی کند بشعبه ها و طایفه ها پراکنده میشود . خود خواهی و خود پرستی در افراد پیدا میشود و افرادی بنام ملت قدرت را در دست میگیرند و سوء استفاده میکنند و ثروت اجتماع را برای رضای خود بکار می برند تا زندگانی آینده خود را با آرامش تامین سازند این گونه ملت ها مانند چهار پایان بلکه بدتر از ستوران هستند و قاعده جور و ستم حکومت های استبدادی را بادت خود ایجاد میسازند . و همچنان بسخرانی خود ادامه داد و گفت : همین قسم است در سلطنت روحانی یعنی هر دینی که نفوذ معنوی در مردم بایمان داشته باشد در برخی از اوقات تأثیر آن بیشتر از نفوذ شهریاران و دستگاه پلیس و داوری قاضی در پشت میز قضاوت است چه بسا در بعضی از اوقات مجازاتی معین نمینماید و سپس روشن میشود که اشتباه شده و متهم گناهی نداشته و می بایست تبرئه شود و هر گاه دیانت توانست آف حقیقت را پیروی کند و از قدرت سیاسی دور شود در اینجا است که روان قدرت می یابد و آدمی را از دزدی در جایگاهی که هیچکس نیست باز میدارد و از کشتن کسی را که میداند هیچگاه مورد تعقیب و مجازات قرار نمیگیرد باز میدارد اینها از سودهای روحی دیانت است و درسه دیانت اسلام و مسیحیت و موسوی چیزی که برخلاف بهره های آدمیت باشد نخواهید دید بلکه مردم با ایمان و خدا پرست با افراد بنی آدم مانند برادران و خویشان و ندان خود با مساوات و برادری و آزادی رفتار مینمایند و هر زشتی را از خود دور میسازند و هر گاه خدای نخواسته سرپیچی نمود و از قدرت روحانی گریزان شد بدیهی است در گوهرش اختلالی پیدا شده و لازم است که سبب انحراف را دانست و بهر قدرتی که ممکن خواهد بود دوباره به فطرت نخست بازگشتش دهند و هر گاه دیانت در مقصد شریفش سیر کند قدرت سیاسی هم بدون شك او را گرامی خواهد دانست و اگر قدرت سیاسی درایده آل خود که عبارت از داد گستری مطلق است کار کند شکمی نیست که سلطنت روحانی ثناخوان او خواهد شد و این دو نیروی روحانی و سیاسی از یکدیگر جدا نخواهند شد مگر آنکه از محور طبیعی خود جدا شده و وظیفه خودشان را انجام ندهند .

اینها آخرین سخنان سید جمال الدین در اسلامبول بود که ترك کشور عثمانی را گفته و در اول محرم هزار و دویست و هشتاد و هشت هجری برابر ۲۲ مارس ۱۸۷۱ میلادی بمصر رهسپار شد .

۵ - سید در چهره قهرمان علمی و

سیاسی

مقصود سید از سفر بمصر تمایل وی بدیدن آن دیار بود و نمیخواست در آنجا باشد تا آنکه رئیس دولت « ریاض پاشا » را ملاقات کرد و او از سید خواهش ها نمود و دولت هم ماهیانه هزار قروش مصری به پول آن زمان مستمری برایش مقرر داشت بدون آنکه در عوض آن حقوق کار اداری انجام دهد .

سید جمال الدین بسیاری از محصلین را راهنمایی نمود و آنان از دریای دانش او بهره ها بردند ، کتابهای علمی در علم کلام اسلامی ، حکمت علوم عقلی در علم هیئت و فلکیات و اصول فقه و فقه اسلامی را نزد سید آموختند از روزیکه سید آغاز تدریس در مصر را نهاد تا پایان آن در خانه خود به بحث می پرداخت و بعنوان استاد به جامع الازهر نمی رفت ، روزهای جمعه که دروس تعطیل بود گاهی برای دیدار شاگردان و دوستانش در جامع الازهر حاضر میشد . شاید بیش آمد اسلامبول و کردار ناشایست شیخ الاسلام عثمانی سید را مجبور نمود که فقط روزهای جمعه بازهر برود تا مبادا شیخ جامع الازهر با او بدگمان شده و مورد تکفیر شیوخ آنجا قرار گیرد .

سید در نظر دانشجویان مصر استادی بزرگ جلوه نمود و فواید بسیاری از خرم دانش او بدست آوردند و از دیانت پاک و ادب و دانش وی سخت در شگفت شدند و زبان بستایش او گشودند و شهرتش روز بروز در کشور مصر پیچید . پس از آن تصمیم گرفت که او هام را از خردها جدا سازد . خردها روشن شد و چشمها متوجه او گشت .

سید شاگردان خود را وادار بنگارش و تعزیر مقالات ادبی و فلسفی و مذهبی و سیاسی و اجتماعی نمود آنان هم در زیر نظر سید بکار پرداختند و استاد هنرمند و نویسنده بزرگ و مشهور شدند ، فن نگارش در اثر کوشش او پیشرفت کرد و نویسندگان از جمند تعویل اجتماع مصر و جهان اسلامی گردید و نایبها پیدا شدند و آثار قلمی آنان از باد و باران گزندی نیافت با آنکه بیشتر شان جوان بودند در فن خود هنرمند شدند و هر دانشور و ادیبی که در این رشته کار میکرد و جوان بود و در فن خود نویسنده بزرگ و هنرمند شد یا از شاگردان سید بود یا آنکه پیرو دوش او گردید .

و هر کسی که منکر این حقیقت شود گراف گفته است چه حقیقت امر برای همه روشن و آشکار است و کسانی از راه حسادت بسید بدین شده و خورده گیری ها مینمودند و سخنان بعضی از حکیمان را در مردم انتشار میدادند و میگفتند که اینها عقاید سید جمال الدین است و از طرفی گفتار برخی از متأخران را که حکمت و فلسفه را حرام می پنداشتند نقل قول میکردند و فتنه را دامن میزدند با آنکه آنانیکه فلسفه را حرام می پنداشتند منظورشان این بود که کسانی که خرده های آنان سستی گرفته و کوتاه نظر هستند مطالعه کتایبهای دقیق فلسفی ننمایند چه بسا ممکن است بر اثر مطالعه از دیانت گریزان و لا ابالی شوند و اما کسانی که در ایمان خود ثابت قدم هستند و در علوم اولین و آخرین صاحب عقیده می باشند کاری ندارند که فلسفه و دانش با عقیده آنان موافق باشد یا مخالف تنها بصیرت دینی آنها را زیاده تر میکند و در یقین آنان نیروی پیدامیشود و در این باب هزاران گفتار از پیشوایان دیانت پاک اسلامی میتوان بدست آورد .

مردم حسود و بدبین کار را بجائی رساندند که آنچه را فلاسفه مادی در کتایبهای خود گفته اند با پیرایه ای آنها را بسید نسبت دادند و در توده عوام مردم منتشر ساختند و از یک طرف هم چون گروهی از اشخاص رنگارنگ که دارای مشربها و مذهبهای گوناگون بودند بمجلس سید حاضر میشدند یا از سخنان سید چیزی نمی فهمیدند و بسا گفتارش را بمذاق و مشرب خود تشریح و تفسیر مینمودند و در هر کجا سخنانی از سید نقل قول میکردند و این گونه انتشارات بهانه بدست دشمنان سید داد و دردیده توده نادانان مردم تأیید میشد . با تمام اینها در نزد مردان عارف و زنده دل از شخصیت سید جمال الدین نمی کاست و مقامش روز بروز زیاده تر میشد و در دل های مردم جایگاهی بلند پیدا میکرد تا آنکه توفیق باشا خدیو مصر گردید و سید مرام او را تأیید و ستایش نموده و کوشش نمود که دل ها را متوجه او سازد .

سید فطرتاً میل زیادی بامور سیاسی داشت و روز بروز نظرش بمصر نظر یک مرد حکیم و دقیق امور اجتماعی و سیاسی میشد و میدید که نفوذ بیگانگان در آنجا زیاده تر میشود ناچار شد که در اوضاع و احوال مصر تحولی ایجاد کند تا ملت مصر هم در ردیف ملت های زنده دنیا قرار گیرند و از نعمت های آزادی و استقلال بهره ور گردند .

و فرهنگ عمومی اسلامی آن سامان هم از چهار دیوار خشک که نمونه کوچکی از فرهنگ قرون وسطی بود بیرون آورده و با فکر نو دانش نوین را فرا گیرند تا بتوانند برای بدست آوردن نعمت آزادی و استقلال و تمدن جدید در تلاش گردند .

۶ - سید در جرگه بنایان آزاد

در خرابات جهان نور خدا می بینم
و عجب بین که چه نوری ز کجای می بینم
«حافظ»

سید از آغاز تشکیل فراموش خانه در مصر از فراماسونهای آن بشمار میرفت میخواست فضیلت و تقوی را آشکار کند و پنهان کردن فضیلت را گناهی بزرگ میدانست از اینجهت در جرگه بنایان آزاد قرار گرفت در یکی از جلسه های فراموش خانه برخاست و چنین سخن گفت نمی توانم تصور کنم که او هام در استوانهای انجمن های فراماسون راه دارد چه هر تشکیلات آزادی از اوست و آلات و ادوات بنایان را در دست دارد تا برای نابودی اساس کهنه و بنیاد آزادی حقیقی ، برادری ، مساوات و از بین بردن ستمکاران و جور و ستم اقدام میکنند بمصدق کلوخ انداز را پاداش سنک است هرگاه آزادی خواهان در راه آزادی کوتاهی روا دارند هرگز نمی توانند بنیاد زاویه قائمه را در جهان استوار سازند پس از اشاره اجمالی در پیرامون انجمن های فراماسون اسکاتلندی گفت :

پس از تعریف و وصف منطقی صورتی در ذهن آدمی جایگزین میشود مثلاً گفته اند انسان حیوان ناطق است و برای اینکه تعریف مطلوب بر انسان تطبیق کند که به بعضی از جانوران اشتباه نگردد او را بصفت دیگری هم تعریف کرده و گفته اند ، انسان ممیز و ذات آخندان است پس از تعریف صفات مزبور چهره مخصوصی از او در ذهن نقش بسته و شناخته میشود که او انسان است با آنکه اکنون خود را فراماسون میدانم «جرگه بنایان آزاد» تعریف مطلق ندارد که در ذهن آدمی نقش بندد و یا وصفی که تطبیق شود که آدمی بتواند در فراموش خانه وارد شود بقول حافظ :

من بسر منزل عنقا نه بخود بردم راه قطع این مرحله بامرغ سلیمان کردم
نخستین چیزی که مرا تشویق کرد تادر جرگه بنایان آزاد شرکت کنم
همان عنوان بزرگ آزادی مساوات - برادری است که هدفش بهره مند شدن جمعیت بشری و جهان آدمیت است که در پشت سر آن برای نابود کردن ستمکاران و کوشش مینمایند تا بنیاد عدالت حقیقی را استوار سازند با این وصف همت بکار و عزت نفس و اخلاق پاک و کوچک شمردن مرگ در برابر ستمکاران را فراماسون

بن نشان میدهد و این تعریف فراماسون مرااضی ساخت که در جرگه بنایان آزاد وارد شوم.

«شست و شومی کن و آنکه بغرائب خرام»

ای برادران، سید جمال الدین ریاست را برای خود منکر است و هرگز ریاست نمیکند و فراماسون شریف تر و بالاتر از آن است که ایجاد قدرت برای رئیس آن کند و یا اغراض شخصی یا بهره‌های مادی و ادبی را بکاربرد مراد عوت میکنند که فراماسون پاك و بی آلاش و از زشتی‌ها دور باشم باید علاقمند بآبرو و شرف خود باشم.

فراماسون هنگامی به برادر خود كمك میکند که علمی داشته باشد و یا یکی از اعضای بدنش نقصانی داشته باشد آنگاه او را بسایر برادران بنی نوع خود مقدم میدارد و هرگاه بی‌نوا وفات کرد کودکان او را پرورش میدهند و در آموزش و پرورش آنان جدیت مینمایند بدون جهت همراهی کردن در مشرب بنایان آزاد از گناهان بشمار میرود از سخنان سید همه در شکفت شدند و همه ای در انجمن‌ها و احزاب و ادارات دولتی مصر افتاد و دزدان حساب کار خود را کردند و در پی چاره افتادند تا این خبرها بگوش «توفیق باشا» خدیو مصر رسید و کارهای سید را کوچک شمرد و توجهی بفراماسون نداشت تا هنگامی که برادران خواستند سید جمال الدین را بسمت «استاد اعظم» انتخاب کنند سید از قبول آن خود داری کرد در آن ماجرا خواهی است «خدیو مصر» را ملاقات کند ولی خدیو از پذیرفتن او خود داری کرد و اما پس از آنکه عظمت و بزرگواری وی را دانست که نامزد «استاد اعظمی جرگه بنایان آزاد» است با کمال خوشروئی و مهربانی بسیار سید را پذیرفت و سخنانی بهم گفتند که خلاصه اش این است :

خدیو : تمام خوبیها را برای مصریان خواهانم و شادان میشوم که کشور خود را بیالترین درجات و درستکاری ببینم ، بدبختانه اکثریت ملت مصر تن پرور و نادان هستند و ظرفیت آن را ندارند که درس‌ها و سخنان هیجان‌انگیز بآنان تلقین شود چه ممکن است در اثر آنها ملت بهلاکت و نابودی افتد .

سید : در پیشگاه امیر کشور بآزادی و صمیمیت سخن میگویم : ملت مصر مانند سایر ملت‌ها خالی از تن پروری و نادانی نیست ولی خردمندانی را هم دارا است که به پیشگاه امیر توجه دارند هرگاه نصیحت مخلص را قبول نمایند هرچه زودتر ملت را در احکام کشور شريك و همراه سازید و دستور دهید که انتخابات شروع شود تا نمایندگان ملت قوانینی را بتصویب رسانند

که با اسم واراده شما تمام گردد و انجام اینگونه امور سلطنت شما را استوارتر می سازد.

این ها مهمترین گفتار این ملاقات بود و خدیو مصر تن باین کار نداد و باخود و سوسه ای درباره سید مینمود ولی چیزی بار ابراز نداشت سید از دربار خدیو مصر بیرون آمد و تصمیم گرفت که هدف خود را در محفل فراماسون اجرا نماید و سخنرانی هایی کرد که هر کسی را از سستی بکوشش وادار نمود و هر خفته ای را بیدار ساخت و ترسو را شجاع بار آورد و شاگردان و پیروان خود را که بیشتر نویسندگان و ادیبان سوریه بودند دستور داد که مقالات همچنان انگیز درباره حقوق ملت بنویسند و در طلبه آنان محمد عبده و ادیب اسحق دمشقی و سعد زغلول پاشا بود و بر اثر بروز جنبش فکری و ملی ، دولت خیلی مراقب کردار و گفتار آنان بود و ناچار شد که بامیهن پرستان بدارا رفتار کند و ملت را بوعده های نیکو و حسن نیت و اعطای تشکیل مجلس شورای ملی نوید میداد بشرط آن که در آرامش باشند و از افراط در امور و تظاهرات ملی خودداری کنند .

بنا به مقتضیات و اوضاع و احوال زمانه پس از چندی يك انجمن وطنی تابع فرانسه شرقی تأسیس گرد و در اندک مدتی اعضای آن بیش از سیصد نفر از برگزیده ترین دانشمندان و هوשמندان که به نیک نامی مشهور بودند انتخاب نمود و شبکه ای تشکیل دادند بنام «شعبه نظارت جهاد» چون لشکریانی که در سودان تعیین میشدند با آنکه قانونی از طرف دولت مصر بتصویب رسیده بود که هر يك از نظامیان برای مدت معینی در آن سامان انجام وظیفه نمایند بدبختانه بیشتر از هفت مقرر در آنجا بودند و دولت توجهی درباره انتقال آنان نمیکرد و قانون اجازه نمیداد که دو سال مصریان و سودانیان بیشتر از چهار سال در آنجا باشند اما بدبختانه تبعیضاتی روا میداشتند و لشکریان را ناراضی کرده بودند و طبقه شبکه این بود که دقت در اجرای اصول قوانین کند و شعبه دیگری برای نظارت در امور داد گستری و شعبه هایی برای نظارت در امور وزارت دارائی و مصالح عمومی و بهداشتی تشکیل شد که مامورین دولت را باحقوق حق و داد گری و مبارزه با فساد رهبری نمایند و خدمت گذاران دولت را بعدل و داد راهنمایی کنند .

يك نفر از عضو دولت مصر در ماه پنج لیره حقوق میگرفت و دیگری که هم ردیف او بود و تقریباً همان کار را انجام میداد پانزده لیره دریافت میکرد و هر شعبه با کمال دقت و درستی برای تأمین عدالت اجتماعی کارها را به بهترین وجهی انجام میداد و از طرف « محفل بنایان آزاد » بایان و اسلوب خردمندانه ای

کارهای ناشایست هیئت حاکمه انتقاد میشد و همه مردم مصر از رفتار و کردار «برادران» در شکفت شدن دواز جرئت و شهامت و با کد امنی و گذشت آنان که در زیر نظر سید جمال الدین کار میکردند تقدیس مینمود .

آزاد یخواهان از سید درخواست کردند که قانون انتخابات مجلس شورای ملی مصر را تهیه و تدوین سازد که ملت بر طبق آن نمایندگان خود را انتخاب کند تا مانند سایر کشورهای آزاد از حق خود برای خوش بختی ملت و مملکت استفاده کند .

سید در پاسخ برادران گفت ای برادران مجلس شورای ملی قدرت حقیقی خود را هنگامی تحصیل میکند که از روح ملت تشکیل شده باشد . و هر مجلس شورائی را که پاشایا امیر یا قدرت بیگانه ای آن را تشکیل دهد و بکار وادارد بدانید که قدرت موهومی خواهد بود و تشکیل اینگونه مجلسها با اراده آن کسی است که آنرا ایجاد ساخته است . سیر ملت پیرو شوکت و قدرتی است که آن را حرکت میدهد ولی به هدف نمیرساند خصوصاً هنگامیکه با اراده گرداننده اش برخورد کند . تاریخ بجا نشان میدهد که هر شهر یار و امیری که قدرت را در دست دارد هرگز راضی نخواهد شد که اسم بی مسمائی باشد تا ملتش قدرت را در دست گرفته و در تمام شئون ، کشور را اداره کند و تمام امور در دست ملت گردد و بزرگترین ایده آل ملی همان رهائی از اسارت و چنگال بیگانه است .

پس از آن گفت خواهید دید که مجلس شورای مصر قریباً تشکیل خواهد شد و از حیث شکل و ظاهر شبیه به یکی از پارلمان های اروپا خواهد بود و احزابی را دارا خواهد شد مانند حزب شمال و حزب دست راست و دست چپ و خواهید دید که حزب شمال اثری در مجلس نخواهد داشت و کوچک ترین راهش معارضه با دولت خواهد بود و نمیتواند کوچک ترین کاری را انجام دهد و حزب دست راست هم طرفدار او خواهد بود و امروز از گفتار من تعجب میکنید چه در يك امر تصویری که هنوز وجود خارجی پیدا نکرده است صحبت میکنم و خواهید دید که مجلس شورای موهومی در مصر تشکیل میشود و هر يك از اعضای آن مانند آنکه از شیر ترسناك باشند از آن فرار می کنند « حزب شمال معارض دولت است » و بطرف حزب دست راست « دوستدار دولت » خواهند شتافت و آنگاه میگویند (سید جمال الدین راست میگفت) .

آری درست میگویم و این هم از فراست من نیست و بقول دانشمندان علم منطق در تصور تصدیقی کوچک ترین فضیلتی نخواهد بود و هر گاه درست

دقیق شویم خواهیم دانست که مقدمات درست همان نتیجه‌های درست را خواهد داد. مقدمات مجلس شورای ملی با ایجادکننده آنست و از محیط ملت دور خواهد بود و آنکس که آن را ساخته است قوه‌ایست که از قدرت ملت و مجلس بیرون است تا بتواند با او معارضه نماید در اینجا منافع متضاد میشود و دارای هدف‌های مختلف هستند این گونه مجلس‌ها ارزشی ندارد و بدیهی است دوام زیادی هم نخواهد داشت و ملت هم از آن بی‌نیاز نخواهد شد سپس خنده تاثر آمیزی کرد و گفت:

خواهید دید که نماینده ملت درد های اجتماع را نخواهد گفت و از زشتی‌ها و بدبختی‌ها سخنی در پارلمان نمی‌گوید و چونکه تمام آزادی را از او سلب می‌نمایند بلکه این مجلس يك آلت گنگ و خاموشی است که در دست همان قدرتی است که برای بدست آوردن کشور دردست دارد و هرگاه اندکی فکر کنید این حقایق را درك مینمایید و میخواهید برای شما این گونه مجلس‌ها را تعریف نمایم تابشناسید که نماینده شما در آینده مانند همان هیئت‌های مصری زمان امرواست و همان متولی باهروسیله‌ای ممکن است تمام ثروت کشاورزان را تصاحب کند.

همان تنبلی و ترسی که حکام جور را از همت بلند سلب نمود و مردم نمی‌توانند با داشتن دلیل‌های روشن در برابر ستمکاران اقامه دعوی کند و همان کسیکه در اراده و زور و قدرت همه را خوب و پسندیده و حکمت آمیزی پندارند و خواهید دید که برای دفاع از وطن و مناقشه حساسی خیلی بی ادب و ترسو و بی تدبیر است و هوش و تدبیر و شجاعتی نخواهد داشت و تمام صفات پسندیده و نیکوئی که صلاحیت دارا بودن آن را داشته باشد فاقد است.

هر کس بخواهد آزادی را از بین ببرد آن را جزء فلسفه سیاست بشمار می‌آورد با کمال تاسف خواهیم دید که مجلس شورای موهومی شما در صورتیکه احلام درست باشد برخلاف قواعد فلسفی است آن وقت است که باید اعتراف کرد که عدمش به وجود!!

۸ - سید مرد خدا بود

دراثر تربیت سید جمال الدین شاگردان و پیروانش مقاله‌ها منتشر ساختند و سیاست‌یگانگان را در خاور میانه سخت بیاد انتقاد گرفتند و ترجمه گفتارشان را برای روزنامه‌های انگلستان فرستادند و در این راه اهتمامی داشتند تا آنکه کلاستون این موضوع را مورد توجه قرار داد و سر کنسول انگلیس نیز در مصر مراقب رفتار و گفتار سید و یارانش بود و حکومت و خد بومصر ترسیدند و میخواستند هرچه زودتر سید از آن دیار دور شود و تا اینکه دستور صادر شد که سید باملازمش ابو تراب عارف از مصر تبعید گردند.

سید در سال ۱۲۹۶ برابر ۱۸۷۹ م سفر هند رهسپار شد و هنگامیکه بکنال سوئز رسید کنسول ایران و برخی از بازرگانان به نزدش رفتند و پولی باو تقدیم داشتند و اصرار کردند که سید پول را دریافت دارد که هنگام سفر به پول بیشتر نیاز دارد سید در پاسخ دوستان و یاران خود گفت شما بیول بیشتر از من احتیاج دارید چه شیر بهر کجا که رود بی شکار نخواهد ماند. سید از راه دریا به هند رفت و چندی در حیدرآباد دکن مقیم شد. و هنگامیکه حوادث اعرابی پاشا در مصر اتفاق افتاد دولت سید را از حیدرآباد به کلکته خواست و دستور داد تا پایان فتنه اعرابی پاشا در آن جا باشد پس از آن اجازه دادند بهر کجا که مایل باشد حرکت کند.

هندوستان باغ ادیان و مذاهب است از هر فرقه و یا مسلک مادی و معنوی در آن قطعه پهناور پیدا شده و میشود و هر نغمه و نوائی پیروانی دارد. مردم هند بدین وعقیده خود سخت پای بند هستند و صدها کتاب و رساله در اثبات معتقدات خود و دیگران نوشته و منتشر ساختند. جانوران بی آزار در آن سامان مقدس هستند و کسی را با کسی کاری نیست. گروهی تحصیل کرده و فرنگ رفته هند بقول سید طبیعی و بیدین شدند و خدای بزرگ و سرمدی

را منکر گشتند و در ردیف لایبالیان و اباحیان درآمدند و مردم معتقد را به بیدینی و لامذهبی دعوت میکردند و پشت پا بهمه عقاید و آراء زدند در برابر این گروه طبعی‌میان مردم خداپرست برهبری سید باخطابه و گفتار بزرگترین تازیانه علمی و دینی را بر بی‌دینان وارد ساختند.

چه سید در تمام دوره زندگانی خود بامول توحید و حقایق اسلام معتقد بود و تنها خدای یگانه و تجدید عظمت اسلامی را در نظر میگرفت و از اختلاف و فرقه‌بازی گریزان بود و در تمام گفتار و کردار و بندار خود بجز خدا و حقیقت اسلام چیز دیگری را در نظر نداشت و با شور و احساسات تندی حقایق توحید و اسلام را بیان میکرد و چنان تأثیری در جهان اسلامی نمود که هنوز هم اثرات آن باقی است گروه‌ها گروه مردم از گبر و ترسا و برهمنائی و بودائی بادست سید هدایت شده و بخدای یگانه و حقیقت دیانت پاک اسلامی ایمان آوردند.

هنگامی که سید نام خدا و اسلام را بر زبان جاری می‌ساخت گوئی نیروی کهربائی آن لرزه بر اندام شنوندگان می‌افکند و ولوله‌ای در اجتماع و حوزه‌ها می‌انداخت.

آوازه شهرت سید در تمام دیار هند پیچید و همه خداپرستان بسوی او شتافتند و چون بی‌دینان آن صفحات در نشر تبلیغات بی‌دینی کوشا بودند و سید میدید که با چه رنگ آمیزی عقاید مادی‌گری را جلوه گر می‌سازند و مردم را از راه راست باز میدارند. در این خصوص خطابه‌ای در تعریف احوال ملحدان هند ایراد کرد که مورد توجه هوشمندان و فضلالی‌ها قرار گرفت تا بنا بخواش کتبی یکی از معلمان دبیرستانی حیدرآباد دکن رساله‌ای بنام رد نیچری نوشت که مورد بحث و مطالعه بیشتر فضلا و دانشمندان جهان اسلامی قرار گرفت.

رساله مزبور ابتداء دو مرتبه در هند و سپس در چاپخانه‌های «فرهنگ اصفهان» و «عروة الوثقی رشت» و «خاور تهران» و «حیدری در نجف اشرف» چاپ و منتشر گردید و در آغاز تصرف متجاسرین و حکومت

پیشه وری در آذربایجان آقای حاج میرزا عباسقلی مجتهد واعظ چرندابی رساله مزبور را بادقت کامل از روی نخستین چاپ آن که در هند شده بود تصحیح نموده و با حواشی نویسنده ناچیز این سطور « ترجمه از کلمات قصار سید بود » دو مرتبه به بهترین طرز در تبریز چاپ نمودند و خوشبختانه انتشار اخیر رساله در تبریز مصادف با هنگامی بود که آشوبگران بیگانه میخواستند با نشر افکار مادی‌گری جوانان پاك و غیور آذربایجانی را مسموم کرده و آنان را از راه راست منحرف سازند تا بتوانند قطعه زر خیز و سرسبز آذربایجان عزیز را از پیکر کشور اسلامی جدا سازند. غافل از آنکه آذربایجان جزء لاینفک جهان اسلامی است. نیچریه نه تنها در آذربایجان بلکه در تمام کشور ایران مورد توجه جوانان پاك اسلامی شد.

شیخ محمد عبده مفتی دیار مصر که از دانشمندان بنام عالم اسلامی و از شاگردان و یاران سید بود رساله مزبور را بزبان عربی ترجمه نموده و مکرر در مصر بچاپ رسید و یکی از دانشمندان الازهر آن را بفرانسه ترجمه نمود و یکی از فضلاء ترکیه در عهد « عبدالحمید خان » پادشاه عثمانی بنام محمد میرافندی آن را از فارسی بترکی ترجمه و در اسلامبول بچاپ رسانید و مطبوعات ترکیه از مطالب دقیق آن اقتباس و نقل نمودند و شنیدیم که بعضی از دانشمندان هندوستان هم رساله رد نیچری را بزبان‌های هندی مانند اردو و کجراتی ترجمه و منتشر ساختند.

دانشمندانی که در تاریخ حرکت فکری و معتقدات اسلامی بحث مینمایند رساله سید را فراموش نکرده و درباره آن گفتگو مینمایند و در کتاب‌های ملل و نحل اسلامی از آن سخن میگویند.

یکی از دانشمندان روحانی حکایت کرد مرا که در هنگامیکه سید در آغاز جوانی در تهران مشغول تحصیل علوم اسلامی بود در مدرسه ما بین بعضی از طلاب متهم به طبعی شد و پس از انتشار این خبر ناگوار دیگر از سید اثری نشد چه ایران را ترك گفته و نام و نشانی از وی ما بین طلاب علوم باقی نماند تا آنکه رساله « رد نیچری » او از هند بایران رسید و همه دانستند که

درین مدت سید بیکار نبود و مشغول تحصیل علوم و تکمیل آن بود تا بهترین اثر علمی اسلامی خود را انتشار داد و مصداق شعر معروف ابوعلی سینا قرار گرفت .

کفر چه منی گزاف و آسان نبود

محکم تر از ایمان من ایمان نبود

در دهر چومن یکی و آنهم کافر

پس در همه دهر يك مسلمان نبود

رساله رد نیجری چند مطلب مهم را دربر دارد :

۱ - سید ظهور تمدن و پیشرفت ژاپون را اشاره میکند که بعدها می بینیم که این ملت مترقی امپراطور با عظمت روس تزاری را در جنگ شکست داد و مقدمات انقراض دولت روسیه را فراهم ساخت .

۲- درین رساله اشاره میکند که طبیعی ها در روسیه تحولاتی را در پیش دارند و آتشی روشن خواهند کرد بعدها معلوم شد که انقلاب اکتبر ۱۹۱۴ میلادی را سید پیش بینی نموده بود و آن را از اثرات نفوذ بی دینان و ملاحده میدانست .

۳- در بحث تناسخ و تطور بی دینان نوشته است که بایان کوچک ابدال ملاحده هستند !

عجب درین است که میگویند بهائیان ایران سید را گاهی بهائی و هنگامی ازلی معرفی میکنند غافل از آنکه سید آشکارا ریشه آسان را زده است .

عجبا که هر چه رجال سیاست با دست ملا نمایان خواستند بانواع و اقسام لطایف الحیل سید را خورد کنند و بهانه ای برایش بتراشند موفق نشدند ناچار گشتند که حربه نا جوانمردانه تکفیر را بکار بردند و سید حسینی و دانشمند را که افتخار عالم اسلامی و جهان آدمیت است و همیشه خدا خدا میگفت و ندای الله اکبر و لا اله الا الله را بلند می نمود به بی دینی متهم نمودند ! ! خوش بختانه تیرشان بسنک خورد چه خطابه سید در باره بی دینان و رساله « رد نیجری » او بسرعت برق در محفل های اسلامی منتشر شد و مسلمانان جهان را از خواب گران بیدار ساخت .

سید حسینی که پشت یا بزندگانی مادی زده بود نه مقام میخواست و

نه جاه و نه پول و حتی از زن گرفتن هم گریزان شد تا توانست قید مادیات را زده و برای جهان اسلام فداکاری کرد و در طول سفر با همه زحمات و مرادها و در بدریها باین دل خوش بود که مسلمانان را بیدار سازد و آنان را به یگانگی و آینده روشن جهان اسلام امیدوار نماید و همه افراد بشر را بسوی خداوند یکتا رهبری کند . از زمان تاریخ تالیف و انتشار رساله « رد نیچری » تا کنون شبهاست ملاحظه بصورت های مختلف جلوه گرفته و تشکیلاتی بر اساس توحید نمودند و ده ها کتاب و رساله بزبان های مختلف منتشر ساختند و افکار و آراء بعضی از جوانان پاك اسلامی را آلوده نمودند و دانشمندان بزرگ اسلامی درین زمینه کتاب ها و رساله ها و مقالاتی نوشته و مردم را تا اندازه ای بحقایق اسلامی آشنا نمودند با این وصف هنوز نوشته های سید در جهان اسلام تازه گی خود را از دست نداده و مورد توجه و مطالعه دانشمندان است.

۹- سید در چهره نویسنده بزرگ سیاسی

سید سفر اروپا را در پیش گرفت و روانه لندن شد و پس از چندی توقف در لندن به پاریس رفت و سه سال در آنجا ماند و در آن روزها در مصر جمعیتی بنام «عروة الوثقی» از بهترین و هوشمندترین مردم آن سامان که از یاران و شاگردان سید بودند تشکیل شده بود و سید جمال الدین دوست و شاگرد وفادارش شیخ محمد عبده را که از دانشمندان روحانی روشن فکر بود به پاریس دعوت کرد و روزنامه‌ای بهمان اسم بزبان عربی بهمکاری یکدیگر منتشر ساختند و اجتماع اسلامی را با اتحاد و یگانگی دعوت نمودند روزنامه «العروة الوثقی» مشهورترین روزنامه‌های سیاسی جهان اسلامی است که مانند ورق زردست بدست میگردید و جوانان پرشور و فضایی پاكدامن افغانی، هندی، ایرانی، ترك، مقالات اساسی روزنامه مزبور را از بر میخواندند و هیجانات عمومی را در مردم مسلمان فراهم میساختند تا روزگاری برسد که مسلمانان جهان دست برادری بهم داده و برای خوش بختی خود و جهانیان فداکاری کنند. هیجده شماره از روزنامه مزبور منتشر شد و در مسلمانان جهان تأثیر بسزایی نمود که بگواهی مورخان و نویسندگان بیانات هیچ خطیب اسلامی در قرن اخیر اثر نوشته‌های روزنامه «العروة الوثقی» را در اجتماع مسلمانان و بیداری خاورمیانه ننمود.

سبب تأثیر نوشته‌های روزنامه همان ایمان پاك و هدف مدبرمستوایش سید جمال الدین بود. چون تنها روزنامه‌ای بود که مردم ایران، افغان، هندوستان، ترکیه، مصر، سودان، عراق، سوریه، حجاز، یمن، مراکش الجزائر را بیدار کرد که در برابر ستم بیگانگان ملیت اسلامی خود را نگاهداری کنند و برای تجدید عظمت جهان اسلام کوشش نمایند بیگانگان موافقی ایجاد کردند که روزنامه منتشر نشود و انتشارش را در هندوستان قلع و قمع نمودند.

در زمان وزارت نوبار پاشا در مصر قانونی تصویب شد که خبرش در

روزنامه العروة الوثقی چنین منتشر شد :

«مجلس نظار مصر در قاهره تشکیل گردید و اهتمامی در جلوگیری روزنامه العروة الوثقی دارند و بوزارت کشور دستور دادند که از ورود روزنامه مزبور در مصر بسختی جلوگیری نمایند و مراقبت بیشتری کنند و هم چنان به پست دستور دادند که دقت و مواظبت بیشتری کنند» .

«ما خبر رسید که در روزنامه رسمی پس از انتشار این خبر اعلان شد که هر کس روزنامه «العروة الوثقی» را داشته باشد از بازده تالیست و پنج لیره باید جریمه نقدی بپردازد و بزرگترین مجازاتی است که از برکت تصرف بیگانگان در مصر کسری بودجه مصر از این راه تامین میشد» .

«کمان نمیکند که هیچیک از اعضای مجلس نظار مصر اختیاری در این تصمیم داشتند بلکه فکر هم نمیکنیم آنکس که بر تخت خدیوی مصر نشسته است مایل بآن حکم باشد و نمیشود باور کرد که هر مصری از هر صنف چه مسلمان و یا غیرمسلمان و شرقیانی که در آن دیار هستند و از عدالت اجتماعی چیزی می فهمند این تصمیم را قبول کنند . این روزنامه ایست که برای دفاع از مصریان و بزرگواری آنان تهیه شده است بلکه باید کوشش کنند که آرزوهای دشمنان مصر را از بین ببرند» .

پس از چندی محمد احمد مشهور بمهدی سودانی در سودان ظهور کرد و آشوب و انقلابی برخاست بیگانگان بهانه بدست آوردند که در امور مصر دخالت بیشتری کنند و دلیلی بدست آوردند که مهدی سودانی را از بین ببرند . در آن هنگام سید مقالات شیدی در روزنامه «عروة الوثقی» نوشت و آنان را از این کار بر حذر نمود و روی سخن سید به نخست وزیر انگلستان کلاستون بود که با فرستادن ژنرال گردن و سوء رفتارش در سودان انگلستان بآرزوهای خود نخواهند رسید و با دلیل های روشن و استوار گفتارهایی نوشت و منتشر کرد و امکار سیاستمداران اروپا را متوجه مسئله سودان نمود . همچنان سید مقالات خود را درباره سودان ادامه داد و اشتباهات بیگانگان خصوصاً کلاستون نخست وزیر انگلستان را آشکارا نوشت و روشن ساخت که در نتیجه سوء سیاست آنان در مصر و سودان این گونه حوادث ناگوار تولید میشود و راستی باید در شگفت شد که بزرگان سیاست جهان چگونه می نشینند و برمی خیزند و چه تصمیمات و نتیجه هایی میگیرند که بشریت را بفنا و نیستی

میکشاندند مردم نادان و خفته خاورمیانه چوب نادانی و اختلاف را میخورند باید روزی از خواب خرگوشی بیدار شده و برای تجدید عظمت اسلام فداکاری کنند .

کسم کسم مفضل های لندن نگران شدند و لرد سالیسبوری و مستر چرچیل سید را بلندن دعوت کردند تا درباره مسئله سودان و ظهور مهدی از او تحقیق نمایند چه مهدی سودانی از شاگردان و یاران سید بود و حرف شنوائی از او داشت و میخواست با ایجاد انقلاب اسلامی نقشه استادش سید جمال الدین را اجرا کند و برای باردیگر بدینا نشان دهد که هنوز مسلمانان زنده و فداکار هستند و در برابر جور و ستم نهضت پاک اسلامی را برپا میسازند . سید بلندن شتافت و با بزرگان سیاست نشست و گفتگوها کردند و مشکلات سیاسی و اشتباهات بزرگان انگلستان را در باره مسئله شرق نزدیک بخصوص در خصوص مصر و سودان که مرتکب شده بودند بایبانی روشن و استوار گفت و همه دانستند که از سخنان سید پاکی و درستی آشکار است .

پس از صحبت های بسیار لرد سالیسبوری چنین گفت : بریتانیا بقدرت شما و آراء شما خوب آگاه است و دوستدارم که با حکومت های اسلامی از راه دوستی و محبت تا اندازه ای که اوضاع و احوال اجازه دهد همکاری کنید و مایل هستیم شمارا بنام (پادشاه سودان) روانه کنیم تا فتنه مهدی سودانی را خاموش گردانید و مقدمه اصلاحاتی را که انگلستان مایل است در آن سامان اجرا کند فراهم سازید !

سید بر آشفت و گفت این تکلیف بسی شگفت انگیز است و این کارها دلیل نادانی در امور سیاسی شماست .

حضرت لرد اجازه دهید که از شما سؤال نمایم ؛

آیا سودان را مالک شده اید که میخواهید مرا پادشاه آن کنید ؟ مصر از آن مصریان و سودان هم جزء جدانشدنی آن است و صاحبش خلیفه بزرگ شهریار عثمانی هنوز زنده است که نیروی مادی و معنوی بسیاری دارد و میتواند کوچک ترین رخنه ای که در جهان اسلامی رخ دهد جبران کند و هرگاه بریتانیا خواستار اصلاحات است و مایل است که بهروسیله ای که ممکن باشد قدم هایی در راه بهبودی مردم بردارد خوب است توجهی بایرلند نمائید و آنان از دیگران بشما نزدیک تر هستند ورشته بگانشکی مابین شما و

ایرلندی ها فراهم هست و مابین شما و مصر و سودان و سایر کشورهای خاورمیانه نیست !!

لرد سالیسبوری سخت درشگفت شد و نتوانست پاسخ سید را بدهد چه، انتظار داشت که پس از پیشنهاد سلطنت، سید در برابر او سجده سپاسگذاری کند زیرا سلطنتی بدون زحمت و مقام پادشاهی بدون دردسر بدست خواهد آورد لرد سالیسبوری در جواب سید فقط گفت به بینیم چه میشود و با او خدا حافظی کرد !!

سید از آنجا بیرون آمد با آنکه سالیسبوری بزرگترین سیاستمدار اروپا بود از روش سیاسی سید سخت بیزار شده بود !!

بسیاری از روزنامه های انگلیسی خصوصا آنهایی که طرفدار ایرلند بودند با آزادخواهان انگلیسی به نظریاتش توجه دقیقی نمودند در هنگامی سید از انگلستان بیرون رفت محفل های سیاسی آنجا سخت در فشار بودند و در اندیشه خاموش کردن فتنه محمد احمد مهدی سودانی شدند تا آتش انقلاب بسایر کشورهای اسلامی سرایت نکند .

سید ناچار بفراسه بازگشت کرد و روزنامه «العروة الوثقی» را منتشر مینمود و سیاست های بیگانهکان پی در پی انتشار روزنامه مزبور را بتاخیر می انداختند و کارکنان روزنامه سخت در فشار شدند و تمام درها را بروی انتشار آن بستند و مجازاتی هم برای مدیران و خوانندگان قائل شدند تا آنکه سید جمال الدین مجبور شد که روزنامه را تعطیل کند و با تهیه گفتارها و مقالاتی در روزنامه فرانسه و انگلستان هدف بزرگ سیاسی خود را دنبال کند .

نخستین شماره روزنامه «العروة الوثقی» در ۱۵ جمادی الاول هزار و سیصد و یک برابر ۱۳ مارس سال ۱۸۸۴ و آخرین شماره آن در پنجشنبه ۲۶ ذی الحجه سال ۱۳۰۱ هجری قمری برابر ۱۶ اکتوبر ۱۸۸۴ میلادی در پاریس منتشر شد و هیجده شماره نشر یافت و تاثیر بسیاری در اذهان مسلمانان نمود و بندرها پاشید و مسلمانان هوشمند و جوانان دانشمند اسلامی فریفته نوشته های روزنامه «العروة الوثقی» قرار گرفتند و بسبب نوشته های روزنامه مزبور شاگردان و یاران سید گفتارهایی درباره تجدید عظمت اسلامی در روزنامه ها و مجلات عربی و فارسی و هندی و ترکی و نوشتند

و برور زمان آن بذرها نهال‌هایی شد و جهان اسلامی را روان تازه‌ای دمید که در کشورهای اسلامی کم‌وبیش نمودار است .
 بعدها بهمت شاگردان افکار سید روزنامه «عروة الوثقی» بشکل کتاب در بیروت و مصر بچاپ رسید و آنانی که در تاریخ و تحولات صد ساله اخیر جهان اسلامی مطالعاتی دارند از داشتن آن بی‌نیاز نیستند .

۹ - نگاهی بمطبوعات هند

برای نمونه اجمالی از شرح احوال و آثار سید که در روزنامه‌های هند چاپ شده است آنچه که بدستور ظل‌السلطان قاجار بفارسی ترجمه شده است عیناً در اینجا نقل میشود «۱»

ترجمه از روزنامجات هندوستان

« شرح احوال سید جمال‌الدین افغانی »

اخبار نگار کوه نور لاهور نقل از روزنامجات سول ملتری کازت نموده ذکر مینماید که روزنامه پلمل کازت شرح ملاقات و کیفیت سید جمال‌الدین الحسینی الافغانی ساکن پاریس را از قرار ذیل در روزنامه خود نشر داده است .
 چندی قبل بمضی از اخبار نگاران مضامین عجیب و غریبی در حق سیدی که در پاریس مقیم است در روزنامجات خود نوشته و همچو گمان میرفت که مشارالیه در مفسده مذهبی سودان مداخله دارد و از تحریک او مصریها در شورش میباشند اکنون شخصی صورت مفصله ذیل را که از وقایع نگاری اخذ کرده و او هم چندی در پاریس باسید مشارالیه ملاقاتی داشته برای ما فرستاده است .

سید جمال‌الدین الحسینی در سنه ۱۸۳۷ در شهر کابل در خانواده سادات جلیل‌القدری متولد گردید در سن هشت سالگی شروع بتعلیم عربی نمود

۱- این قسمت بهمت جناب آقایان دکتر محمود مهران و وزیر فرهنگ و احمد مهران مدیر کل فنی آن وزارت « که از فرزندان حاج میرزا صادق بروجردی که از پیروان سید جمال‌الدین و از پیشوایان بیداری ایران بود » از مجموعه کتاب خطی که در کتابخانه آقای صارم‌الدوله مسعود در اصفهان می‌باشد . در دسترس نگارنده این سطور قرار گرفت .

پس از آن در تحصیل علم فلسفه و الهیات مشغول شد همین که در هندوستان شورش شد مشارالیه از کابل حرکت کرده روانه هندوستان گردید و در آنجا اغلب بلاد هندوستان را سیاحت کرد. و از آنجا بزیارت مکه مشرف بعد بجانب بغداد و ایران رفته و از آن راه بافغانستان مراجعت نمود اوقاتیکه مابین امیر عبدالرحمن خان و مرحوم امیر شیرعلیخان جنگ خانواده واقع بود سید جمال الدین با امیر عبدالرحمن خان موافقت کرد پس از اینکه عبدالرحمن خان شکست خورد مشارالیه بطرف قسطنطنیه فرار کرد و چون علم و فضل او در طرف مشرق شهرت تامی داشت لهذا علماء و فضلاء قسطنطنیه خیلی پذیرائی در حق او بعمل آوردند و در رسیدن او بآنجا جمیع علماء متفق الرأی شده و او را از جمله مدرسین انتخاب کردند لیکن مشارالیه چون بدینظمی و بیقاعدگی امور دولت عثمانی را مشاهده کرد با مذاق او موافقت نکرد و برآشفته گردید و برخلاف اصول و قوانین دولتی لایحه ها نوشت تا آنکه عاقبت نتیجه این شد که در سنه ۱۸۷۱ جناب ایشان را از قسطنطنیه اخراج نمودند از آنجا عازم مصر گردید علوم عربیه و شریعت اسلامی و شعب علم فلسفه مشارالیه چندین درجه از سابق مشهور شد چنانکه از اطراف مصر و سودان جم غفیری از مردمان معروف و مشهور بگرد وی جمع آمدند و بسیاری از طلاب جمله شعب علوم مشرق زمین را از او تحصیل نمودند از جمیع تلامذه مشارالیه کسیکه زیاده تر ترقی کرد محمداحمد متمهدی بود که از همه شاگردان سید جمال الدین شهرتش زیاده تر گردید الغرض سید جمال الدین موصوف در مصر هم بنای مخالفت را گذارد دست اندازی بامور حکومتی مصر نمود و اظهار کرد که اسمعیل پاشا باعث خرابی و ویرانی مصر خواهد شد مختصر این است که مشارالیه در معزول ساختن اسمعیل پاشا خیلی مداخله کرد پس از اینکه خدیو حالیه بر مسند حکمرانی نشست باز هم مشارالیه در اکثر مجالس و محافل بنای تقریرات مخالفانه در حق خدیو مزبور گذارده و محض اینکه دول اجنبیه را در مملکت مصر راه و مداخله داده در هر جا بنای مذلت او را گذارد آخر الامر در سنه ۱۸۸۰ مشارالیه را از مصر هم اخراج نمودند و جمیع مایملک او را از قبیل کتاب و نوشته جات و غیره حسب الحکم خدیو مصر ضبط نمودند از مصر که اخراج شد باز مراجعت به هندوستان کرده و مدت سه سال متمادی در آنجا توقف نمود و اکنون دو سال است که در پاریس اقامت ورزیده در شهر پاریس مشارالیه در مهمانخانه متوسطی که متصل بولیور و دس میباشد

منزل دارد و اطاق او بدرجه اوسط مزین است و بسیار مقید است که حرکات و افعال او از تحت قاعده و ضابطه خارج نباشد صبحها که بر میخیزد در فراش خود مدتی نشسته و بمطالعه اخبار و روزنامهجات مشغول میشود گاهی سیگار عثمانی و گاهی سیگار انگلیسی میکشد عموماً مشارالیه در نزدیک خود قرآن و چند جلد کتاب فارسی و عربی و ترکی گذارده است و رسائل عدیده و اخبارهای معروف و مشهور فرانسه و انگلیسی در اطراف اطاق او چیده شده است در این مقام ذکر کردن این مطلب خیلی مناسب است آنکه مشارالیه روزنامه عربی بنسام عروۃ الوثقی طبع و نشر داده چنانکه در مشرق زمین شیوع تامی پیدا کرده از مشاهده سید جمال الدین معلوم میشود که صورتاً خیلی مبادی آداب و بارعب و صولات است در منزل خود همیشه با سر برهنه می نشیند و حال آنکه این رسم خلاف عادت اهل مشرق زمین است بهر حال این مقررات مذکوره در روزنامهجات خیلی ذکر شده است که سید جمال الدین با متهدی يك نوع ارسال و مرسول دارند لیکن آنچه مشارالیه درباره متهدی میگوید این است که مهدی شخصی است بسیار دانا و ذهین و از علم الهیات و تاریخ و قوف تامی دارد متوسط القامه میباشد و اندکی باریک اندام است مگر باوجود این قوت او بسیار میباشد ریش کمی دارد و سبزه چهره است بطوریکه او را سیاه نمسی توان گفت و شکلا مرد عارف و سنجیده با کفایتی معلوم میشود و مشارالیه از عهد شباب در تعصب و قیودات مذهبی مشهور بود و همیشه بفقرا و بیچارگان دستگیری مینمود و بابیچارگان و مردمان فقیر پیوسته بطور رفت و مهربانی پیش میآمد درباره مهدویت خود و اینکه مردم او را بمهدویت قبول کنند سابق بر این هم گمان او همیشه میرفت که باو یکنوع الهام میشود و اکنون مشارالیه خود را همان مهدی موعودی میداند که مسلمانان بانتظار او میباشد لیکن بنابر بعضی مصالح پلتیکی تا بحال اظهار و دعوی این معنی را ننموده است گفتگوهاییکه وقایع نگار ما در حین ملاقات با سید جمال الدین در میان آورده در وقت ظهور خود بمسلمانان چه خواهد گفت و در قلوب آنها چه اثری خواهد بخشید جواب بموجب روایت و احادیث اسلام اعتقاد زمره مسلمین بر این میباشد که در آخر الزمان مهدی علیه السلام ظهور خواهد کرد و بچند علامت شناخته میشود و از جمله کارهای او این است که دین اسلام را در تمام روی زمین شایع خواهد کرد لهذا کار مهدی موعود يك کار بسیار مهم دشواری است و نفوذ او در میان اسلام خیلی عظیم

خواهد بود هر کس تاریخ اسلام را بخواند خواهد دانست که اغلب سلاطینهای اسلام بطغیل نواب مہدی موعود برپا و محکم شده است .

سؤال ؟ آیا این مہدی حاضر بمقصود خود نایل میگردد و امکان دارد که تمام مردم یا مسلمانان روی زمین پیروی او را بنمایند .

جواب : این فقرہ يك نوع معاملہ و معاماتی است کہ مانند سایر معاملات نیست چون بحالت خرابی و تنزل حالہ اسلام تفکر شود یقین قطع حاصل میشود کہ اگر مہدی حال يك دونوبت دیگر فتح نماید احتمال قوی می رود کہ تمام مسلمین پیروی او را اختیار نمایند .

سؤال ؟ آیا بمقیدہ و خیال شامی گمجد کہ نفوذ او را اسلام مقطوع و مغضول سازند .

جواب : بلی این فقرہ در صورتی ممکن است کہ اہالی سودان دست از جنگجویی بردارند و در محافظت او مجبور نشوند و همچنین سایر مسلمانان ممالک دیگر ہم دست از محافظت خود بردارند پس بہترین وسیلہ برای خاموش کردن نائرہ مجاہدہ مذہبی این است کہ عمل آنها را بہم مذہبان خود واگذار نمایند بہر حال چون جناب سید نہ فقط معلم مہدی بود بلکہ از جملہ علمای کابل و رفیق دیرینہ امیر عبدالرحمن خان بود لہذا دربارہ مسئلہ افغانستان سخن در میان رفت .

سؤال ؟ رای شما دربارہ پیشقدمی روس چیست ؟

جواب : این مطلب يك مسئلہ بسیار پیچیدہ است کہ حل آن بآسانی ممکن نیست در اینخصوص بسیار تفکر لازم است زیرا کہ در این باب هیچ شك و شبہہ نیست کہ از يك طرف بواسطہ مجاہدہ انگلیس و روس کہ ہر دو دولت با قوہ و اقتداری ہستند علاوہ بر تلف شدن نفوس و محترمہ بشمار ضرر کلی بتمام اہل زمین وارد خواہد آمد و باین زودی ہم این معاملہ ختم نخواہد شد و از طرف دیگر اگر روس در چین و قتی ملتجی بدولت آلمان بشود و کار ہارا از او بخواہد دولت مشارالہا نیز بواسطہ ارتباطی کہ حالا بادولتین مشارالہما دارد روس را با انگلیس صلح دہد برای دولت انگلیس نتیجہ بسیار بدی خواہد بخشید زیرا کہ صاحبان رای و اہل بلتیک کہ از ارادہ و پلٹیک روس مستعضرند هیچ شك و شبہہ ندارند در اینکہ روس قصدی در این پیشقدمی ندارد جز رسیدن بہندوستان پس اگر بالفرض حالا بمقتضای رفع گفتگو یا مصالحہ ہم بشود يك موقع طولانی برای تکمیل کردن استعداد جنگی بدست روس خواہد افتاد اولاً راہ آہن خود را از کنار رود جیحون تا حدود افغانستان بشامینماید

علاوه بر آن بدگمانی و شبهه که حالا در بعضی از طوایف تراکمه دارد تماماً ما را رفع مینماید و طوایف جیشیدی و هزاره که در قرب و جوار هرات ساکن میباشند و نیز طوایف ازبک که در بلخ مقیم هستند و از حیث سختیست مبیانت نامی با سایر فرق آن خطه دارند خاصه طایفه هزاره که مذهباً مخالف یکدیگرند بجهت آنکه شیعی مذهب میباشند برای دوست نمودن آنها سعی و کوشش بلیغ بکار خواهد برد یک جهت ساختن آنها برای روس هیچ اشکالی ندارد زیرا که فرقه مزبوره با افغانه خصومت دارند پس از آن دولت روس سعی خواهد کرد که افغانه را بسوی خود بکشانند و آنها را بوعده مملکت پنجاب هوادار خود خواهد ساخت یعنی وعده خواهد داد که حکمرانی پنجاب با امیرافغانستان باشد وعده روسها با افغانه در این باب بوسائلی چند نفوذش زیاد از وعده های دولت انگلیس است با افغانها و دولت روس از پیش خواهد برد پس از آن روسها برای ترغیب و تحریص کردن هندیان نیز ریشه دوانی خواهند کرد و باهالی هند وعده میدهد که اگر فتح و ظفر باروس شد هر آینه مردمان هندوستان را آزاد خواهیم کرد لیکن برای این کارها و مطالبی که گفتیم یک وقت و مهلت فوق العاده در کار است هر گاه روس حالا تعجیل بجنک نماید البته صدمه و نقصان عظیمی بر او وارد میآید علاوه بر آن متعهد درجه نادانی و سفاقت او بر تمام مردم ثابت میگردد ولیکن من هرگز گمان ندارم که دولت روس اینقدر نادان و بی بصیرت باشد و نداند که حالا جنک کردن او با دولت انگلیس بی حاصل و نقصان بر او وارد میشود.

بهر حال قصه کوتاه مختصر این است که تامادامی که دولت روس دست از تراکمه و بخارا برنداشته و از بحر خزر عبور بمالك خود نموده است مملکت هندوستان برای دولت انگلیس خالی از خطر نخواهد بود و لو آنکه عقب نشستن روس تا این اندازه از جمله محالات است ایکن در آتی که بر دولت انگلیس زیاده از حالا سخت و صعب میگردد مگر در یک صورت که قوه و اقتدار دولت مشارالیه از ممالك اروپا زایل گردد و یا اینکه دولت انگلیس با ایران و افغانستان و دولت عثمانی متفق شود و آنوقت روس را در عقب نشستن مجبور نمایند و همچنین در صورتیکه دولت انگلیس سودان را بهمان مسلمانان آندیار و گذار و عنان ایشان را بدست خود آنها بدهد بدون شبهه

مصر اصلاح و نواقص خود را بخودی خود میتواند بنماید و یقیناً رفته رفته تمام
 ضررهاییکه متدرجا باو وارد آمده آنها را رفع خواهد کرد لیکن اعتقاد من
 این است که حکومت حالیه انگلستان هرگز این کار را نخواهد کرد زیرا که
 حکومت مشارالیه با کافه اسلام عداوت دارد و از آنها تنفر مینماید .
 بدین واسطه زمانه همچو مینماید و بشبوت میرساند که دولت روس محض
 موافقتی که با اسلام دارد در این معامله از حکومت انگلیس سبقت گرفته و کار را
 از پیش ببرد . « ۱ »

۱- ترجمه چاکر دعاگوی دولت ابد آیت و حضرت اشرف ارفع امجد اسمع
 والا شاهنشاهزاده اعظم ظل السلطان روحنا فداه سید حسین شیرازی مترجم
 مخصوص دارالترجمه خاصه همایونی شهر ذیقعدة الحرام سنه ۱۳۰۲

۱۰ - دوفیلسوف شرق و غرب

« سید جمال الدین و ارنست رنان »

مدت توقف سید در پاریس سه سال و چند ماه بود و در خلال این مدت روزنامه « العروة الوثقی » را منتشر میساخت و مقالات مهمی در بزرگترین جراید آنجا درباره سیاست روسیه و انگلستان و دولت عثمانی و مصر نشر داد و از مهمترین بحثهای فلسفی او انتقاد با رنان حکیم و مودخ مشهور فرانسوی درباره « علم و اسلام و حقیقت قرآن » است و رنان قدرت دلیل و درستی فرهنگ اسلامی را قبول کرد و از بسیاری از عقاید خود در باره اسلام و قرآن که برخلاف تمدن و عمران میدانست منصرف شد بالاخره فیلسوف فرانسوی دانست که انحطاط مسلمانان در اثر نادانی و کهنه پرستی بیشوایان مذهبی است و درباره سید ارنست رنان میگفت هنگامیکه سید شیخ جمال الدین افغانی را دیدم گوئی یکی از بزرگان شرق مانند حضرت محمد (ص) و ابن سینا و ابن رشد در نظرم جلوه گر شد و در مدت توقف سید در اروپا با نهایت احترام و بزرگواری میزیست و بسیاری از بزرگان دانش و حکمت وی را گرامی و از لحاظ علمی و فلسفی و سیاسی ویرا ارجمند میداشتند .

یکی از رشتههای تاریخ زندگانی سید انتقاد او بر سخنرانی ارنست رنان حکیم معروف فرانسوی درباره دیانت پاک اسلامی است . کسانی که در خصوص سید تحقیق نموده و ببرخورد دو حکیم بزرگ شرق و غرب رسیده اند اشاره ای نموده و ردا شده اند .

دانشمندان بزرگ اسلامی مانند شیخ مصطفی عبدالرزاق رئیس اسبق جامع الازهر مصر و امیرشکیب اربلان نویسنده بزرگ و مولف عالی مقام جهان اسلامی و سید رشید رضا مولف تفسیر « المنار » در ۱۲ جلد و صاحب مجله مشهور اسلامی « المنار » چاپ مصر و دانشمند نامی ایرانی محمد قزوینی هر چه درباره گفتار رنان و سید جستجو کردند نیافتند « ۱ » تا آقای واعظ چرندابی مقیم تبریز با کوشش بسیار ترجمه گفتار مزبور را بوسیله

آقای دکتر محمد حمیدالله حیدر آبادی مقیم پاریس «۱» شماره‌های روزنامه دبارا بدست آورد و گفتار مزبور را از فرانسه به عربی ترجمه نموده و برای آقای مجتهد چرندابی فرستاد.

اینک ترجمه فارسی آن با ترجمه مقدمه دانشمند ارجمند آقای دکتر حمیدالله حیدر آبادی در اینجا نقل میشود:

ارنست رنان استاد زبان عربی در کالج دوفرانسه در پاریس بود و از بزرگان انگشت شمار حکمای دهری بشمار میرفت و در سالون سوربون دانشگاه پاریس در ۲۹ مارس سال ۱۸۸۳ سخنرانی ایراد کرد و مقصودش این بود که روح علمی را باغلو مذهبی برابر کند و میگفت ایمان بغیب با اصلاح و نهضت منافات دارد و ناچار باید روح تشکیک و تردید را در همه کارها داشته باشیم تا بطلانهای گذشته را همراه نباشیم و از میوه‌های حقیقت محروم نشویم و این معنی تا اندازه‌ای درست اما مبالغه در آن مانند چیزهای دیگر هم بجهان انسانیت زیان میرساند و برخلاف درستی و حقیقت است.

ولی رنان مبالغه نمیکرد و در راه اغراق خود از نخستین واجبات هم تجاوز نمیکرد چنانکه گوید: واجب است که ادعای او با مثال و شاهد ثابت شود آنکه در پیرامون خود نگاه کرد و دید مسلمانان در آن هنگام از شقی ترین بندگان خدا در دنیا بودند و از طرفی هم دانست که در فرانسه و انگلستان و سایر کشورهای اروپا که نهضت مادی گری دامنه پیدا کرده و دنیای آنان گرانها است و در خوش بختی و کامرانی بسر می‌برند.

و گمان کرد که مدنیت ستمی بر مسلمانان بی‌نوای بیچاره وارد آورده و یقین داشت که هیچکس از مسلمانان ستم‌دیده و تیره بخت از حق خود دفاع نخواهد کرد بنا بر این سخنرانی خود را «اسلام و دانش» قرار داد که بگوید اینها باهم سازگار نیستند و باین هم اکتفا نمود.

تعلیمات حضرت محمد (ص) را ناقص پنداشت و انتقاد شدیدی نموده و بعقیده خود بیان کرد که تعلیمات اسلامی برخلاف نیازمندی‌های عصر حاضر است. و هرگاه فرصت باشد نگاهی بدیانت از فیلسوف فرانسوی نمائیم و شاید بسیاری از آنان در غرب باشند ولی مانند او نخواهیم یافت. چه رنان مطالب را بهم آمیخت و از خود چیز هائی آورد و باسلام

نسبت‌های ناروا داد و بزرگترین، دلیلش درس‌خترانی این بود که هنگامیکه مورخ انگلیسی لایارد بموصل رفت درایام مسافرت خود خواست از اوضاع واحوال آن استان از لحاظ تجارت و تاریخ اطلاعاتی بدست آورد ناچار قاضی شهر مراجعه کرد و قاضی در پاسخ دانشمند انگلیسی چنین نوشت !!!
 زنان می‌گویند ترجمه جواب قاضی توسط یکی از دوستان صمیمی بما رسید و اینک عین عبارت او :

ای دوست گرامی وای مایه شاداب زندگانی ؟!

آنچه از من پرسش نمودید بیپرده و زبان‌بخش بود چه تمام عمر خود را در اینجا بسر بردم ولی توجه بشماره مکان‌ها و یا جمعیت آن ننمودم که چه کسی بر قاطر سوار میشود و یا بر کشتی می‌نشیند البته علاقه‌ای بدان‌ها نداشتم اما تاریخ باستانی این شهر را بجز خدا کسی نداند و پروردگار هم نمی‌داند که چه اندازه مردم در عالم اسلام مرتکب گناه شده‌اند کوشش اینک اینها را بدانیم چه اندازه است توانا نیستیم ای دوست من و ای کوشندگان من !!!

کوشش منما درباره دانستن‌ها که بتو هیچگاه مفید نیست .

شما در اینجا قدم رنجه گذاشتید خوش آمدید و سلامت برگردید حقیقتش این است آنچه از من پرسش نمودید ژبانی بمن میرساند چه گوینده یکی است و شنونده دیگری است .

بنا بر رسم و عادت مردم کشور خودتان مانند بسیاری از کشورهای دیگر بدیدار من آمدید اما خوش‌بختی نیست شکر خدا را که در اینجا متولد شدیم و نمی‌خواهیم هم از این سامان بیرون رویم .

ای فرزند من

گوش کنید چیزی بهتر از حکمت مانند ایمان بخدا نیست و اوست که زمین را آفرید . آیا شایسته است که کوشش کنیم و با سرار خلقت فرورویم تا باندازه خود به پروردگار کمک نماییم نگاه کنید به بالای سر خودتان بستاره ای که بدور ستاره دیگر می‌چرخد و نگاه کنید به ستاره دیگری که دنباله دار است و محتاج بزمانی چند است تا ظهور کند و هم‌چنان شماره سال‌های که افول میکنند و غیب میشود یادداشت کنید .

ای فرزند من آنکس که آفرید با دست اوست و سیر میدهد و هدایت

میکند.

شاید بمن بگوئید « بیرون بروید من بهتر و بیشتر از شما میدانم » و آنچه را می بینم شما نمی بینید اما هر گاه معلومات خود را حساب کنید خود را دانایتر از من میدانید آفرین !! ولی شکر خدای را بجا می آورم و کوشش نمیکنم در آنچه را که نیازی بدان ندارم چه بمن آموختید که تعجب نکنم و می بینم که چه چیز در چشمانم کوچک است.

آیا دانش شما بیشتر است و آیا چشمانت در جستجوی آنچه را که در پیرامون بهشت است می باشد ! ای دوست من هر گاه خوش بختی را خواستارید اعلام کن به کلمه لا اله الا الله و هرگز کاربد منما تا از هیچکس نترسید و از مرگ نهراس تا خوش بختی بدست آید.

این سخنرانی را چند نفر از دانشمندان مانند سید جمال الدین افغانی و نامق کمال بک و بایزیدوف امام مسجد لنین گراد و استاد ماسینیون رد کردند و انتقاد استاد ماسینیون این است که نویسنده این نامه موصلی نیست بلکه خود رنان آن را نوشته و جعل نموده است بدین دلیل :

۱- در اسلوب خطاب بکلمه « این گوسفند من » این گونه خطاب دوستانه هرگز بزبان های عربی و نه ترکی و نه فرانسه نیست چه قاضی موصل حتماً نامه را بترکی یا عربی نوشته است . رنان فقط از این لحاظ نامه را رد کرد که در نظر شنوندگان و خوانندگان فرانسوی شکفت به نظر میرسد و گمان میکنند که از اسلوب شرقی است.

۲- این نامه را از قاضی نمیدانیم و راهی هم نداریم تا بدانیم که این مکتوب درست است چه هنگامیکه کتابهای لایارد مورخ انگلیسی را مطالعه میکنیم و یادداشت های او را در سفر موصل می خوانیم در آنجا قاضی موصل را یادآور شده و میگوید مردی متعصب و سخت بد اخلاق و بدنام بود و بما بد رفتاری کرد ولی نامه ای که ارنست رنان نقل نموده است پر از مجامله و مداراست که هرگز با اخلاق آن قاضی تطبیق نمیکند.

۳- قاضی آن ستاره دنباله دار را بنام دهائی نامید که اندکی پیش از سخنرانی رنان کشف شده بود . هر گاه این قاضی از نادان ترین مردم بوده و توجهی بکشف اسرار خلقت الهی نداشته چگونه بتازه ترین اکتشافات دانش هیئت در آن زمان آشنا بود .

۴- تناسب و تعادل هندسی مابین هریک از جمله‌های چهارگانه در نامه مزبور و صغری و کبری و نتیجه منطقی هریک نیازمند بادیب توانا و نویسنده مقتدوی مانند ارنست رنان می باشد نه بیک مرد نادانی مانند قاضی موصل .

۵- در عبارت او طنز مشکل و مسخره توداری را در بردارد و این هم از خصایص اسلوب معروف رنان است و رنان میخواست در جبه استادی با مخاطب خود بروش مخصوصی مزاح کند و در داستانهای خود بر رفتار زننده معاصران اشاره مینماید و با اشارات بلیغ و کنایه های گنگ و مشکلی سخن میگوید .

این ابرادات را ماسینیون گرفت و ایراد ششم را هم اضافه کرد که آیا شبایسته است که مسلمان در دیانت خود زیاد غلو کند و بگوید آیا از برای بهشت چشمانت در هر چه که در پیرامون شماست در جستجو ست چه درین سخن افکار بهشت را دربر دارد .

در آن هنگام سید جمال الدین درباریس بود و روزی که سخنرانی رنان را در روزنامه « دبه دیبا » مورخ ۳۰ مارس ۱۸۸۳ ص ۲ ستون ۶ و ص ۳ ستون ۵ خواند نامه ای بنویسنده روزنامه نوشت که بدبختانه بیش از ۱۸ ماه مای آن سال چاپ نشده است .

هنگامیکه نامه سید جمال الدین در روزنامه چاپ شد نویسنده روزنامه مزبور چنین نوشت .

خوانندگان بیاد دارند که آقای رنان در همین نزدیکی ها سخنرانی درباره « دین اسلام و دانش » ایراد کرد که مورد استقبال بسیاری قرار گرفت و شیخ جمال الدین افغانی بزبان عربی نامه ای در این خصوص برای ما فرستاد و اشاره نمود که در هنگام مطالعه سخنرانی مزبور بعضی از قسمت های که بخاطر آمد نوشتم تا بهتر خوانندگان گرامی بهره مند شوند .

بدبختانه این روزنامه اکنون منتشر نمیشود و اثری از آثار اداره آن موجود نیست و ممکن نشد که نقد و بحث ادبی را از لحاظ رجالی در آن بکار ببریم که آیا نامه سید همین است یا در آن دست خورده است همان قسم که نامه قاضی دست خورده و یا بعقیده ما در جواب نامه جمال الدین هم دست برده شده و تحریفاتی از طرف مترجم نامه که در اداره روزنامه بود شده است که

شاید مترجم آن همان ار نست رنان باشد بدین دلیل :

۱- سخنرانی رنان در اواخر ماه مارس منتشر شد و پاسخ آن هم پس از دو ماه چاپ شد گمان نمیکنم مرد فداکار بزرگی مانند جمال الدین این مدت را برای نوشتن نامه طول نداده است .

۲- گویا جمال الدین جواب خطابه را در مدت يك هفته داد چه زبان فرانسه را می فهمید و آنچه هم از سخنرانی چاپ شده بود خواند ولی برای انتقاد بر سخنرانی از برخی از دوستان درخواست کرد که خطابه مزبور را بدقت ترجمه و در دسترس او قرار دهند و این کار هم بیش از يك یادوروز نبود .

۳- سید جمال الدین نامه را بمری نوشت چه رنان مستشرق بود که زبان تازی را میدانست مقصود سید این بود که رنان بآن اطلاع پیدا کند و رنان با سید دوست بود و پیش از این سخنرانی هم با هم آشنا بودند چنانکه این معنی را رنان در پاسخ نامه سید یادآور شده است .

هنگامیکه مدیر روز نامه سید را برای رنان فرستاد سید منتظر جواب شد تا از نشر پاسخ آن مایوس گردید بلکه انتشار جواب را رد نکرد و گرنه بفرانسه می نوشت چه هرگاه سید جمال الدین نامه خود را در روز نامه میخواند و میدید که تصرفاتی در آن شده است قطعاً اعتراض میکرد .

هنگامیکه مردم دیگر قیل و قالی در خصوص آن سخنرانی نمیکردند نامه سید را انتشار دادند گمان میکنم که سید دیگر درین باره درنگ ننمود و روی هم رفته نمیدانیم که نویسنده روز نامه که تصرفاتی در مکتوب کرده بود ایراد گرفته یا نه و مدیر روز نامه هم آیا رد دوم سید را ندیده گرفت یا نه؟! و سید دیگر توانائی بیشتر از این را نداشت چه بکار بزرگتری اشتغال داشت .

۴- سید جمال الدین در تمام دوره زندگانی خود از فداکاران و مدافعان راه عظمت اسلام بود و آراء و آثار او معروف و در دسترس همه مردم جهان می باشد .

چنانکه در نامه ای که از ایشان در روز نامه «دبه دیبا» چاپ شده است آیا برای امثال او سزاوار است که چنین گوید .

۱- مللی که بدین اسلام وارد شدند یا بر غبت یا بزور و اعتقاد بوجود پروردگار پیدا کردند بزرگترین سنگینی و فشاری بر جهان انسانیت وارد آمد .

۲- هرگاه درست باشد که دین اسلامی مانع راه نهضت است آیا سزاوارست که ادعا نماید این مانع از بین نخواهد رفت و درین نقطه با سایر ادیان تفاوت دارد و ملت مسلمان هنوز از نفوذ آن تا کنون آسوده نشده است.

۳- حقیقتاً دین اسلامی درباره اختناق دانش کوشش نمود و حرکت نهضت فرهنگی را را کد گذاشت و در تعطیل سیر علمی و فلسفی و گمراهی خردها از تحقیقات و تفتیش های علمی موفق گردید .

۴- آری دین اسلام در کشورهای که فاتح شد بزور وارد شد چنانکه معروف است انتشار پیدا کرد . آن کشورها از همان زمان تا کنون نتوانستند خود را رها سازند .

۵- جهان عربی چرا در برده های تاریک شدیدی باقی ماند و مسئولیت آن تنها بردیانت اسلامی است.

۶- پاسخ ار نسترنان در جواب سید در شماره دیگر همان روزنامه بچاپ رسید «مای ۱۹۶» و یادآور شده بود که باسید جمال الدین در بعضی از قسمت ها اتفاق دارند یعنی در برخی تصرفات در مقاله سید .

آیا بیشتر از این لازمست که در نامه منسوب بسید تصرفاتی شده و در ترجمه آن بفرانسه هم دخالت های ناروایی باشد و تفاوتی مابین آنچه او گفته و آنچه را که رنان و امثال او از دشمنان اسلام گفته اند ندارد ؟!

اینک ترجمه نامه سید جمال الدین که بر خطابه ار نسترنان فرانسوی انتقاد نمود .

روزنامه دیه دیبا ۱۸ مای ۱۸۸۳

سردیر روزنامه دیه دیبا

آقای من . در روزنامه وزین شما بتاريخ ۲۹ مارس گذشته مقاله ای درباره « اسلام و دانش » خواندم که سخنرانی فیلسوف بزرگ این زمان آقای رنان بود که شهرتش در تمام اروپا بلکه تا دورترین کشورهای شرق رسید و در برابر شنوندگان گرامی خود در دانشگاه سوربون خطابه ای ایراد کرد و درین گفته-ار خود به بعضی ملاحظات بر آن شدم که جسارت نموده و مطالبی را در این نامه تدوین کرده برای شما فرستادم امیدوارم دستور فرمایند که در ستون های روزنامه خود بچاپ رسانید .

استاد رنان میخواهد نقطه ای از تاریخ عرب را که تا کنون تاریک بود

روشن سازد. و برگزیده آن نور درخشانی بتابد و شاید این روشنائی در کسانی که در باره امت عرب صاحب نظر هستند خلجان کرده و مضطرب باشند. ولی ممکن نیست بر کسی که ادعا کند که این ملت شایستگی ندارد بلکه مقام و شرافت او را غصب کردند و در زمان های پیش آنرا تصرف کردند و همچنین گمان میکنم که استاد رنان رد نماید که منزلت عرب را از بین بردند و ملل دیگر را از بین نبردند بلکه کوشش شد که حقیقت تاریخی کشف شود و یازمانی که در آثار ادبیات و تاریخ ملل و تمدن اسلامی جستجو می کنند بآنچه را که نمیدانند اطلاع یابند.

اعتراف میکنم که استاد رنان باین شیوه با انتشار افکار موفق شد و دیده ها متوجه بعضی از حقایق گردید که تا کنون دیده نشده بود.

و در خطابه او ملاحظات تازه ای دیدم که قابل توجه است چه از کشفیات نوین و سحر بیان شگفت او دلالت میکند ولی تا کنون ترجمه این سخنرانی در جلو من نیست تا بسیاری از آن را با اصل آن برابر کنم گرچه برای من ممکن بود که اصل آن را بفراشه بخوانم و توانائی آن را دارم که بر خیالات این فیلسوف بزرگ به بهترین روشی که اکنون مهیا است آشنا شوم.

پس از این احترامات فاتحه را که در شان اوست بادرست ترین ستایش ها بپذیرند گویم آنچه را که متنبی شاعری که دوستدار فلسفه بوده و قرن های پیش زندگانی میکرد و درباره ممدوح خود که از بزرگان قوم خود بود گفته میگویم که سرود.

تقبل من الیها ما یمكن لی

و لا تطلب ما انت امله

مقاله استاد رنان مشتمل بر دو نکته مهمی است که فیلسوف بزرگ کوشش کرده که بابرهان ثابت نماید که دین اسلام طبیعتاً مخالف با ترقی دانش است و ملت عرب علوم ماوراء طبیعت و فلسفه را دوست ندارد.

معلوم میشود که استاد رنان میخواهد بگوید که میوه گرانهای دانش در دست آنان خشک میشود گوئی بادهای مسموم صحرا آنها را میسوزاند اما پس از خواندن این مقاله چاره ای جز این نیست که پرسش شود آیا این برخوردها در راه دانش از ناحیه دین اسلامی به تنهایی متوجه است یا بواسطه انتشار آن در عالم و یا از لحاظ اخلاق و صلاحیت دین اسلام می باشد. همین بس که ملتهای

بی شماری آن را پذیرفته و در آغوش گرفتند آیا از روی میل و رغبت بود و یا از راه اکراه و ترس؟ ! شکی نیست که کمی وقت مانع از این شد که استاد رنان این نکته‌ها را روشن کند.

اما بهر صورت سبب موجود و منشأ خشکی مسلمانان باست ولی تعیین آن سبب بطریق روشن و بادلایل‌های مستقیم مشکل است و مشکل تر از آن اشاره براه درمان آن است.

ولی در نکته اول میگویم در میان هیچ جمعیتی کسی توانائی ندارد که در آغاز امر با استدلال و دلایل‌های خالص عقلی شروع بکار نماید خیلی مشکل بنظر میرسد و چاره‌ای هم نیست و قدرت تمیز خیر از شر نمی‌ماند چه مطالبی است که سببها موجب خوشنودی و گاهی اسباب زیان و گرفتگی میشود. خلاصه این است که آدمی نمی‌تواند کاملاً آشنا با سباب و نتیجه‌های آن بشود و بهمین جهت همین نقص هم ممکن نیست از برای کسی که ادعا کند از این گونه ملت‌ها که در حال طفولیتش از روی رغبت تمام آنچه را که برای ملت مفید باشد بیان نماید و آنچه را که موجب زیان و ضرر است دوری کند بنابراین بر عالم انسانیت لازم و شایسته است که از بیرون مرجع و پناهی او را هدایت و رهبری کند و در هنگام اضطراب و خلجان روحی با و پناهنده گردد و استمداد نماید و در این هنگام‌ها است که معلمی برانگیخته میگردد از آنجائیکه از برای این معلم نیست که ملت خود را وادار کند که از الهام عقل اطاعت نمایند « چنانکه در پیش بیان شد » و باشعه‌های جهان غیر معلوم هدایت نمایند و از برای آنان فضای پهناوری در اطراف خیال تصویر شود بسیار مشکل بنظر میرسد.

و هنگامیکه برای بعضی از ملت‌ها مجالی پیدا میشود بآرزوهای خود برسند اگر چه نمی‌بایند تمام آنچه را که در جهان انسانیت با و رغبت دارند و در ابتدای امر هم آشنائی پیدا نمی‌کند و بجهات و اسبابی که از برای او پیش آمد میکنند اسرار امور را دریافت نمی‌کند ناچار است که پیروی کند از پندها و راهنمایی‌های معلم و در برابر او امر او مطیع شود.

برای اینکه راهنمایی و هدایت این معلم مستند بیک خالق توانائی است که پیدایش عوالم از اوست. معلمان اجازه نمیدهند ملت خود را که در فواید وجود و زبان آن گفتگو کنند و شکی نیست که این اعتقاد درباره وجود پروردگار

از سنگین‌ترین بارهائی است که بردوش انسانی است و بیشتر آنها مقام انسانیت را در برابر این امر بزرگ کوچک می‌کند. اعتراف باین مطلب می‌کنم ولی جای انکار نیست که تعلیمات مذهبی چه اسلامی چه نصرانی وجه بت پرستی باشد موجب یگانگی است که ملت‌ها را پادشاهان وحشی‌گری و بربریت رهائی داده و به بالاترین منزل‌های تمدن هدایت میکنند و بر فرض آنکه دیانت اسلام مانع راه نهضت و ترقی است آیا از کسی شایسته است که ادعا کند این مانع همیشه وجود داشت پس چه اختلافی درین نکته دیانت اسلامی با سایر ادیان موجود می‌باشد که تمام مذهب‌ها درین قسمت کوتاهی نداشته و بیک شیوه و روش بودند و هم چنان دیانت مسیحیت بهمین منوال بود یعنی آن ملتی که احکام و اوامر او مورد پیروی و اطاعت است و از روی آفت آرزوهای عده‌ای تشکیل شده و از این حالت بیرون باشد.

پس هنگامیکه ملت مسیحیت استقلال پیدا کرد و خود را از بندگی و پیروی دین رها ساخت باید آغاز بکار کند و راه نهضت و فرهنگ و علوم را سرعت به پیماید اما ملت مسلمان تا کنون خود را از پیروی دین بیرون نیاورد و بهر تقدیر نباید فراموش کرد که دین نصاری بچند قرن از دین اسلام جلوتر پدید آمد بنابراین اشکالی ندارد اینکه امیدوار شد که ملت اسلامی روزی رستگار و موفق میشود و کم کم قیدها را رها ساخته و در سلك تمدن غرب سیر میکند و بالاخره با نداشتن بندهای مسیحیت و نداشتن تسامح اجتماعی بدون برخورد بمانع و عائقی موفق خواهد شد.

زیرا معتقد نیستیم که از برای اسلام در رسیدن بتمدن غرب مانعی وجود داشته باشد.

با اعتراضات استاد در نان بردیانت اسلام همراه نیستیم بلکه آنچه را که جمعیت‌ها در نتیجه بی دینی اقتضا می‌کنند که تا پایان روزگار مستوجب زندگانی در وحشت و نادانی هم‌چنان خواهند بود؟! هرگز!!

و هرگاه در حقیقت دیانت اسلام کوشش شود که از برای خاموش کردن علم و جلوگیری از نهضت علمی موفق شده باشد و با تعطیل جنبش علمی و فلسفی و در گمراه کردن خردها از تحقیقات و تفتیشات علمی توانایی داشت پس بر همین منوال هم بزرگان کاتولیک خواهند بود که تا کنون اسلام خود را بر زمین نگذاشته‌اند و با تمام جدیت کوشش دارند بر ضد آنچه را که روح

کمراهی و خطا نام گذاشته اند .

اعتراف میکنم که تمام زحمت ها و سختی ها را مسلمانان می کشند تا بمقام شامخ تمدن نایل شوند آنچه آنان بواسطه بحث فلسفی از شناخت حقیقت معرومند پس بر هر مؤمن پاك شایسته است که از راه راست منحرف نشود و از راه بحثی که مقهور حقیقت و حکمت باشد پیروی کند .

یا آنچه را که در حقیقت مطابق بارای پسندیده اروپائیان است پیرو گردد « افلا در نزد بعضی از اهالی » این مؤمن مانند گاو زراعتی است که بنده عقیده اش هست پس ناچار در رشته ای که همیشه هست در دست فقهاء گذشته بود چه عقیده داشت که دین او مشتمل بر اخلاق و حکم و تمام علوم است و خود را با رجز خوانی بآن پیوست می ساخت و کوچکترین کوشش در پیرو او برای مذهب ننمود .

و چرا کوشش در راه باطل میکند و چرا در طلب حق سعی نمی نماید با آنکه معتقد است که حق در دستش است ؟ ! آیا بیشتر خوش بختی او ایمانش را از بین برد و منکر میشود که تمام کمالش در دین اوست که تنها او آن را بکار می برد و بهمین سبب مؤمن حکمت را کوچک میشمارد و من تمام آنها را بهتر میدانم باز هم که این کودک مسلمان عرب که استاد رنان با قدرت بیان خود مزایائی برایش تحصیل نمود چه میشود کرد که سخت مبالغه و مباحات درین راه باطل کرده و معتقد است که آنها همان حقیقت تام خالص می باشد و آن کودک ملتی است که آثاری از مسلك خود در دنیا بدون وسیله آتش و خون گذاشت و با بسیاری از کارهای درخشانی که دلالت بر ذوق و حکمت و تمام علوم بدون استثناء فلسفه بیادگار گذاشت .

آری لازم است که اعتراف کنیم که انسان عرب بودند و با فلسفه مدت زمانی هم همراهی و دوستی ننمودند و اکنون به نقطه دوم میرسیم که استاد رنان با مهارت و قدرت بیانی بدرمان آن رسید و مخالف و منکری هم نیست که عرب هنگامی در حال وحشیت بودند و در راه نهضت فکری و فلسفی به سرعت پیشرفت کردند و در ردیف سایر ملل نبودند مگر با فتوحات خود رسیدند چه در مدت يك قرن تمام علوم لاتین و فارسی را که در طی قرن های بشمار که پیش رفته بود بدست آوردند و عرب درین دانش ها همان طور که از جزیره یونان تا قله کوه های هیمالیا و از جهتی کوه های پرنسپز از سمت دیگر حکمرانی نمود قدرت پیدا کرد و ممکن است بگوئیم در تمام این مدت

از زمان پیشرفت علوم در نزد عرب تقدم مدهشی پیداشد چنانکه در بعضی از کشورها مسلط گردید و روم و بیزانس همان طور که مرکز علوم الهی و فلسفه بود و هم چنان مرکز نور دین و خانه درخشانی برای علوم آدمیت بشمار میرفت و همان قسم که یونان و رم پیرو راه تمدن در قرن های پیشماری بودند و پیشرفت بسیاری در میدان حکمت و فلسفه نمودند و بسیار جلو رفتند ولی دیگر تفتیش عقیده نکردند و بحث را کنار گذاردند و مبنای علمی که تهیه کرده بودند از بین رفت و آثار گرانبهای آنان در زوایای فراموشی گذاشته شد اما عرب با آن که در ابتدای امر نادان و وحشی بود از ملل تمدن که تسامح میکردند تحصیل هنر نمود و علوم مرده را زنده نمودند و روحی تازه دمیدند و کوشیدند تا گلهای آنها که قبلا بدست نمی آمد با زحمت های بسیار دو باره غنچه زد و بار آورد و بارنگ و بوئی معطر و زیبا جلوه گر گردید .

آیا اینها بزرگترین دلیل و برهان نیست که طبیعتاً دوستدار دانش بودند ! آری عرب فلسفه را از یونان و فارس گرفت و فرهنگ را در زمان های های گذشته انتشار داد .

علومى که عرب غصب کرد مانند غنیمت های جنگی بود و باذوق سلیم مخصوص بخود دامنه داد و نقاط تاریکش را بکمک فهم و عقل روشن ساخت و اندکی پس از آن کامل کرد جای بسی تعجب است که فرانسویان، ژرمن ها ، انگلوساکسون ها با آنکه بروم و بیزانس نزدیک بودند نتوانستند مانند عرب که بایستغش بغداد و از رم فرسنگ ها دور بود استفاده و استفاضه علمی از خزائن علمی آنها بنمایند اما عرب بادوری مسافت توانست باهوش سرشار خود گمشده خود را در دفینه های هنری آنجا بادقت جستجو کند و آنان توجه نکردند که تمدن عرب مانند آفتابی درخشان تا قله کوه ها نور افشانی کرد و جهان غرب را باثروت علمی خود نورانی نمود و ارسطو را وادار نمود که بسوی عرب مهاجرت کند پس از مهاجرت ارسطو اروپائیان شادان شدند و نامش بر سر زبانها آوردند و تجلیل و تکریم فراوان نمودند در صورتیکه پیش از آن در هیچ نقطه ای نامی از او نبود .

آیا اینها برتری فکری عرب و شوق و ذوق و توجه آنان به فلسفه نبود . آری تا زمانی که دولت عرب در شرق و غرب مشعلدار تمدن علمی

بود مراکز فرهنگی و فلسفی مانند بغداد و آندلس داشت آنگاه که آفتاب علمیش افول کرد، مرکز تعصب دینی شد این عقب‌نشینی دلالت بر آن نمی‌کند که عرب در قرون وسطی زمانی که قدرت و سلطه داشت فلسفه و حکمت را از آلودگیها با شرب و ذوق عربی پاک نکرد استاد رنان باین حقیقت مسلم اعتراف کرد که اعراب میراث علمی را حفظ کرده و هنرمند شدند در قرون و اعصار گذشته چه وظیفه‌ای برای این قوم بهتر از صیانت دانشها و فرهنگها است .

گرچه میگویند که در سال ۷۷۵ مسیحی تا اواسط قرن سیزدهم یعنی پانصد سال در کشورهای اسلامی علماء و فضلاء دانشمندی با امتیازات فراوانی بهره آمده‌اند که از هر حیث چون دانشمندان مسیحی بوده‌اند اما در اینجا سید قلم را بر گردانید و می‌نویسد : « فلاسفه و رجال قرون اول اسلامی اغلب از حران و آندلس و فارس و برخی از مردم ماوراءالنهر و نصاری سوریه بودند، نمیخواهم منکر عظمت دانشمندان فارس و سهم آنان در فرهنگ عالم عربی شوم ولی اگر اجازه دهید میگویم که حرانی‌ها عرب بودند و آنان چند قرن پیش از اسلام به عربی سخن میگفتند هر گاه دین قدیم حرانی‌ها باقی میماند از عرب بیگانه نبودند ، هنگامی که اعراب وارد اسپانیا شدند آنان ملیت خود را از دست نداده عرب ماندند ولی بیشتر نصاری سوریه از غانی‌ها بودند که آئین مسیحی را قبول کردند شایسته نیست این باجه و این رشد و این طفیل را مانند کندی عرب ندانیم بملت آنکه در عالم عرب زندگانی نکردند چه امتیازی مابین مردم را لغت تشکیل میدهد ؟! هر گاه این فرق از بین رود همه چیز یا از دست آن تمیز اصلی مفقود میشود .

عرب سلاح خود را در دیانت محمدی در دست گرفت و برای پیشرفت مقاصد اسلام جانفشانی کرد ملل شکست خورده از زبان فاتحان عرب کراهت نداشت و مایل بود با همان زبان سخن گوید .

عرب کسی را مجبور نمی‌کرد که بزبان عربی صحبت کند آری دین اسلام فاتحانه وارد مرزها شد و با زور چنانکه معروف است انتشار پیدا کرد و ادبیات را بنور افشانی کرد و کشورهای مغلوب تا کنون نتوانستند خود را از قدرت فرهنگی و دینی نفوذ عرب‌ها سازند .

در این مورد ایران را مثال میزنیم ، ایران قبل از اسلام در آن هنگام زبان عرب در نزد دانشمندان فارس مجهول نبود وقتی که دیانت اسلام سرزمین ایران را تحت سیطره خود قرارداد دانشمندان ایرانی با همان زبان و قدرت تازه‌ای بنوشتن لغت قرآن مشغول شدند و عرب نمیتوانست عظمت آنان را

بخود نسبت دهد و نیازی هم نداشت که این کار را بکند چه عرب هم باندازه کافی دانشمند و فاضل داشت .

هرگاه بدوره ابتدائی عرب بازگشت کنیم و آثار این ملت را ورق بورق با نظر تعمق بشکریم و تمام آنچه را چه خوب و بد کنار بگذاریم معتقد بقدرت دافعه ای ملت قهرمان عرب خواهیم شد، در تصرف بلاد و امکنه تفوق و فضیلت عرب روی محور پیروزی اسلامی دور میزد و آنان را جز این فضیلتی نبود معنی آن این نیست که اعتراف کنیم فاتحان عرب چه فضل و برتری داشتند . آری فضیلت آنان فتح و پیروزی بود بعد از تصرف کشورهای اهالی بآزادی اولی خود برای نشر فرهنگ ملی بازگشت کردند این بازگشت کلی نبود سخت شرایطی انجام گرفت و بقیعت از بین رفتن عده ای از جوانان متعصب و لجوج تمام شد مثلا مازارن و بونا یارت متعلق بفرانسه نبود بایتالیا متعلق داشت و همچنین آلمان و انگلستان عظمت فرزندان خود را میخواست که در فرانسه مقیم بودند و آنجا را وطن خود میدانستند و در دانشکده های آنجا درس خوانده بودند. این فرزندان خلف شهرت علمی در دنیا کم می کردند. فرانسویان که بعد از الغاء احکام (نانت) میهن خود را ترک کرده باطراف و اکناف اروپا شتافتند هرگاه بگوئیم که همه اروپا از يك نژاد میباشند ادعای واهی است پس حرانی ها و سوری ها هم سامی هستند و آنها هم از خانواده عالم عربی میباشند . حال يك پرسش پیش میآید . پس از آنکه فرهنگ عرب دنیا را بنور درخشان خود روشن کرد چرا خاموش شد و درافق سیاه و مظلّم فرو رفت !! چرا بار دیگر مشعل فروزان روشن نشد و عالم عرب را در تاریکی فرا گرفت .

این علت را باید در جهان اسلامی جستجو کرد بطوریکه میدانیم دین اسلام علوم کشورهای فتح شده را خفه کرد و استبداد هم بآن کمک بزرگی نمود بطوریکه سیوطی مینویسد : هادی خلیفه امر کرد که گردن هزار فیلسوف را بزنند و بعد از این خیانت تاریخی هسته مرکزی علمی بجاهای دیگر گردید این فاجعه خونین برای تاریخ دین بزرگی است و شاید اینگونه حوادث در تاریخ مسیحیت اتفاق افتاده باشد !!

ادیان در بعضی قسمت ها باهم شباهت دارند ولی ممکن نیست بین دین و فلسفه باهم تفاهمی موجود باشد ، دین با شخص توانائی میدهد که

با آنچه ایمان دارد اعتقاد داشته باشد و فلسفه می‌خواهد شخص را از این بندگی و رقیت بیرون آورد هنگامیکه دین مسیح با هیئت فروتنی و تواضع در آتن و اسکندریه نفوذ کرد آنجا را که بزرگترین مرکز علمی و فلسفی بود زیر خارهای خورد کننده خود قرار آنقدر دانش و فلسفه را فشار داد که تحت سیطره آئین مسیح قرار گرفت .

اما چیزی که در باره آن سخنی نخواهیم گفت عبارتست از اسرار تثلیث و استحاله ماده قربانی که همیشه بدین قسم بود آنچه در قدرت دین بود فلسفه را از حکومت مطلقه بیرون آورد بهر حال این جنگ وجدل باقی خواهد ماند یعنی جنگ بین دین و فلسفه جدال سختی خواهد بود و اندیشناکم روزی تحقق عقلی فاتح شود چه در این امر عوام توجه ندارند و قدرت آنرا تنها خواص میدانند، دانش گر چه زیبا و باطراوت است ولی تشنگی انسان را نمی‌شناسد که انسان خواستار تصور خیالی و او هاهی است دوست دارد که در فضای تاریک و در عالم رؤیا معلق زنان باشد . این امر را فلاسفه و دانشمندان درک نمی‌کنند و قطعاً توانایی اکتشاف آنرا هم ندارند .

پس از سید جمال الدین و ارنست رنان شاگردان و پیروان سید در باره اینکه دیانت پاك اسلامی با دانش و عقل تطبیق می‌کند کتابها و رساله ها و مقالات دقیق و بسیار مهمی تألیف و منتشر نمودند مانند «الاسلام والنصرانية» با «العلم والمدينة» شیخ محمد عبده و کتاب «الاسلام والمدينة» و کتاب «الاسلام فی عصر العلم» در دو مجلد و کتاب «الاسلام دین عام خالد» تألیف استاد فریدوندی مؤلف دائرة المعارف و کتاب «الاسلام روح المدينة» تألیف استاد مصطفی غلامینی و بسیاری از کتابهای دیگر که بزبان های فارسی و ترکی و هندی ترجمه و منتشر شد .

۱۱ - سید در ایران

پس از تعطیل روز نامه العروة الوثقی در پاریس سید جمال الدین تصمیم گرفت که بکشورهای عربی مانند نجد و حجاز و عراق عرب مسافرت نماید و پس از ورود بطهران بنا بدعوت مسعود میرزا ظل السلطان باصفهان رفت و او سید را خیلی گرمی داشت و وی را بهترین راهنما و مشاور از برای پادشاه ایران میدانست و بطوریکه سید هنگامیکه بطهران رسید شاهنشاه قاجار باخوش روئی و مهربانی او را پذیرفت و بفضل و دانش وی اعتراف کرد و نظارت عالی جنک را با سمت مشاور مخصوص شاهنشاهی بسید برگذار کرد و هیچ کاری را بدون مشورت او انجام نمیداد . هنگامیکه بهتیرف مشاور و یاور و پندگوی خوبی برای شاهنشاه بود بالهجه تند و روشن میخواست هر چه کهنه و پوسیده است فوری تغییر داده و ملت را در امور دولت شرکت دهد تا همه از نعمت آزادی و حقوق مدنی و سیاسی بهره مند شوند .

دانشمندان و بزرگان پروانه وار در پیرامون سید گرد آمدند و اشاره کردند که به تندی نمی توان اصلاحات را آغاز کرد بلکه به تدریج باید کارهای اساسی را انجام داد هنگامیکه شاهنشاه ایران مقام و منزلت و نفوذ کلمه سید را دانست که تاجه اندازه در دل های بزرگان و علماء کشور تأثیر بسیاری نموده است از سید جمال الدین ترسناک شد و خیلی پریشان گردید و دیگر توجهی باو نمود و رفتار خود را با سید تغییر داد .

هنگامیکه سید دانست که ناصر الدین شاه قاجار دیگر باو توجهی ندارد اجازه مسافرت بنام تغییر آب و هوا گرفته و بسوی روسیه رهسپار شد . شهرستان های بزرگ روسیه را تماشا کرد و با اوضاع و احوال ملت نجیب روس از نزدیک آشنا گردید و چون آوازه سید بآن سامان رسید بزرگان روس بانهایت احترام و تجلیل سید را پذیرفتند و بزرگان سیاسی بمقام و منزلت سید اعتراف نمودند و همه گونه مهربانی ها و نوازش ها و غریب نوازی ها در پیع نکردند و چون میدانستند که سید مدتی در زمان محمد اعظم خان از وزراء دولت افغانستان بود ارزش سیاسی برای او قائل شدند و سید هم

مقالات اساسی و صدا داری در باره سیاست خارجی افغانستان - ایران - کشورهای عثمانی - روسیه - انگلستان در مطبوعات درجه اول روسیه نوشت که در محفل های سیاسی همه ای راه انداخت و چون سید نفرت شدیدی نسبت به سیاست مستعمراتی بیگانگان داشت در روسیه تزاری میدان کار را برای خود خیلی پهناور دید و بزرگان دولت با نهایت احترام و جلال از سید پذیرائی میکردند و از گفتار و نوشته هایش کاملاً بهره مند میشدند و روش سیاسی سید را پسندیدند و قیصر پادشاه روس او را بدر بار امپراطوری دعوت کرد و با هم بسیار گفتگو نمودند و سید را بسیار گرمی داشت و سخنانش گوش میداد پس از صحبت های بسیار امپراطور روس از سید سبب اختلافش را با شاهنشاه قاجار جو باشد .

سید گفت : ناصر الدین شاه قاجار در بساره حکومت مشروطه و لزوم آن برای کشور از او بیزار شده و دیگر نمی خواست که با وی کمک کند !!!

امپراطور روس گفت : من حق را بناصر الدین شاه قاجار میدهم کدام پادشاه مستبد میخواهد فرمانروائی را بکشاورزان و کارگران کشور خود بدهد !!!

سید در نهایت جرئت و فصاحت گفت :
 امپراطور! باور کنید هر گاه ملیون ها نفر کشاورز و کارگر دوستدار سلطنت باشند بمراتب بهتر از آنست که دشمن شده و در پی فرصت باشند و در سینه های خود انتقام و بغض را پنهان سازند .

در چهره امپراطور روس نشانه هایی از خشم پدید آمد و ابروان خود را کره کرده و سخن را کوتاه نمود و از مجلس برخاست و رفت و مانند آن استقبال نخستین خدا حافظی ننمود و بادل سردی تودیع نمود و فرمان داد که بمهربانی سید جمال الدین را از روسیه بیرون نمایند تا بیشتر از این بذل آزادی و دموکراسی را در کشور پهناور روسیه نیفتانند .

سید جمال الدین روسیه را ترك گفته و راه اروپا را در پیش گرفت و چندی در لندن با بزرگان سیاسی و علمی ملاقات کرد و در همه جا با نهایت احترام و جلال او را پذیرفتند و بمقایسه آراء علمی و سیاسی او گوش میدادند سید بیش از همه بکارهای استبداد ناصر الدین شاه قاجار انتقاد میکرد و

میخواست هر چه زود تر کشور ایران از فشار استبداد بیرون آمده و برنج و مرارت های حکام و شاهزادگان قاجاری پایان دهد و هر گاه خواستند آزاد مردان ایران تغییر رژیم داده و حکومت استبدادی را به حکومت مشروطه تبدیل نمایند دیگر بیگانگان دخالت نکرده و مردم و دولت ایران را بحال خود گذارند تا در راه ترقی و عظمت کشور خود کوشش نمایند.

سید در اروپا به گردش و سیاحت می پرداخت تا در سال ۱۸۸۹ میلادی در هنگام نمایشگاه پاریس که ناصرالدین شاه از پاریس به مونیخ رفته بود سید را ملاقات کرد.

در این هنگام چون شهرت فوق العاده ای که سید در اروپا و آسیا پیدا کرده بود ناصرالدین شاه بوسیله میرزا حسن خان صنیع الدوله و زیر انطباعات بایرانش دعوت نمود و سید بنا بر این دعوت در ماه شعبان «۱۳۰۳» در بوشهر بخانه حاج احمد خان سرتیب ورود مینماید و کتاب جغرافی و هیئت میرزا عبدالغفار نجم الملك چاپ تهران ۱۳۰۰ و کتاب سیرت ناپلئون اول چاپ پاریس «۱۸۵۶م» و ترجمه گلستان بربی چاپ مصر و کتاب کلیله و دمنه ترجمه ابن مقفع چاپ بمبئی «۱۲۹۵» را بسید السلطنه پسر حاج احمد خان سرتیب که مشغول تحصیل بوده است ارمغان میدهد و از خواندن کتاب ناسخ التواریخ منعش میکند.

فرست شیرازی مولف کتاب آثار المعجم و دبستان الفرصه و «مقالات علمی و سیاسی» با میرزا نصرالله اصفهانی مشهور به ملک المتکلمین همه روزه در شیراز خدمت سید میرسید و مشغول استفسار بود و سید پس از شش هفت ماه توقف در بوشهر و شیراز با اصفهان وارد میشود. ظل السلطان تلگرافی از ناصرالدین شاه خواش میکند که در روز از سید پذیرائی کند بنا بر این تقاضا، ده روز سید در اصفهان ماند و سهام السلطنه مصطفی قلیخان عرب که حاکم یزد و کاشان بود مهماندار او بود و چند نفر از اجزای خود به همراه تا تهران همراه سید میشوند و در بیست و دوم ربیع الثانی هزار و سیصد و چهار هجری سید محترماً وارد تهران میشود و در خانه حاج محمد حسن امین الضرب که از دوستان قدیمی او بوده منزل میکند.

ولی چندی نمیگذرد که در باریان قاجار به همراه ملانایان بی سواد ذهن ناصرالدین شاه قاجار را مشوب و شور و غوغائی در این زمینه برپا می کنند.

ناصرالدین شاه يك قوطی انقبیسه الماس و يك حلقه انگشتری باهزار تومان بتوسط علی اصغر خان اتابك اعظم بنام هدیه و یادکاری برای سید می فرستد و از طرف شاه بسید اشاره میکند که اکنون بودنش در تهران صلاح نیست در این سفر هم مانند سفر اول خائن و مفرضان دسیسه‌ها بکار بردند و سعایت‌ها نمودند .

گویند که تذکره تابعیت ایرانی سید جمال‌الدین به‌مراه کتابهای او در خانه حاج امین‌الضرب جد خاندان مهدوی در تهران بود.

در نخستین روزهای ورود سید به تهران با آقا شیخ‌هادی نجم‌آبادی که بزرگترین دانشمندان روشن فکر تهران بود ملاقات‌ها کرد تا نقشه‌ای برای بیداری ایرانیان ریخته و مردم را با آزادی و مساوات و برادری که پایه اتحاد اسلامی است آشنا سازند تا حکومت مشروطه جای گزین دولت استبدادی قاجار گردد .

آقا شیخ‌هادی پیشنهاد کرد که چون بیشتر مردم ایران بی‌سوادند و در خواب غفلت و نادانی بسر می‌برند و سخنان شما بسیار بلند و عالی است و مردم کشور از فهم آن ناتوان هستند و چماق تکفیر بزرگترین حربه ناجوانمردانه ملانمایان است خوب است درس تفسیر قرآن مجید را آغاز کنید و کم‌کم مفهوم آزادی را در طی تفسیر کلمات آسمانی بیان کنید تا عده‌ای از طلاب معرفت را بحقایق آشنا کنید و آنان را تربیت نمایید تا برور ایام مقدمات تحول اساسی را در کشور عقب افتاده ایران فراهم سازید .

سید پند آقا شیخ‌هادی را نپذیرفت «۱» و معتقد بود که ایران نیازمند انقلاب است و اگر انقلابی ایجاد نشود بزودی نام ایران و ایرانی از بین خواهد رفت .

آقا سید احمد ادیب‌پیشاوری حکایت کرد که سید جمال‌الدین افغانی بطهران آمد و در خانه حاج امین‌الضرب وارد شده بود سید خیلی میل داشت که میرزا ابوالحسن جلوه حکیم مشهور را ملاقات کند ، هر چه دوستان سید اصرار بر میرزا نمودند مورد قبول نشد تا بالاخره پس از چندی حکیم بدیدار سید رفت . سید جمال‌الدین آغاز صحبت کرد و خطابه‌ای هیجان‌انگیز درباره اتحاد اسلام و لزوم آزادی ایراد نمود . جلوه در تمام مدت مجلس خاموش نشسته و تماشا می‌کرد پس از پایان خطابه

برخاسته و از مجلس سید بیرون رفت . حضار سبب را پرسیدند میرزا گفت
میروم تا گفنی برای خود تهیه کرده تاجهاده نمایم ؟! « ۱ »

ناصرالدین شاه قاجار که تازه از سفر اروپا برگشته و تقریباً در تحت
تاثیر روشن فکران قرار گرفته بود از سید خواست قوانینی که با اوضاع و
احوال کشور سازگار باشد تدوین کند . سید شروع بکار کرد و قانون اساسی
نوشت که برطبق آن کشور ایران مشروطه گردد شاهنشاه قاجار که قانون
را مطالعه کرد خیلی باو گران آمد و دانست که قدرت سلطنتش محدود میشود .
و بواسطه مجلسین شوری و سنا نیروی ملت بیشتر میگردد .

شاهنشاه قاجار بسید گفت « حضرت آقا چگونه میشود که ما شاه
ایران هستیم در ردیف یکی از افراد بزرگ و کارگر قرار بگیریم » .
سید گفت : پادشاهان بدانند که تخت و تاج و عظمت شاهنشاهی و پایه
سلطنت شما با صدور فرمان مشروطیت بهتر و بزرگتر از اکنون پایدار
خواهد ماند . دانشمند ، بزرگ ، کارگر ، هنرمند در کشور مفیدتر از مقام
و عظمت شما و امیران شما می باشند و از من بشنوید پیش از آنکه وقت فوت
شود و فرصت از دست برود ایران باید حکومت مشروطه داشته باشد و حکومت
استبدادی را برهم زنید چه از راه اخلاص و پاکیزگی و اندرز روشن به
شهروار قاجار میدهم .

شهروار را شکی نیست همان طوریکه دیدید و در کتابها خواندید
مللی وجود دارند که بدون بودن پادشاهی بر آنان همه گونه قدرت و نیروی
زندگانی را دارند آیا هیچ دیده و یا شنیده اید که پادشاه بتواند بدون رعیت
و ملت زندگانی کند .

سلطنت قاجاریه با این همه قدرت استبدادی و جور و ستم حکام و
و فرمانروایان ناشایست رو با فقر و استو با بخشش مشروطیت بمردم ستم دیده
ایران میتوان ایران را در ردیف کشورهای مرفعی بشمار آورد .

این گونه سخنان روشن و آشکار بناصرالدین شاه قاجار شهروار مستبد
و خودخواه سخت گران آمد و فتنه انگیزی ها و بدگویی های صدر اعظم
شاه قاجار را از سید ترسانید که ممکن است با اجرای قوانینی که برای کشور

تهیه کرده است ناصرالدین شاه عیاش و خودخواه هیچ کاره شود .

درباریان قاجار دیدند که وجود سید در تهران برای آنان خطرناک است و ممکن است روزی پیروان سید حکومت را در دست گرفته و ناصرالدین شاه هم با آنان همراه شود . آن قدر بدگویی به نزد شاه کردند که شهریار دهن بین قاجار از سید بیزار شده و در اندیشه کشتن او برآمد .

سید جمال الدین ناچار شد که تهران را ترک گفته و در حرم حضرت عبدالعظیم در ری بست نشست تاخونش را نریزند . در مدت اقامت در زاویه حضرت عبدالعظیم هم آرام ننماید و برای دانشمندان و روشن فکران و جوانانی که درد دین و ملت داشتند سخنانی میگفت و مردم را بر علیه کاخ استبداد شهریار قاجار و درباریان دزد و خائن برانگیخت .

هر کس که گفتار سید را می شنید برای آزادی ایران خود را مهیا می ساخت و ندای الله اکبر او در همه جای کشور لرزه بر اندام کهنه پرستان انداخت . حاج سید اسداله مجتهد خرقانی حکایت کرد که در آن هنگام از شاگردان میرزا ابوالقاسم جلوه حکیم معروف بودم ، میرزا دستور داد که در یکی از شبها بزایه حضرت عبدالعظیم رفته و سلام او را بسید برسانم و احوالی از طرف استاد خود از وی جويا شوم .

به مجلس سید جمال الدین رفتم گروهی از جوانان پر شور تهران را در آنجا دیدم که سید در باره مظالم شهریار قاجار و صدر اعظم کشور داد سخن میداد و میرزا رضای کرمانی را در آنجا دیدم که چای و قلیان به مجلس می آورد و تا نیمه شب در خدمت سید بودم و پیامهایی مابین سید و میرزای جلوه بوسیله من رد و بدل میشد .

بالاخره درباریان قاجار بدستور ناصرالدین شاه چند نفر سرباز به زاویه حضرت عبدالعظیم فرستادند و در میان مردم نادان انتشار دادند که این شخصی که در آنجاست سید نیست و بابی است و باید او را از آن جایگاه پاک بیرون کرد .

اینجا بود که باردیگر هو و جنجال و خرافات و تکفیر بر دانش و پاکدامنی غلبه کرد و سید را از بستر بیماری بیرون کشیدند و با کتک و ناسزا سراپا برهنه می بردند و می گفتند ایها الناس این سید نیست و بابی است و مسلمانان را گمراه و بی دین می کند دعا بجان ناصرالدین شاه کنید که شما

را از شر زبان او آسوده نمود.

یکی از تماشاچیان برای اینکه بدانند واقعه‌اً هوچیان قاجار راست میگویند جلو آمده و بند شلوار سید ناتوان را باز کرد تا به بیند آیا چنان شخصی خفته نموده یا نه و اصلاً کافر است یا مسلمانی بوده که بابی شده است.

تاریخ ایران این گونه حوادث و نامایمات را زیاد دیده است و بقول شاعر «ایها الناس بگیری که این هم بابی است» و سید را باستری برهنه سوار کرده و باوضع ناهنجاری تا بصره گاهی پیاده و زمانی سواره بردند درحالی که درجه تب سید به چهل درجه بود هرگز اجازه ندادند که اندکی استراحت کند و گمان میکردند بدین وسیله می توانند شعله درخشان اسلامی را خاموش کنند غافل از آنکه «یریدان یطفوء نورالله والله یتم نوره ولو کره الکافرون».

هنکامیکه روشن فکران اسلامی دانستند که سید را با وضع بسیار ناهنجاری از تهران تبعید کردند شدیداً بر علیه دستگاه قاجار قیام کردند و با مقالات و گفتارهای آتشین خود مردم را بر علیه دربار ناصرالدین شاه قاجار شوراندند و به بهانه های مختلف سیل خون در ایران جاری شد و انقلاب پی در پی تولید میشد و چون پادشاه قاجار خیلی بزندگان خود علاقه مند بود بهروسیله ای که ممکن بود میخواست آتش را خاموش و درخاکستری پنهان کند و احتیاط لازم را نمود ولی غافل از جبر تاریخ بود چه ایرانیان هوشمند و زجر کشیده در اسلامبول پروانه وار گرد سید جمع شده و تصمیم گرفته بودند که پادشاه قجر باید کشته شود تا ایران بآزادی نایل گردد و میرزا رضای کرمانی که از مظالم درباریان و حکام عصر ناصری دست از جان شسته بود بامرات و زحمت های پی در پی خود را به تهران رسانید و بقول خودش بکنفر آدم در تهران یافت و آن هم آقا شیخ هادی نجم آبادی معروف بود و میدانست که از دوستان و همقدمان سید جمال است بشیخ گفت فردا را بزایوه حضرت عبدالعظیم می خواهم بروم و شیخ آزادمنش هم چند قرانی باو داد و روانه شهرری نمود و میرزا رضا چند روزی در زایوه حضرت عبدالعظیم ماند تا روز پنجاهمین سال سلطنت ناصرالدین شاه که بزور همه شهر هارا آئین بستند و چراغانی نمودند و آن روز را لقب صاحب قرانی میخواستند به ناصرالدین شاه بدهند و شاه هم زیارت حضرت عبدالعظیم شتافت و میرزا رضا که در کمین

نشسته بود درباریان را غافل گیر کرده و با گلوله ای شهریار قاجار را کشت و بطعنه گفت ای طالب خون سید جمال الدین!

در متن بازپرسی میرزا رضای کرمانی که مکرر چاپ شده میرزا رضای کرمانی از سید جمال الدین و آقا شیخ هادی به بزرگی و نیکی یاد میکند و نمیگوید آنان مرا بکشتن شهریار قاجار تشویق کردند بلکه خودم در تحت تاثیر و تربیت آن داور بزرگوار که هر يك انسان کاملی بودند قرار گرفتم.

۱۲- سید در عراق عرب

در زمستان شعبان هزار و سیصد و هشت هجری سید تبعید شد و در بصره شرح بسیار موثری با آقا میرزا حسن مجتهد شیرازی و سایر علماء نجف اشرف و کربلاء که مرجع تقلید شیعیان بودند نوشت و نامه‌ای که بمجتهد معروف میرزای شیرازی نوشته است بارها در مجلات و کتابها عیناً نقل و ترجمه شده است بدبختانه میرزای شیرازی ترتیب اثر مستقیمی در این خصوص نداد.

ولی در واقعه تحریم تنباکو در ایران سید جمال‌الدین بی‌تأثیر نبود. شیخ اسداله مجتهد زنجان‌ی که از بزرگان شاگردان حاج میرزا حسن مجتهد شیرازی بود حکایت کرد که سید جمال‌الدین سفری بسامرا نمود و در همسایگی ما بخانه یکی از طلاب وارد شد تا میرزای شیرازی را ملاقات کند و مدت سه روز درس‌آمرا ماند و موفق بدیدار میرزا نشد و در خلال این مدت پرسش ساده‌ای بصورت استفتاء در دالان خانه میرزای شیرازی افتاده بود و کسی حق نداشت آن‌را برداشته و جواب گوید.

در روز سوم یکی از طلاب که مهماندار سید جمال‌الدین بود در حضور طلبه‌ها که من‌هم حاضر بودم جواب همان ورق‌پاره را از میرزا خواست میرزا بر آشف و گفت بآن سید بگوئید از خدا بترس و خون مسلمانان را بیخود نریزد و از این استفتاء بوی خون می‌آید !!!

آقا شیخ اسداله میگفت سید از دیدار میرزا مأیوس شده و از سامراء رفت و سپس دانستیم که او سید جمال‌الدین افغانی بوده است.

استاد علامه آقا ضیاءالدین عراقی که از بزرگترین استادان علوم اسلامی و از مراجع تقلید شیعیان در دانشگاه بزرگ روحانی نجف اشرف بود حکایت کرد مرا که یکی از دوستان بازرگانی او در بغداد میگفت در یکی روزها سیدی بقیافه علمای ایران وارد کاروانسرای بازرگانی ما شده و از کاروانسرادار درخواست يك اطاق خالی کرد و اطاقی برایش تهیه کردند سید سر بزیر انداخت و باطاقش رفت و گمان کردیم مسافر عادی است که برای زیارت و یا تحصیل بدین دیار آمده است و مانند صدها مسافری که همه

روژه به بغداد میآیند و میروند .

پس از ساعتی دیدیم که کاروان سرا شلوغ شد و سربازان و افسران نظام دولت عثمانی به همراه والی بغداد به کاروان سرا ریختند و بانگرانی تمام جویا شدند که سیدی درجامه روحانی باین کاروان سرا آمده است ؟ !
همه بازرگانان و ساکنان آن سرای تجارتی نگران شدند و دالان دار نشانی حجره سید را بآنان نشان داد .

من هم مانند دیگران پریشان احوال شده بتماشای این ماجرا شتافتم سید را دیدیم که بساط چای را فراهم کرده و مشغول چای خوردن است و لشکریان دولت عثمانی عکسی را که به همراه داشتند بیرون آورده و دیده برسید و گاهی برعکس میانداختند که آیا گم شده آنان همین سید است که قوری چای را در منزل گنجاورده و با آرامش خاطر مشغول چایی خوردن است .

سید مانند کوهی استوار تکیه بر بالش داده و سبکبازی میکشید و دود و دمی راه انداخته و تکانی از این آشوب نخورد پس از آنکه دانستند که آن سید روحانی صاحب همان عکسی است که از اسلامبول و دوباره دولت عثمانی دستور صادر شده است والی بغداد و سایر رجال دولت احترام لازم را بجای آوردند و از او خواهش کردند که به همراه آنان رهسپار شود سید هم بایی اعتنائی تمام اناثیه خود را جمع کرده و با احترام بسیار سید در پیش والی بغداد و امراء لشکر بدنبالش شتافتند ما هم مانند سایر مردم در پی آنان رفتیم دیدیم که در کنار درجه کشتی مخصوصی مهیا است و سید با همراهان خود خدا حافظی نموده و بکشتی رفت و گارد احترام هم احترامات نظامی را بجای آورد و کشتی حرکت کرد پس از تحقیق معلوم شد او سید جمال الدین افغانی بود بقول حافظ شاعر جاودانی،

بر در میکرده رندان قلندر باشند

که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی

خشت زیر سرو بر تارک هفت اختر پای

دست قدرت نگر و منصب صاحب جامی

سید مدتی در عراق عرب توقف کرد تا حالش خوب شد و پس از چندی

از راه بصره به لندن رفت و روزنامه ضیاء الخافقین را به عربی و فارسی به همراهی ملکم خان ارمنی که از نویسندگان و سیاستمداران ایرانی در آغاز بیداری ایرانیان بود منتشر میکرد و خواندن روزنامه مزبور در ایران قدغن بود و هر کس آن را منتشر میکرد سخت در تهمت تعقیب قرار میگرفت . روزنامه را در لای پارچه های انگلیسی میگذاشتند و برای بازرگانان می فرستادند تا مردم بیدار شده بدانند در دنیا چه خبر است !!

۱۳ - آخرین اقامت سید در اسلامبول

از دربار عثمانی بتوسط سفیر کبیر رستم پاشا در لندن نامه ای رسید که سید را به بهانه اینکه اکنون هنگام اصلاحات است با اسلامبول روانه اش کنند و هر چند رستم پاشا کوشش و خواهش نمود که سید با اسلامبول برود موفق نشد و پس از چند روز دو نامه از باب عالی « دربار دولت عثمانی » یکی برای سفیر عثمانی در لندن و دیگری برای سید جمال الدین رسید که او را تشویق و ستایش نمود که دعوت با اسلامبول را به پذیرد .

نامه ای که بر رستم پاشا از طرف سلطان عبدالحمید رسیده بود نهایت خواهش و شدت را باین مضمون در برداشت :

« در صورتیکه نتوانید سید جمال الدین را قانع کرده که با اسلامبول بیاید و اگر بخواهد دوباره باز گشت کند . سلطان عذر شما را نمی پذیرد منتظر خبر تلگرافی شما هستیم »

ناچار سید لندن را ترک گفت و در سال ۱۳۱۰ هجری قمری در اواخر سال ۱۸۹۲ میلادی وارد اسلامبول شد .

هنگامیکه سید با اسلامبول وارد شد یکی از افسران ارشد دربار عثمانی که از استقبال کنندگان او بود از سید جويا شد که صندوق های اثاثیه شما در کجا است ؟ سید گفت : بجز صندوق لباس و کتاب چیزی ندارم .

گفت بسیار خوب جای آن را بمن نشان دهید ! سید اشاره بسینه خود کرد و گفت این صندوق کتاب است و سپس اشاره بلباس خود نمود و گفت این هم صندوق لباس است .

سید بارها بدوستانش میگفت که در نخستین مرتبه که تبعید شدم دو دست لباس داشتم هنگامیکه تبعید من مکرر شد لباس دوم برای من سنگین بود يك دست آن را ترك كردم و بچیز دیگری تبدیل نمودم .

سید بدر بار عثمانی رفت و سلطان عبد الحمید با اکرام و جلال بیش از پیش استقبال شایانی از وی نمود و خود را کوچک تر از او شمرده و در کنار سید قرار گرفت و کاخی را در محله نشاناتش برایش تهیه نمود و کالسه ای مخصوص هم مهیا ساختند سید از ناصر الدین شاه قاجار خیلی خشنامک بود و از روش استبدادی او انتقاد و سرزنش بسیار مینمود و در تمام مجلس ها و محفل ها بکردار و رفتار شاه قاجار تنقید میکرد . سفیر ایران در دربار عثمانی دید که در هر کجا میرود سخن از انتقاد سید در باره شهریار قاجار است ناچار نزد سلطان عبد الحمید شتافت و بعرض خلیفه مسلمانان رسانید که سید را خاموش کند . خلیفه سید را با خوشروئی و مهربانی پذیرفت و درین باره بگفتگو پرداختند در حالی که سید ای در دست سید بود و با آن بازی میکرد با صدای رسا گفت :

اکنون ناصر الدین شاه را می بخشم و کسانی که در آن مجلس حضور داشتند سخنان تند و روش گفتار سید با آنان گران آمد و سید به بزرگی حاضران توجهی ننمود و آنچه صلاح جهان اسلامی بود بی پروا بعرض خلیفه مسلمانان رسانید و بخود حق میداد که شهریار قاجار را عفو کند سید از نزد پادشاه بیرون آمد و بنا بر رسم وعادت نزد رئیس دربار رفت ، ریاست دربار عثمانی بمهربانی بسید گفت پادشاه بشما مهربانی و اکرام نمود که تاکنون سابقه نداشت و امروز دیدم که بالهجه تند صحبت مینمودید و با سبجه هم بازی میکردید ، سید گفت :

سبحان الله خلیفه مسلمانان با مقدرات ملیون ها نفر از ملل باهوا و هوس بازی میکنند و کسی باو معترض نیست آیا جمال الدین حق بازی با سبجه خود را هم ندارد ،

رئیس دربار از ترس آنکه میاد کسی در نزد شاه سماعت کند ترسیده و سید را فوراً ترك گفت و از اطاق بیرون رفت .

شکوه و جلال و توجه نسبت بسید روز بروز زیاد تر شد و در شبانه روز چند

مجلس برای خاطرش تشکیل میشد که خلاصه آن جمعیت ها و سخنان او این بود هر گاه سلطان عبدالحمید را با چهار نفر از نواب و رجال عصر بسنجیم از لحاظ سیاست ، هوش ، نبوغ بخصوص در تسخیر دل همنشین خود نسبت بدیگران برتری داشت . عجیبی نیست که کشور عثمانی از کشورهای اروپائی عقب است چه خلیفه از روش کار خود راضی است و بدلیل های خود قانع است و همه امیران ، وزیران ، سفیران در این حالت با پادشاه عثمانی برابرند .

بدبختانه بزرگترین عیب ها ترس است و ترس بزرگترین و زشت ترین صفت شهریاران است .

سلطان را دیدم که هر چه را از اصول مشروطیت با او در میان گذاشتم قبول داشت و اسلام نخستین حکومتی بود که بحکم شوری امور را اداره میکرد و خلیفه مسلمانان بر دقایق سیاست و مرام دولت های اروپا کاملاً آشنا و آگاه است و برای جلوگیری از هر پیش آمد و حادثه ای دولت عثمانی مہیاست تا موقعیت بدست آورد چیزی که بیشتر از همه مرا بوحشت انداخت این است که سلطان عبدالحمید وسایل و کارهای مخفی دارد که مبادا دول اروپا با هم متفق شده و در کشور پهناور عثمانی دخالت کنند و آشکارا میدید که هر گاه کشور عثمانی تجزیه شود خرابی سرتاسر اروپا را فرا خواهد گرفت .

از کارهای دول بلغار کوچک که تازه در اروپا اتفاق افتاده بود کاملاً بیدار و هوشیار بود و میدانست که اروپائیان میخواهند سلطنت عثمانی را واژگون سازند تا در شئون کشورهای اسلامی دخالت کنند و اجزاء کشور پهناور عثمانی را متلاشی نمایند و هر وقت که دول اروپا تصمیم میگرفتند که با دول بالکان اتحاد کنند تا با دول عثمان جنگ کنند سلطان عبدالحمید با نبوغ خاصی پیش دستی کرده و اتحاد آنها را از بین می برد و دول بلغار با آن همه شوکت و هوش سرشار امیرش پرنس فردیناند در برابر امر سلطان عثمانی خاضع و مطیع بود و فینه را که کلاه رسمی کشور عثمانی است بر سر میگذاشت و بارتبه مشیری در جرگه مشیران دولت عثمانی در نماز جمعه شرکت میکرد و امیر دیگر بنام نکلا با خلیفه مسلمانان در حکم پدر و فرزند بودند و هرگز نمی توانست از حکم پدر سرپیچی نماید و هر وقت که از تنگدستی شکایت میکرد و درخواست پول بنام قرض مینمود سلطان عثمانی بدون سند و عوض پول باو میداد و هنگامیکه دختر خود را بولیعهده ایتالیا داد بیشتر جهیز دختر را

سلطان عثمانی از جیب خود داد و هم چنان از طرف سایر دول دیگر بالکان با پادشاه بزرگ عثمانی همین گونه رفتار میشد و گاهی اروپا از سیاست سلطان عبدالحمید در فشار می افتاد و از دولت بالکان مأیوس گردیده و بادیسیه و نیرنگ دیگری از سیاست با پشت کار و همت فوق العاده ای دوباره برای هدف خود کار می کردند .

چندی رابطه دولت یونان با دولت عثمانی تیره گشت و مقدمات جنگ آغاز گردید .

هنگاهی که سید باچشم بینائی به سیر سیاسی و دیسیسه های بیگانگان نسبت بدولت عثمانی خوب آشنا شده بود که در بستر بیماری میزیست جنگ آغاز شد و نتیجه ای که از این گونه جنگ ها گرفته شد دول اروپا با سلطان عبدالحمید نیرنگ سیاسی زدند و این نیرنگ موقتاً بخودشان بازگشت کرد و ثروت و افراد آنان از هم پاشیده و نابود گشت و هنوز دوماه از واقعه جنگ نگذشته بود که به نیروی عثمانی کوه ها ، دریا و دژهای تسالیا و لاریسا را تصرف نمودند و نیروی یونان در اثر تعقیب سربازان عثمانی عقب نشینی کردند و قسمتی از یونان در زیر قدرت دولت عثمانی درآمد و آتن ناچار درخواست متار که جنگ را نمود .

شاعران قصیده هائی در فتح سلطان عبدالحمید سرودند ، بهتر از همه اشعار قصیده توفیق بکری بود و نخستین قصیده ای است که برای پیروزی خلیفه مسلمانان در اسلامبول منتشر شد .

سید میگفت پادشاه را دیدم که خیلی بیدار و هوشیار و مہیاست که نیرنگ های سیاسی دول اروپا از بین ببرد و استعداد و توانائی خوبی دارد که دولت عثمانی را برای تحولی مہیا سازد تا مسلمانان نهضت کنند و دست خود را دراز کرده و با خلیفه مسلمین پیمان بستم و سلطان عبد الحمید یقین دارد که کشور های اسلامی از نیرنگ های سیاست اروپا که با هر چه قدرت و نیروی خیال تجزیه آنها را دارند محفوظ نخواهند ماند مگر آنکه همه مسلمانان بیدار و هوشیار شده و در زیر درفش اسلام کوشش نمایند .

خلیفه مسلمین با احترامات لازم با سید رفتار میکرد ، دیسیسه ها و فساد خیانت کاران دربار عثمانی نسبت باو در خاطر ملوکانه سلطان عبدالحمید کمتر تأثیر داشت .

در یکی از روزها سید از پادشاه برای یکی از دوستان مصری خود که در اسلامبول بود درخواست رتبه و اضافه حقوق کرد و شهریار هم وعده داد و مژده آنرا سید بدوستش داد چندی گذشت و فرمان شاهانه صادر نشد سید نامه‌ای بخلیفه مسلمانان نوشت و وعده را یادآوری نمود.

مدتی در انتظار شد خبری نرسید سید بسیار خشمناک شد و برایش گران آمد و اجازه شرفیابی خواست « و این نخستین مرتبه‌ای بود که سید اجازه از شاه میخواست ».

چه شهریار عثمانی همیشه سید را بحضور میخواست . خلیفه اجازه حضور داد و رئیس دربار از او دعوت نمود و رئیس دربار حس کرد که سید خیلی برآشفته است و باتهوری که داراست ممکن است برای کار کوچکی پیش آمد سوئی فراهم شود. سید بر پادشاه وارد شد در حالتی که خیلی افسرده و گرفته بود و شهریار عثمانی باباشاقت و خوشروئی بهمان رویه‌ای که عادتش بود سید را استقبال کرد.

پادشاه پرسید انشاء الله خیر است چه اتفاقی برای حضرت سید روی داده است ؟

سید گفت چیزی نیست، آمده‌ام که درخواست کنم از بیعتی که با سلطان کردم نقض کنم .

سلطان عثمانی خشمگین شده تکانی از شنیدن این خبر خورد و گفت .

ای سید هیچ فکر کرده‌اید که چه میگوئید گفت آری در خلافت باشما بیعت کردم و صلاح نیست که کسیکه درست قول و پیمان نیست خلیفه شود و امور مردم را رسیدگی نماید میخواستید وعده ندهید هنگامیکه وعده دادید بر شما است که وفای بعهده نمائید در موضوع فلانی بشما رجوع شد و وعده دادید و انجام ندادید. در این هنگام خشم پادشاه فرونشست و خیلی مبہوت شد سر خود را بچپ و راست تکان میداد و بعد گفت :

سبحان الله حضرت سید، برای کار کوچکی بمن حمله میکنی و نقض بیعت مینمائی.

با آن همه دانائی که در شما سراغ دارم بر اثر کثرت امور سلطنت عذرم را بپذیر و در این صورت نقض پیمانرا یاد آور میشوی خداوند جزای

نیکی بشما بدهد .

فوراً اراده ملوکانه در این خصوص صادر شد و خیلی باسید بخوشروئی رفتار کرد و او را از خود مسرور نمود .

جمال الدین گفت: راست میگوئید خیلی تند رفتیم ، خطا کردم، دانستم که شما مرد بزرگ ودانا هستید وسعه صدر دارید .

هنگام بیرون رفتن سید از دربار حاجب کیسه ای از مخمل سرخ که در آن پول بود بسید تقدیم داشت ، سید از دریافت آن خودداری کرد و گفت ای آقا، نعمتهای شاهانه از کاخ و فرش و نوکر و پیشکار و کالسکه فرصتی برای اینگونه پولها را نمیدهد رئیس دربار گفت :

حضرت سید ، بخشش سلطانرا رد نمیکنند ، جمال الدین قبول نمود و درحالتی که کیسه پول دستش بود بنزد آمد داستانرا نقل کرد و گفت : شیخ بنی محزون این پولها را شماره کن .

من آنها را بیافند لیره طلای عثمانی شمردم و پرسیدم چه کار کنم ، گفت دودست لباس برای من تهیه نما و بقیه را بمصرف سیگار برسانید ، سید گفت حقوق ماهیانه را یادآوری نکردم ، سزاوار نیست که در این خصوص اهتمام کنم و همین وجه کفایت مارا میکند و پول را به مخارج ما تقسیم نمائید در حقیقت یکماه از دریافت پول نگذشته بود که تمام آنرا ما بین فضلاو دانشمندانی که محتاج بودند تقسیم نمودند .

همین قسم سلطان به جمال الدین توجه داشت و پند ها و آگاهی های خیانت کاران تأثیری در خلیفه نمیکرد ، پادشاه از خیانت ها و نیرنگهای آنها کاملاً آگاه بود و قتیکه شکایتها زیاد شده بود پادشاه گفت شهریارا از شکایتها بیکه بشما میکنند خسته شده ام و غیر از شما دادرسی نیست خوب است روش جد خود محمود را پیروی نموده دست خائنین نزدیک را که خرابکاری وزراء مرکز و حکام شهرستانها را همواره از شما نهان میدارند ، کوتاه کن و از بین خود و ملت حجاب و پرده را بردار و خود را برمردم ، ظاهر گردان و ظهور خائنین را قطع کن ، و اینرا باور کن که اجل بهترین پاسبانها میباشد (فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة ولا هم یتقدمون الا یمه ۰۰۰)

در این هنگام پادشاه نفس بلندی کشیده گفت : دوره جدم محمود را یادآور شدید فرقی ما بین محیط من و محیط او است اروپای کنونی با اروپای آنوقت

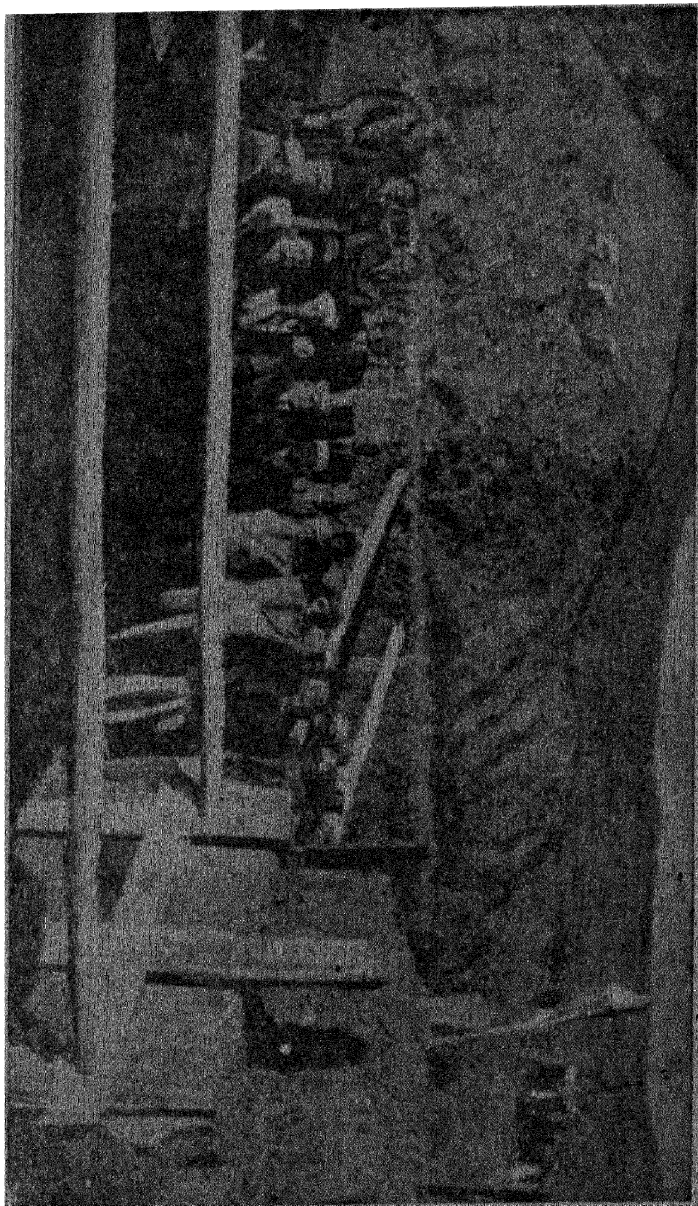
ورعیت حالا با آن زمان تفاوت دارد دو آن هنگام فساد منحصر به نظام بود که باشمشیر میشد آنها را پاك كرد و تقريباً همه آنان مردان پاكدامنی بودند برعكس اكنون هروزیری را كه تغییر دادم دیدم در بدی مانند وزیر اولی است و تأسف از وزیر قبلی داشتم ، هر دخالتی كه در امور ملت مینمایند خراب است و چاره ای جز صبرندارم انشاء الله تدریجاً اقدام میکنم و كارها در دست خداست . حضرت سید بشما تكلیف شیخ الاسلامی كردم كه آنرا اصلاح كنید شما عذر آوردید و كناره گیری نمودید درخواست نمودم كه كار اساسی را شروع نمایم كه وضعیت كنونی را تغییر دهیم و اینهم بازمانه ممكن نمیشود و شما هم قبول نمودید معذورم دارید كه اگر من سرعت تغییر و تبدیلی نمیدهم چون محیط و زمانه مساعد باتندی نیست ناچاریم كه صبر كنیم تا در اروپا پیش آمدی بشود و مشغول گرفتاری خود شوند ماهم فرصت را غنیمت شمرده امور خود را اصلاح كنیم و مطابق میل خود آنرا درست نمایم انشاء الله .

جمال الدین هر تكلیفی كه از طرف سلطان از اعطاء مقام و رتبه و نشانهای افتخاری باو میشد قبول نمیکرد و میگفت وظیفه مرد دانا مقام و رتبه نیست بلکه صلاحیت دارد كه مردم را ارشاد و تعلیم و تربیت نماید و دانش را بجامعه آموخته تا كار خوب را با دانش انجام دهند . این مباحث در فصول كتاب خواهد آمد .

سید مدت چهار ماه در اسلامبول اقامت نمود و دقیقه ای از عمر گرانبهای او هدر نرفت تمام اوقات شریف خود را صرف خطابه ، ارشاد ، بیداری ، تعلیم و تربیت جامعه نمود و حق امانت را بخوبی انجام داد تا آنكه بالای ناگواری سلطان برای او رخ داد و فك اسفل شریفش مبتلا شد بدستیاری طبای درجه اول سه مرتبه عمل جراحی را انجام دادند موفق نشدند سید - جمال الدین در هفتم شوال هزار و سیصن و چهارده هجری مطابق ۹ مارس ۱۸۹۷ وفات كرد .

آری در اثر فقدان سید در اسلامبول هنگامه ای برپا شد و قلوب فضلاء افسرده خاطر گردید و در تشییع جنازه او دانشمندان و وزیران و بزرگان و بسیاری از مردم شركت داشتند و او را در آرامگاه (محلّه ماشقه) دفن نمودند خداوند او را رحمت كند . (۱)

۱- كوی ماشقه در آخر نشانطاش است كه قشلاق مشهور « فشه » در اول كوی بكشطاش می باشد يك ثروتمند مشهور آمریکائی بنام آقای « كراین » ضریحی برای سید ساخت و تقریباً ده دولار برای بنای آرامگاه خرج كرد .



مراسم آرامگاه سید جمال الدین در افغانستان

آرامگاه سید در افغانستان (۱)

روز ۱۸ میزان ۱۳۲۷ شمسی ساعت چهار بعد از ظهر سنگ مقبره حضرت سید جمال الدین در مرکز باغ (یوهنتون) بدست والا حضرت سپهسالار غازی صدراعظم در حالیکه اعضای کابینه و رؤسای مجلسین شورای ملی و اعیان و ارکان های ریاست مستقل مطبوعات و مدیران جرائد کابل و مأمورین و مهندسين شرکت تعمیراتی (آباک) حاضر بودند گذاشته شد درین موقع والا حضرت سپهسالار غازی در طی بیانیه مختصری از شخصیت و خدمات سید مرحوم و اهمیتی که حکومت اعلی حضرت محمد ظاهر شاه به خدمتگذاران صحیح وطن میدهد تا باعث امیدواری سایر افراد مملکت مخصوصاً جوانان امروز و فردای ما گردد تذکار و در ختم بیانات خود بروح سید مرحوم دعا نمودند که با بیانات دعائیه رئیس شورای ملی تأیید شد و تمام حضار در دعا شرکت ورزیدند و هم والا حضرت غازی خدمات ریاست مستقل مطبوعات را در راه تثبیت شئون ملی تجدید نمودند متقابلاً کفیل ریاست مستقل مطبوعات از توجّهات والا حضرت غازی که به حیثیت یک قائد ملی همواره در راه حفظ و تقویت شئون ملی و احیای نام بزرگان تاریخی وطن مبذول فرموده اند اظهار شکران نمودند.

استخوانهای سید جمال الدین از ترکیه به کابل حمل شده بود و برای نبش قبر حضرت سید جمال الدین چاره‌ای نبود جز اینکه رئیس جمهوری ترکیه شخصاً دستور لازم را صادر نمایند و باین منظور اعلی حضرت پادشاه نامه دوستانه ای به حضرت رئیس جمهور ترکیه که آن موقع عصمت اینونو بود نوشته و درخواست نمودند موافقت نمایند استخوانهای قائد افغانستان از قبر خارج و به افغان حمل شود رئیس جمهور ترکیه فوراً به وزارت بهداری و اداره کل پلیس ترکیه دستور انجام آنرا داده و قبر سید مرحوم با حضور سفیر کبیر افغانستان در انکارا نبش و مقدار زیادی از استخوانها که تر و تازه

۱- متن این خبر از طرف اداره روزنامه و سالنامه دنیا چاپ تهران

به نگارنده این سطور رسید.

بود از قبر خارج و در کیسه سفیدی ریخته شد و پس از اینکه چندین شب در محراب مسجد آنکارا بامانت نهاده شد بوسیله هواپیما از طریق بغداد - گراچی به کابل حمل گردید و قبل از آغاز بنای ساختمان مقبره در باغ (یوهنتون) باتشریفات مذهبی دفن شد از استخوانهای سید مرحوم بیش از همه جمجمه جلب توجه نموده بود و والا حضرت سپهسالار غازی بمحض مشاهده آن کمر خم کرده و سر سید جمال الدین را بوسیدند و دعای مذهبی خواندند .

۱۴ - نقش شخصیت سید

۱ - صفات سید

هر کس که سید جمال الدین را میدید گمان میکرد که عربی از مردم مکه و مدینه می باشد ، گویا نشانه پدرانش که در حجاز سکونت داشته اند کاملاً در او محفوظ مانده بود ، اندامش چهارشانه ، بنیه اش متوسط ، رنگش قهوه ای بود ، مزاج عصبی و دمووی داشت ، سر بزرگ و با اعتدالی داشت پیشاده وسیع و باتناسب ، چشمانش درشت و باز ، حدقه چشمان بزرگ چهره اش زیر ، سینه پهنی داشت و در دیده ها بزرگ مینمود هنگامیکه کسی را دیدار میکرد مسرور و شادمان میشد و این هم نشانه کمال خلقت او است که خداوند باو بخشیده بود . نگاههای گیرنده و نافذی داشت با آنکه چشمانش نزدیک بین بود و کتاب را نزدیک میگرفت هیچوقت از کتاب دور نبود و عینک استعمال نمیکرد.

موهای پر پستی داشت و لباده سیاه می پوشید گویا سیاه پوش بود و عمامه کوچک سفیدی بر سر میگذاشت و در عقیده مقلد نبود و از سنن صحیح هم دست بر نمیداشت و تمایل بمسلك بزرگان تصوف و حرص شدیدی باداء فريضة های مذهبی داشت و اصول و فروع مذهب را نگاهداری میکرد و در حمیت دینی بی مانند بود و جوش و خروش و غیرت و حکمت مذهبی داشت و برای درخواست حق قیام میکرد و آنچه را که باوران اسلام میگفتند دریافت مینمود .

۲ - آرزوها و هدف های سید

لازم است گفته شود که سید افکار خود را در مطالب کلی و مهم مصروف میداشت و در مدت زندگانی برای دریافت آن کوشش میکرد مبالغه نیست .

اگر گفته شود هر بلائی را برای رسیدن به هدف میدید تادول و ملل اسلامی بیدار شوند و از ناتوانی‌رهائی یابند .

و برای حفظ شئون ملی و مذهبی خود برخیزند تا آنکه پیروی از ملل زنده نموده و هم ردیف دول و ملل بزرگ و نیرومند گردند ، اوهام و خرافات را بر اندازند و یگانگی شرق اسلامی را استوار و پایدار سازند و در نتیجه مجد و عظمت خود را تجدید نمایند .

سید حمله‌های هولناک سیاست‌های بیگانه در شرق مینمود و برای کوشش در راه هدف و آرزوی اتحاد اسلام و تجدید عظمت اسلامی از تمام دل بستگی‌های دنیا چشم پوشیده و فداکاری‌ها نمود .

زنی را بهم سری اختیار نکرد و کاری برای روزی خود بدست نیاورد .

راست است که او نتوانست به تمام آرزوهای خود توفیق بدست آورد . اما در دوستان و پیروانش روح زنده و شادابی دمید و بذره‌های نیکو در جهان اسلامی کاشت که شرق اسلامی تدریجاً از میوه‌های آن بهره‌مند میشود .

۴- خوبی‌های سید

مجالس سید از فوائد علمی و ادبی و اجتماعی خالی نبود و از شوخی و هزل دوری می‌جست و کسانی که او را میدیدند با آنکه از هر طبقه بودند بسیار گرامی میداشت و در هنگام ورود استقبال و در هنگام تودیع مشابت مینمود و برای کوچک‌ترین مردمی که بنیدارش میرفتند خود را مهیامیکرد و از دیدار آنان خود داری نمی نمود . گرچه از دیدار بزرگان که از روی تکلف و تشریفات صورت میگرفت خودداری میکرد .

با کلمات فصیح و بلیغ و عبارت‌های روشن و رسا سخن میگفت هنگامی که شنوندگان را مأنوس بگفتار خود میدید مرام و هدف عالی خود را آشکار تر میگفت و هر گاه شنونده شخص کوچکی بود بازبان ساده و عامیانه سخن میگفت . خطیب زبردست و توانائی بود که در خاورمیانه مانند وی بظهور نرسیده است و نخستین خطیبی بود که خطابه‌ها را از کلمات و عبارت‌های محدود بیرون آورد و مباحث اجتماعی و سیاسی را در خطابه درمصر وارد ساخت و سمد زغلولی پاشا و سایر پیشوایان بزرگ سیاسی مصر افتخار میکردند که

در خطاب به پیرو سید جمال الدین بودند و سید کم مزاح و خیلی باوقار بود رازی که با و سپرده می شد در کتمانش کوشش میکرد ، بسیار کم خوراك بود ، بیشتر از يك مرتبه در روز غذا نمی خورد و بجایش چای بسیار می نوشید و سیگار مخصوص فرنگی میکشید و از شدت ذوق و علاقه ای که بسیگار داشت نمیگذاشت کسی برایش تهیه کند و شخصاً خریداری میکرد بعدها طبیب مخصوص او در اسلامبول میگفت شدت علاقه وی بسیگار فرنگی و افراط در نوشیدن چای و غذای بانك مقدمات یروز بیماری سرطان را در او فراهم ساخت ولی معلوم نیست این سخن تاچه اندازه درست باشد.

۴- اخلاق سید

قلب سالم و صفات عالی داشت آزادمنش و راستگو و عقیف النفس و پا کدامن و بسیار ملایم و حلیم و بردبار بود وقتی که بر شرف و دینش احساس لطمه مینمود حالمش به خشم مبدل و مانند تیر شهاب از جا در میرفت چون پدر مهر بانی بود ، مانند شیر بلند همت و کریم بود که هر چه در دست داشت بمصرف میرسانید به پروردگار بزرگ توکل و اعتماد داشت و از پیش آمده های ناگوار پروا نمیکرد امین بزرگواری بود . نسبت بمردمان ملایم ، آرام و نرم و درباره برخی از مردم خشن و سخت بود و هدف بزرگ سیاسی خود را دنبال و در کارش شتاب مینمود که زودتر بنتیجه برسد « بسیاری از اوقات شتاب تولید محرومیت مینماید » نسبت بدنیای کم طمع بود . بر زینت های دنیائی مغرور نبود . بکارهای بزرگ و لعل و حرص داشت و از کارهای کوچک اعراض میکرد دل قوی داشت ، مردی بس شجاع و بمرك بی اعتنا بود گوئی مرك را نمی شناخت گاهی ویرا بکشتن می کشانید مانند شجاعی که بفتح نایل گردد سوی آن میشناخت . مزاج تندى داشت و بیشتر سختی هارا بواسطه هوش سرشارش نابود میساخت .

و در روزهای پایان زندگانش مانند کوهی استوار و متین بود نسبش که بحضرت محمد ص میرسید فخر و مباهات مینمود با آنکه از خاندان اهل بیت بود برای خود مزیت و مقامی قائل نبود و فضیلتش مانده دانش بود و میگفت بزرگواری و برتری از آن پروردگار جهان است و ما همان خاکیم که هستیم .

۵- دانش سید

برای مقام علمی و فرهنگی سید نمی توان حدی قائل شد و فقط میتوان

با اشاره از آن گفتگو نمود این سید بزرگ در درك و بیان دقائق معانی قدرتی، بسزا داشت و آنها را بصورت‌های نیکو و مناسب می‌آراست هم‌چنین در ابداع معانی و حل معضلات قدرتی وافی داشت گوئی شهریار با اقتداری بود و با سر انگشت فکرت گره‌های امور را از هم میگشود و هر موضوعی که با ورا گذار میشد با خود در آن بحث میکرد گوئی وی صانع آن بود اطراف و جوانب آنرا پائیده نقاط تاریک و مواضع مشکل را روشن میساخت و حل میکرد هنگامیکه درباره هنرها گفتگو میشد مانند واضعان در هر قسمت آن حکم میکرد. در عالم تصور و خیال قدرتی در اختراع و ابداع معانی داشت گویا ذهن و قاشد استاد هنر و ابداع بود. در جدل زبانش رسا و در علم خطابه سخنش حجت بود کسانیکه با و می‌پیوستند پیش از آنکه او را بشناسند مجذوب وی میشدند همین اندازه کافی است که بگوئیم هر کس که با وی دشمن میکرد دید سید بر او و فوق میشد و با هر کس که جدل میکرد برتری پیدا میکرد نیروی ذهن، وسعت عقل و بینائی که خداوند با و بخشیده بود در کمتر کسی یافت میشد و میتوان گفت پس از پیامبران این موهبت الهی بکمتر مرد الهی داده شده است و این فضل خدا دادی مبالغه نیست و بهر کس که مشیت الهی تعلق بگیرد عطا خواهد شد « ذاك فضل الله یوتیه من یشاء » بهترین دلیل قدرت حافظه اش این است که زبان فرانسه را در مدت کمتر از سه ماه بیاموخت و به بسیاری از مفردات لغت آشنا شد که میتواندست مراد خود را بدون استاد ادا کند و ترجمه نماید و حروف هجا را در مدت دو روز بخوبی آموخت و در علوم عقلی و نقلی اطلاعات وسیعی داشت بخصوص در فلسفه اسلام و فلسفه تاریخ و تمدن اسلام و اوضاع و احوال اسلام و مسلمانان متبحر بود و با آشنائی بزبانهای افغانی - هندی - فارسی - عربی - ترکی، فرانسه را هم خوب میدانست و اندکی نیز از انگلیسی و روسی اطلاع داشت زیاد مطالعه میکرد و هیچ کتاب مهمی در ادبیات ملل و فلسفه اخلاق امم نبود که آن را مطالعه نکرده باشد.

سید جمال‌الدین بتمام هدف‌های بزرگ سیاسی و اجتماعی خود نایل نشد و یک رساله در رد طبعیان و یک رساله در تاریخ مختصر افغانستان و مجموعه ای از مقالات فارسی و عربی از خود بیادگار گذاشت و در نفوس اجتماعات اسلامی روان زنده ای دید که خاورمیانه و بسیاری از مسلمانان از آن بهره‌مند شدند و برور ایام جهان اسلامی از آن بهره‌مند خواهند شد ادیب بك اسحق

دمشقی یکی از تربیت یافتگان سید جمال الدین و از نویسندگان مشهور عالم عربی است گفتاری درباره سید نوشته که در مجله کهن سال و مشهور الهلال چاپ قاهره در آن زمان منتشر شده است بایک مختصر تصرف ترجمه آن مقاله را در اینجا نقل می نمایم .

قرنها میگذرد و طایفه های پی در پی می آیند و میروند و مردم خوب و بد را تمیز نمیدهند و نمیدانند از کجا آمده و بکجا خواهند رفت تا آنکه در گرداب طبیعت و حوادث فرو میروند از آنان افرادی متولد می شود که پرده از روی کار بر میدارند و مردم در پشت سر آن دیانت ها و نوامیس را که تاکنون غفلت داشته اند مشاهده میکنند آنان زینت معرفت و روشنی بخش جهان آدمیت هستند از آن جمله فلاسفه طبیعی که پرده های نادانی را پاره ساخته و مشکلات طبیعی را آشکار مینمودند و مقدمات اختراع و اکتشاف را فراهم میساختند و از آن دسته فلاسفه عقلی هستند که در پس پرده نوامیس طبیعی و با آشنائی با سرار حکمت مستور مانده اند اینان آشکار شدند و هر چه را که خداوند در نهاد آنان بودیت نهاده بود از مواهب طبیعی و عقلی و کارهای ادبی بهره مند شدند .

اما طبیعت در هر چند قرنی یکی از آنان را آشکار میکند و مردم هم سالیان درازی پیرو آنها میشوند هنگامیکه مردم از آراء و رفتار آن قهرمان بزرگ منحرف شده و دو باره بنادانی بازگشت کنند فوری یکی دیگر بجایش برگزیده میشود و روان زنده و شادابی را در جماعات میدمد و آنان را بجنبش آورده و بر رشد و پرورش میرساند تا آنکه مرد بزرگ دیگری پس از انحراف اجتماع دوباره پیدا میشود . از آغاز جهان تاکنون روش دنیا این بوده و خواهد بود از فلاسفه یونان سقراط و افلاطون و از فلاسفه ایران و اسلام که دانشمندان علوم معقول و منقول بشمار میروند که تاکنون از انوار تابناک آنان برای جماعات بشری استفاده های شایانی شده است .

و پروردگار در خلقت های خود حکمتی نهفته است که خردها بکنه آن

پی نمی برند .

گاهی در برخی از قرن ها مردمانی پرورش می یابند که نبوغ فلسفی

در آنان بعد کمال نهفته است و دارای صفت مردان کار هستند گاهی دردها و آفات آنان را فرا میگیرد که استعداد پرورش نشده در خاک دفن میشود تا یک وقت مناسبی برسد و بهمان اندازه ای که آدمی از کاری بهره مند میشود بهمان اندازه میتواند برای آن ارزش قائل شد بهره بسیاری از فلاسفه این بود که مردم نادان و کوتاه فکر ارزش آنان را ندانستند چنانکه قدر حکیم بزرگ شرق و خطیب عالی مقام خاور میانه سید جمال الدین افغانی را نداشتند چه او یکی از بزرگان فلاسفه و یکی از ارکان سیاست بود اما هدفش بانجام نرسید و کتابی را در این زمینه تألیف نمود با تمام اینها مقامش کاسته نشد چنانکه می بینیم بزرگترین فلاسفه «سقراط» مرد و کتابی از خود بیادگار نگذاشت و شاگردانش فلسفه اش را نگاهداری و تدوین کردند و قرنهایی در پی آراء او را بارث می برند امیدواریم که از پیروان استاد جمال الدین حسین افغانی و شاگردان او محروم نشویم و مانند آنان برابر جامعه آدمیت کوشش کنیم.

بانهایت انصاف باید مناقب سید را یاد آور شویم و هر گاه خاموش شویم از غفلتی که کرده ایم مورد بازخواست قرار میگیریم. سید در بسیاری از سفرهای خود در شهرستانها و پایتخت ها در تفرج گاه و باغهای عمومی دیده میشد که مانند دیگران با احترام و وقار گردش میکرد و یا بر تختی می نشست. هنگامیکه سید در این گردش گاه ها بود دانشجویان و دوستان معرفت که ارزش سید را میدانستند پروانه وار در پیرامون او قرار میگرفتند و تشکیل حوزه ادبی و علمی میدادند و با سید در مباحث دانش ها و ادب گفتگو مینمودند حسودان تنها ایرادی را که درباره او میگرفتند و نقصی در کمالش می پنداشتند و خواستند که ارزش او را کم کنند و نمیدانستند همان طوری که خداوند سید جمال الدین را بلند همت نمود در این گونه کارهای کوچک او را مجاز نموده است.

راستی چه نقصی بر مسلمانان است که در گردش بروند و از مواهب طبیعت که پروردگار بهمه افراد بشر ارزانی نموده است بهره یابند. اینها اجمالی است از آنچه که درباره سید جمال الدین گفته اند که اطلاع از آن داریم معتقدیم که سید گوهری پاک و بی آرایش بود و بهانه ای بجز این گونه ایراد های جزئی بر او نداشتند، تنها برتری و کمال از برای پروردگار جهان است.

۶ - عقیده سید

در پنهان نمودن و آشکار کردن اسرار

کسانیکه تأملی در اخلاق و صفات سید جمال الدین مینمودند . میدیدند که تناقضاتی در او موجود بود . مثلاً گاهی کریم باندازه اسراف و زمانی بغیل باندازه شماره کردن قطرات بود بامردمان متوسط فروتنی و با کوچکتر از آنها بدرجه کوچکی و در مقابل بزرگان بعد جبروتی متکبر بود چنانکه اشاره کردیم و قتیکه رازی باو بطور امانت گفته می شد آنرا پنهان مینمود آراء و افکار مخصوصش همیشه آشکار و روشن بود بطوریکه از این گونه سبجایی او در شکفت شده و آنرا تأویل میکردیم . چه بنا بر رأی جمهور از لوازم حکیم و حکمت کتمان رأی است هنگامیکه سید چیزی را میخواست آشکار نماید میگفت :

« من در این عالم کار و یا گفتاری که لازمه پنهان کردن باشد نمی بینم مگر آنکه در آشکار کردن آن يك ضرر و یا سوئی تولید شود و کمال نسبی در بشر وقتی است که آراء و عقاید آنها آشکار بوده و کمتر پوشیده باشد »
دولتی که امورش را از ملت پنهان نماید خیری از آن نمی برد ، این دولت ها امین در حفظ امانت نیستند و کارهای دولتی بنیکی انجام پیدا نمیکند .

مردی که هر چه را می بیند و باو گفته میشود و یا باو گفته شود که سر پنهانی است و هر گاه آشکار نماید به نفاق مبدل میشود ، و راز را آشکار کند ، آن شخص مرد نیست و نه شیهه مرد است ، بحث در اینجا بمعنی مطلق است و هر چیزی حق است و گوهر آن از گفتار و کردار و صفات و ذات همه چیزش نیکوست . در گفتار راستگو باشد نباید آنرا پنهان نماید و ترس از آشکار کردن آن داشته باشد . هر گاه برعکس دروغ و دروغگو را دوست دارد بهمان اخلاق پیروی میکنند و نمیخواهد آشکار شود و کسی که کار نیک را دوست دارد حرجی در آشکار کردن آن نمی بیند چه او را دوست دارد . اما چیز زشت در تمام چیزها و دقت کردن در آن غیر از پنهانی چیز دیگری نیست و بعد گفت بهترین وصفی که در این باره شنیده ام این است که گفته اند :

« چیزی که آشکار نمودنش خجلت آور است در پنهانی هم آنرا انجام ندهید » و بعد : « هرگاه بنخواهید پنهان دارید و هروقت بنخواهید آشکار سازید » .

باو گفتم ای حکیم چیزهایی است که ابراز آن از نظر مردم عیب و زشت نیست اما لازم است که آنرا پنهان نمود بدلیل گفته « استمینوا علی قضاء حوائجکم بالکتمان » . یکی از مسائل مهم دیگری که باید مورد تعمق قرار گیرد مسئله جنک است که ضرورت پنهان کردن آن بصلاح نزدیکتر است و ایجاب میکند زیرا اینها از امور روشن و بدیهی است که باید پنهانی انجام شود .

سید گفت : اما حاجت از جهت حاجت نمودن خواری است و ذلت هم از همان جهت زشت است و کسانی که کمتر احتیاج دارند بی پروا هستند و آنانی که حوائج بیشتر دارند سعی و کوشش زیادی در کتمان نیات خود دارند میدانید که اسکندر کبیر وقتی که نزد دیوجانوس (ریوژن) رفته و او در کنار خم خود نشسته بود درباره جنک ابراز تنفر شدیدی میکرد .

« جنک در نظر من بدترین کارهایی است که آدمی بخاطر زندگی بآن خو گرفته و بعلت داشتن جنبه های ضد انسانی و نفرت انگیزش ایجاب می کند آنرا از نظرها پنهان بدارند »

پس شایسته نیست که هیچوقت جنگی در بگیرد و انسان مرتکب چنین اعمال شرم آوری بشود .

۷- درباره شرق

اما شرق : در شرق تمام قوای دماغی خود را برای تشخیص درد و محرومیت آن بکار بردم و در پی درمانش کوشیدم دیدم دردی که کشنده تر از همه دردهاست، دردی است که در راه وحدت کلمه بکار می برند و اصولاً بعلت بروز چنین دردها اختلاف آراء و نفاق و آشفتگی هائی بوجود آمده است که اتحاد آنها بمنظور ایجاد اختلاف بکار برده میشود یعنی همه اتفاق دارند که متفق نشوند البته برای این ملت ها هم سنجش و میزانی دردست نیست. آری هدف سید جمال الدین این بود که ملل شرق را از آشفتگی ها برهاند و همت و جنبشی در آنها بوجود آورد تا خطر دول غرب را نسبت بخود احساس و بخود آیند و بیدار شوند و عظمت و اقتدار خود را باز یابند و با وحدت و صمیمیت پیش بروند و برهبری پیشوایان و پادشاهان و امیران خود بسرحد کمال برسند ، کشور را آباد نمایند و پایه های حکومت خود را بر اساس مشروطه استوار کنند و در سایه اتحاد و صمیمیت و برادری و محبت بایکدیگر نزدیک شده در تحت لوای خلافت بزرگ اسلامی آینده افتخار آمیزی را پی ریزی نمایند .

اینها مختصری بود از افکار و ایده آل فلسفی و اجتماعی سید جمال الدین است آبادی که با تحمل رنج و زحمت و کوشش های فراوان موفق بوصول آن نشد ، آری دورنمای آینده را بچشم می دید و با آنکه وضع دشوار آن عصر امکان موفقیت را بنظر محال می نمود اما هر وقت فشار و ستمی از طرف دول غرب بر کشور های اسلامی وارد می آمد سید برای حصول بموقعیت امیدوارتر می شد و مؤذنه وصال بمقصود را میداد و میگفت ، در فشار و کوفتگی ، اجزاء پراکنده بهم پیوند میشوند و با بروز همین شداوند و آشفتگی در عالم اسلام باعث خواهد شد تا برای نجات خود همت و فداکاری کنند

۸ - احزاب سیاسی شرق

سید گفت: پیدایش احزاب سیاسی در شرق بهترین وسیله ارتقاء ملت‌های اسلامی بوده و درمان همه آشفستگی‌هاست متأسفانه خود همین درمان تبدیل به بدترین و دردناکترین درد‌ها می‌گردد. ماضی‌ها احزاب سیاسی را برای درخواست آزادی و استقلال دوست داریم و همه جهان را دوستان خود می‌شماریم و بهمین علت هم ناچار می‌شویم که همه آنها را ترك گفته دشمن بدانیم، یگانه سبب این پیش آمد عدم توازن قوانین کشورها و اختلاف عقاید سیاسی احزاب است.

حزب سیاسی برای اجرای نظریات و خواسته‌های خصوصی، آزادی ملت و رهایی آنرا از چنگال استبداد بکار می‌برند و با آب و تاب بسیاری درباره وحدت کلمه سخن می‌گویند و بنا به احتیاج دل‌ها را بهم نزدیک می‌سازند و کارهای شگفتی را با کمک هم به نیکوئی انجام می‌دهند و کم‌کم مانند مللی که در ادوار مختلف تاریخ انقلابی کرده باشند هوسهایی در خود احساس می‌کنند و در کارها دخالت می‌نمایند و ملت نیز بوعده‌های امید بخش احزاب يك سلسله خیالاتی درباره سعادت، آرامش، آسودگی، آزادی و استقلال و مساوات و عدالت اجتماعی و (که تحقق آن قرن‌ها وقت لازم دارد) در مغز خویش می‌پروراند و بآنها دل خوش می‌دارد و حزب هم ملت را بانوید آزادی و خوشبختی بدنبال سیاست‌ها می‌کشاند و از آن‌ها یاری و کمک می‌گیرد و در این راه نیز ملت قربانی‌های فراوانی می‌دهد ولی هنگامیکه حزب از نیروی اجتماعی مردم پایه‌های خود را محکم نمود و آنچه را که از ملت می‌خواست بدست آورد رهبران و پیشوایانش ثروتی گرد آورده دچار خود پرستی و خود پسندی‌هایی میشوند و از موفقیت‌ها مست و مغرور می‌گردند و از مردم اطاعت و انقیاد می‌خواهند و بالاخره کار بآنجا می‌کشد که نفرت و عصبانیتی در جامعه تولید می‌نمایند.

باین ترتیب مردم حزب را ترك گفته و امور حزب دچار وقفه و شکست میشود و همه افراد آن بدشمنی برمی‌خیزند چنانکه سوابق احزاب در افغان

نشان میدهد و همچنین حوادثی که علیه اعرابی پاشا و حزبش در مصر بوجود آمده با اشتباهات بزرگی که مرتکب گردیدند مؤید این ادعاست .

از سخنانم نباید چنین نتیجه گرفته شود که اصولاً احزاب پای بند عقیده و معنی نبوده یا بطور کلی بیفایده هستند بلکه روزگار بشرق خیانت کرد و بمردمش جور و ستم رواداشت ، قوامی که کشور او را متصرف گردید ضعیف و ناتوانی در آن تولید نمود و طولی هم نخواهد کشید که شرق بیدار گردد و شرقی ها روزی خود را از زیر فشار ظلم و ستم برهانند و استبداد را منکر شوند .

روی این اساس تدریجی ضرری ندارد که شرقی ها را از دخول در احزاب مانع شویم اگرچه نوید و وعده های آن بانجام نرسیده باشد خواه ناخواه بر حسب ضرورت تاریخ در شرق هم مانند غرب مردمانی پیدا خواهند شد که نغمه آزادی و استقلال کشور را بلند کنند و در راه عشق بوطن قربانی شوند پس در اینصورت تشکیل احزاب در شرق سبب ایجاد هم آهنگی و برادری و یگانگی خواهد گردید و آنها را از آشفته گی و پراکنندگی نجات خواهد داد تا نسبت بیکدیگر یاری نمایند .

البته آنها بهترین فرزندان آب و خاک کشورشان هستند و کار میکنند و ستم دیدگان را همراهی مینمایند و ثروت خود را از راه حق دریافت میدارند و وظائف خود را با شادمانی و علاقمندی انجام میدهند .

۹ - جرئت و شهامت سید

سید جمال‌الدین در بسیاری از صفات و مزایا با معاصرین خود تفاوت داشت و اگر هر يك از سجایا و صفات نيك او را با دیگران مقایسه نماییم خواهیم دانست که او نسبت به دیگران برتری داشت و از بزرگترین حکماء عصر خود بشمار میرفت. آشکارا کار میکرد و هر چه را بغاطر می‌آورد فوراً بزبان جاری می‌ساخت اگر چه این رفتار برای او خطر و ضرر داشت، بسیاری از پیروان سید معتقد بودند که حکمت سید در زبانش بیشتر از قلب و مغز وی بود، بعضی‌ها هم این نکته را باو اشاره کردند و کسی منکر نیست که حضرت استاد در عصر خود بی‌مانند بود و تاکنون هم کسی مانند او برنخاسته است، سید حکیمی بود اجتماعی که کشورها را دیده و جور و ستم‌ها چشیده تا ایده آل مقدس خویش را جامه عمل بپوشد.

لکن گاهی دیده می‌شد حکمی میداد که برای شنوندگانش مفید نبود یا برای گوینده آن هم زیان داشت و بگوش مردم هم گران می‌آمد بدون آنکه بهره‌ای هم داشته باشد شنوندگان از بیانات او مغرور می‌شدند. اینها دلالت داشت که حکمت سید در زبانش بیشتر از قلبش بود، این ایراد تأثیر زیادی در سید مینمود و عدم رضایت و آثار خشم از چهره اش هویدا می‌گردید و میگفت: «در شرق نه زبان نه قلب هیچکدام مفید نیستند و ملوک و امیر و فقیر و دانا و نادان همه در عالم صورت مـاوی هستند» «در حقیقت مرادتی و در خیال شیرینی و در خواری گوارائی و در طلب بلندی و عزت، زحمت و بدبختی و سختی است»

هر مسلمانی بیمار است و درمانش در قرآن میباشد، بر کسانی که دوستدار دانش هستند باید در معانی و احکام قرآن تدبیر و دقت نمایند. آبا و اجداد مسلمانان آنچه را که حضرت محمد (ص) پیامبر اسلام آورد و همان گونه که پیروان اولیه و اصحاب و تابعین و طرفداران آن انجام داده‌اند پیروی از تعالیم آن می‌نمایند؟ آبا نمیکوئید که حضرت محمد (ص) حکیمی بود که حکمتش در قلب مبارکشان بود.

البته این يك دليل بيهوده و واهی برای جلب رضایت دلها و واهم
و اتكاء بخواری است . ای مردم ! حضرت محمد (ص) پیامبری بود که از
طرف خدا آمد و پیش از بعثت هم مردی امین و راستگو بود .

پیامبر بخانه خود و عموی خود حمزه و پسر عموی خود علی بن ابی-
طالب (ع) و قهرمانان قریش و انصار قناعت ننمود و در عرصه جنگ با کسانی که
با آنان یگانه نبودند جنگ و ستیز کردند و در آن جنگ جان سپردند بلکه
پیامبر به تنهایی شخص بزرگی بود و شمشیر برنده را در دست گرفته سر
کشان را از بین برد، دندانهای او را شکستند و ریشش را بخون رنگین ساختند
با تمام اینها مقاومت نمود تاحق را بر باطل چیره سازد و بر تری و تفوق
آنها بنمایاند .

من شمارا بروش کارها و رفتار او راهنمایی میکنم ، کجا هستند
مسلمانان گذشته که این گونه همتها و اقدامات را سر مشق قرار دهند و
دنبال کنند.

افسوس جانشینان آنان که ما هستیم خیلی بد مردمی بار آمده ایم،
چه خوب بودند گذشتگان که گذشتند آنها که خواری و در بدری دیگران می
شنوند فوراً لرزه بر اندامشان افتاده فرصت را از دست میدهند تا مبادا آنچه
را که در دست دارند از آنان گرفته شود بسخنان سرد و بیهوده توسل جسته
افکار جاهلانه ای از آنان بروز میکنند ، در اینجا حکمت را از زبان بقلب
تبدیل می نمایند و آنچه را که بخاطر دارند نگفته میگذارند ، از سخنان سید
حاضرین متأثر شدند و حق را بجانب او دادند .

۱۰- مصر و مصریان و شیوه حکومت در شرق

سید جمال الدین دوستدار مصر و مصریان بود و زیاد با آنان مربوط بود ، در مباحث سیاسی مصر زیاد گفتگو میکرد و نتیجه اش این بود که مصر از چنگال استبداد رهائی یابد و از مظالم آسوده گردد .

اشتباهات دولت عثمانی را یادآور میشد که هرچه زود تر از خطاهای خود برحذر شود و در اعزام نیرو برای خاموش کردن فتنه اعرابی پاشا که غفلت انجام آنرا یکی از بزرگترین اشتباهات دولت و بی اطلاعی از سیاست و افراط و تفریط سیاسی میدانست میگفت : قدرت فرعونى سالیان درازى در مصر حکم فرما بود و هنگامى که فرعون از میان میرفت دیگری بجای وی میآمد و اگر سلسله فراعنه منقرض می شد خاندانش ادعای ارث او را میکردند و هر گاه دریا هم مانع بود باز هم میآمدند و خود را بفرعون نسبت میدادند و خدائی میکردند و لو آنکه کوچکترین آشنائی یا شباهتی با آنان داشته باشند . بسیار اتفاق میافتاد که تردید کرده و خویشان و ندان خود را کوچک می شمردند و آنان هم آن را اطاعت مینمودند .

بعد میگفته است خیلی شگفت است کسیکه نصرت هم پیدا میکرد و مدتی در آنجا بوده مصر و مصریان از آن او بودند ، حضرت موسی (ع) از ترس از آنجا بیرون رفت و منتظر و متهم بود تا آنکه مظلومیت خود را ثابت نموده بر ظالم غلبه کرد ،

فرعون در مصر معبود بود و یوسف صدیق زندانی و متهم ، با آنکه فحشائی را مرتکب نشده بود بالاخره نتیجه اش این شد که حق جایگزین باطل گردید :

مصر در آینده آسوده میشود در صورتیکه با حزم و تدبیر کار کند و با اراده قوی استقلال و قدرت را در دست گیرد، هر گاه در آینده احساس فشار و جور و ستم نمایند ولی پای بند هوی و هوس بشوند قطعاً ناامید میگردند و هر گاه بازار ناکامی و ناامردی و ناامیدی و دسیسه بازی راه

نیشد از ندگارها درست میشود و ملت موفق شده بمرحله عالی تری از زندگی خواهد رسید .

مصر و ملل شرقی بادولت وامیران خود زنده نمیشوند مگر آنکه خداوند بهر يك از آنها مردانی عادل و قوی ببخشد تا بر ملت حکمرانی کنند نه آنکه يك نفر قدرت و سلطنت را در دست داشته باشد زیرا قوه مطلقه استبداد موجب آزادی و عدالت نمیتواند باشد مگر آنکه بقدرتی مقید و محدود گردد .

مصر باید باملتش فرمانروائی نماید بدین معنی که همه توده ها در قدرت دولت شرکت داشته باشند و مشروطیت را بطرز صحیحی انجام دهند راست است که بهترین چیزها آزادی و استقلال است ولی برای یگان با انسان نمی بخشند، چه آزادی حقیقی و استقلال را پادشاه و صاحب قدرت باطیب خاطر بملت یا مردم اعطاء نمی نماید بلکه این دو نعمت برای ملت باید با اعمال زور و قدرت تحصیل شود و برای کسب چنین موفقیت هایی باید با خون افراد ملت و مردم با کدامن و بلند همت خاک و خاشاک آنها پاك کند و تغییر شکل دادن قدرت مطلقه بقدرت مشروطیت آسانتر و زود تر فراهم میشود کافی است که در اینموقع دسته ای از خردمندان که نزدیک پادشاه هستند او را راهنمایی نموده متفقاً کار کنند و ملت و رعیت با او در کارها مشارکت نمایند.

البته بعد از این تجربه آسودگی خیال و آرامشی برای سلطنت فراهم خواهد آمد و خواهند دید که چگونه طبقات رعیت اطراف تخت سلطنت را فرا گرفته و با قلبی پاك و صمیمی دوستدار عظمت پادشاه و مشروطیت هستند .

نمایندگان ملت با ثروت و توانائی خود درد های کشور را درمان و از مفاسد و اضطراب عمومی جلوگیری نمایند و می بینیم که شهریاران خردمند بر اثر تدبیر و هوش سرشار خود قدرت مطلقه استبدادی را بقدرت دموکراسی تبدیل کردند و آسودگی زندگانی خود را تأمین نمودند .

این طرز حکومت برای مصریان بی اندازه مناسب است و همین قسم هم برای امیران و دول اسلامی شرقی مناسب تر است .

توضیح بیشتر اینکه اگر پادشاه کشوری لذت قدرت و حاکمیت فردی خویش را چشید کمتر اتفاق میافتد که قدرت مشروطیت بسلامت بماند و برای چنین حکومتی گران تمام میشود که مجلس شورای ملی با اراده پادشاه تصادم کند و یا با هووی و هوس کاری صورت دهد.

بدین جهت میگوئیم خداوند برای مصر و شرق يك مرد عادل و قوی مرحمت فرماید که آنان را رهبری نماید، این مرد یا اکنون موجود است و یا بعداً خواهد آمد، هر گاه شرط امانت را بجا آورد و قانون را رعایت کرد و متوجه این حقیقت شد آشکارا دولت دموکراسی را اعلان نماید تاج و تخت برایش باقی بماند و خود حافظ و نگهبان مشروطیت باشد هر گاه بملت و مشروطیت خیانت کرد و بسوگندش وفادار نماند سرش بی تاج یا تاجش بی سر خواهد شد.

اینها برای ملت خوب است و گرنه پادشاه یا امیری که نسبت بقانون اساسی صمیمی نبود قابلیت قبول دموکراسی را از هر جهت ندارد. البته امیر صالح نزدیک بهتر از بیگانه غریب است.

۹۹ - عقیده سید

در باره وطن و حکومت فردی و حکومت دموکراسی

سید جمال الدین معتقد است که بنا بر خصائص هیئت اجتماع و عالم انسانی فردی بدون زور و قدرت در کشور متمدن و با فرهنگ نمیتواند بر جامعه حکومت کند و برای روشن شدن این مطلب سید دلایل و مقدماتی داشت که خلاصه اش از اینقرار است :

از ایشان پرسش شد که چگونه ممکن است در شرق مردمانی بغیر از حکومت مطلقه فرمانروائی نمایند ؟

سید در پاسخ گفت :

خلقت انسانی نوعی است که کره کوچک زمین را وطن خود قرار داده بدین معنی که وحدت نوع ، وحدت مکان لازم دارد همانطور که انسان نمیتواند در آب زندگی نماید و در خشکی زیست میکند ، نتیجه این مقدمات این است که بنا بر مقتضیاتی بنی آدم مکانی را بمکان دیگر برتری میدهد و معروف است بشر دارای حواس پنجگانه میباشد و همان حواس پنجگانه است که ملل را از یکدیگر متمایز کرد و فامیلها و خاندانها از یک روح آفریده میشوند ، از محیط چهار خاصیت کمک میگیرد که پنجمین آنها دین است که در آنان نفوذ میکند و پس از آن ، زبان - اخلاق - عادات - محیط است که تمام آنها در انسان تأثیر دارد و در اثر این تأثیرات ، ملل از یکدیگر متمایز پیدا می کنند و در آن سامان که سکونت کرده اند علاقمند و مأنوس میشوند و برای مخالفین خود اعتباراتی قائل شده بتمام معنی آنان راییگانه میدانند ، هنگامیکه برای ساکنین کشوری یا جامعه ای این خصائص پنجگانه جمع شد مساوات در آن حکمفرما میگردد و همین نفوذ داعیه کفایت را در آن کشور ممکن میسازد و محتاج بیک برتری است ، هنگامیکه غرور را هم بآنان اضافه نمایم دیگر برتری محال است ، چه هر انسانی از خود راضی است و عیبهای خود را برده بوشی میکند و همان قسم که (ابن خلدون) حکیم اجتماعی و مورخ بزرگ اسلامی گفته :

(الوهیت در بشر موجود است) در يك ملتى كه همه از حيث طبيعت با يكديگر مساوى هستند دانستيم كه برترى يكى از آنان بر ديگرى چقدر دشوار است و نمیتواند با آسانى تفوق خود را بدون اعمال قدرت و زور و با بدون وسائل دينى بر ملتى ثابت كند ، وقتيكه برترى از راه قدرت نشد ناچار است بچيز هاى كه غير از خصائص محيط میباشد و ملت بآن عادت نموده استفاده نمايد بشرط آنكه آن راه مورد انس و آشنائى ملت باشد ، آنوقت زودتر و بهتر و آسان تر میتواند برترى خود را بر ملتى تحمیل كند .
سید برای روشن شدن مطلب گفت :

دنیای غرب و تقسیمات كنونى آنرا با دقت نگاه كنید كه چگونه بوسیله امتیازات ملى استقلال پیدا كرده و بتناسب دانائى در آنجا مساوات برقرار گردیده است و مهمترین مساوات آنان آشنائى بوظائف و معرفت بطرز مطالبه آن میباشد كه برای تحصیل و شناسائى وظائف خود علاقه وجدیتى دارند و يك فرد از حيث قدرت هم نمیتواند بآنان حكومت كند و ملت هم تمایلى بسلطنت مطلقه نشان نمیدهد .

در دنیای بشریت تدریجاً حكومت فردى بنابمقتضیات فطرى از بین میرود . امروز اروپائیان از نظر حفظ موقعیت حكومت هاى دارند و تابع شورائى میباشدند .

هر ملتى هم كه در پناه امنیت بود و از قدرت و سایر امتیازات استفاده مى برند باز هم باراده ملت متكى هستند و معتقدند كه ملت ما فوق همه است . این معنى هم نه از راه غلبه و نه تقلید كور كورانه و تشبیه است بلكه تنها تفاوت امتیازات از حيث فضائل میباشد و وسایل ترقى نیز در سایه آن آماده میگردد . هر گاه دسته اى برای دسته دیگر خوب كار كنند مشكل نیست و خلاصه كلام حكومت با عقل و دانش است ، وقتيكه این دو قدرت بانادانى و سفاقت تصادف كرد آنها را نابود نیست میکند و همین گفته در حكومت فردى است . تا زمانيكه ملت در نادانى و جهالت خود باقى هستند حكومت فردى دوام پیدا میکند و هنگاميكه نور معرفت در ملتى درخشندگى داشت نخستین كارش بوجود آوردن نهضت آزادى و رهائى از قيود زنجیرها و طرز حكومت هاى است كه متناسب شئون اجتماعى آنان باشد . « سنة الله فى خلقه ولن لسنة الله تبدیلا »

۱۴ - تأثیر فضائل جمعیت ها

وفاتحان واستدلال فاتحان عرب و انتشار زبان آنان

گفتار سید در بیان «نفوذ جمعیت های فاتحی که در میان هر ملتی بهترین اجتماعات را تشکیل داده و پس از استقرار، عالی ترین حکومت ها را در آنجا برقرار نموده اند» این است :

هرگاه نظری بظهور اسلام و فتوحات آن چه از راه جنگ و چه از راه صلح بنمایم می بینیم در کوتاه ترین مدت از آباد ترین کشورها مانند جزیره العرب و شام و مصر و عراق و هند و قسمتی از شرق اقصی تا دورترین نقطه های اسلامبول نفوذ خود را بسط دادند، بهترین شاهد گفتار ما درباره آن سر زمین قبرابی ایوب انصاری و جامع قهریه مشهور بمسجد عرب در محله غلظه میباشد که پس از تصرف اسلام و تعمیم دیانت اسلام بوجود آمد، و کسانی که از قبول دیانت اسلام سرباز زدند محکوم به پرداخت جزیه شدند ولی بصورت برادر در جرگه ملت اسلامی که حقیقت مساوات را درک کرده بودند زندگی نمودند و همه در راه عظمت کشور مجاهدت میکردند و کسانی هم که اسلام را قبول مینمودند مجبور نبودند که زبان و عادات عربی را بیاموزند و همچنین کسانی که جزیه میدادند بهیچوجه در زیر فشار و تضيیقات امتیازات قرار ننگرفتند و همانطور که پیش از اسلام بودند بهمان حالت باقی ماندند و ذره ای در قلب فاتحین اسلامی خطوط نگرند تا ادبیات و زبان اسلامی را در کوتاه ترین زمان بوسایلی عملی سازند با اینوصف می بینیم آنانی که اسلام را قبول نمودند و بابه پرداخت جزیه تن در دادند بامیل قلبی در اندک زمانی هم با عراب متمایل شدند و علتش این بود که جمعیت های عربی دارای اخلاق فاضله بودند و بهترین مظاهر صفات حسنه در آنان تجلی میکرد و مسلمانان از دروغ و دو رویی دوری میکردند و وفای بعهده و عدالت و آزادی کامل و مساوات حقیقی

در میان بزرگ و كوچك و عالی ودانی برقرار بود، همراهی با بینوایان و بخشش و شجاعت و سایر فضائل اخلاقی در میان طبقات مردم رسوخ پیدا کرد پیداست کسانیكه فاقد صفات حسنه و قدرت معنوی بودند بفضائل انسانی گرویدند .

چه انسان ذیشعور تحت تأثیر واقع میشود و انتخاب طبیعی در جانوران هم فطری است و در انسان هم بعد کمال آشكار است از این جهت فاتحین اسلامی كه كشورها را فتح میكردند قلوب ملل مغلوب را متوجه خود نمودند تفاوتی نداشت كه آن كشورها را مسلمانان با شمشیر و قدرت تصرف کرده باشند یا از راه صلح تسلیم لشكر اسلام شده باشند .

نخستین مقدمه ، عادت به نیکی کردن است پس وقتی نیکی ادامه پیدا کرد ملکه میشود و فریفته شدن باخلاق ملتی بسبب نزدیکی آن بوجود میآید و بهترین و بزرگترین و سایل نزدیکی فهمیدن مطالب یکدیگر است كه بوسیله زبان فراهم میآید .

بدین ترتیب اعراب توانستند برعكس سایر ملل در كشورها نفوذ كنند و آثار زیادی از نظر عمران و آبادی و زبان و اخلاق و خصائل معنوی در آنها باقی و بیادگار بگذارند ، مصر هر قلی رومانی بود و اسقف ها نفوذ و حکمرانی زیاد داشتند و اغلب مصریان در اندك زمانی مسلمان شدند و بسیاری از امتیازات مسلمانان بهره مند شدند بهمین قسم در سوریه و عراق و سایر نقاط مردم مسلمان شدند و همه بصورت كشورهای اسلامی در آمدند بدون آنكه در تغییر احوال آن كوچكترین كوششی بعمل آید یا كمتربن وسیله ای در اینخصوص فراهم آورند .

تازه مسلمان هم مستعرب شدند آری مهمترین عوامل و نفوذی كه ملل مسلمان را بهم نزدیک ساخت همان فضائل اخلاقی و صفات عالیه بود كه با شجاعت و جوانمردی اعراب توأم گردیده بود .

۱۴ - زبان و ادبیات عرب

در یکی از روزها یکی از ادبای بزرگ عثمانی بنزد آمد و کتابچه‌ای از یادداشت‌های ضیاء پاشا که بخط خود او نوشته شده بود در دستش بود که ترجمه‌اش چنین است :

« فتوحاتی کردیم و تا قلب اروپا پیش رفتیم و تهازل (وین) شدیم ولی مجبور گردیدیم آنجا را ترك نمائیم زیرا کوچکترین اثر ادبی و یامادی در آنجا نگذاشتیم و بهین قسم در قسمت‌های دیگر ترکیه مانند بالکان و دریای سیاه آناری باقی نگذاشتیم و برای مورخ ننگین است که همیشه گفتار شاعر را تکرار کند :

ان آثارنا تدل علينا فانظرو بعدنا الى الآثار

بعد از وفات تربت ما در زمین مجوی در سینه‌های مردم عارف مزار ماست اما اعراب در هر يك از فتوحات خود چه از راه جنگ و چه از راه صلح آثار ادبی و معنوی بیادگار گذاشتند که بر اثر مرور ایام تند باد حوادث هم نتوانست آنها را از بین ببرد . مسلمان - مسیحی - یهودی در مصر و شام و عراق خود را قبل از همه چیز به عرب منسوب میدانند و پس از آن بنام جامعه دینی یادآوری می‌کنند و آثار مادی مسلمانان در اندلس کمتر از آثار تمدن سایر کشور های دیگر نیست و با شیواترین بیانی ثابت مینماید که اعراب در ادوار تاریخی چگونه حکومت کرده‌اند و عجب دردین است که ترك و چرکس و ارنا و وطنی و سایر ملل و قتیکه در بلاد عرب هستند در اندك زمانی مستعرب شده و با اعراب امتزاج پیدا می‌کنند بطوریکه تصور میشود عرب صرف هستند و از ریشه عربند اما ما در حکومت‌های خود تا کنون نتوانسته‌ایم کوچکترین نفوذی در ملل پیدا کنیم با آنکه هم عدالت اسلامی و هم مداوای ترك هارا دارا هستیم .

سید جمال‌الدین گفت : هرگاه ضیاء پاشا زنده بود شکش بر طرف می‌شد ، پرسیدیم بچه قسم ؟ سید گفت دو موضوع ضیاء پاشا نموده و معتقد است که عثمانیها شباهت تامی با اعراب دارند و چون بدبانت اسلامی کردن

نهادند باید همان خصایص و روش اسلامی را هم دارا باشند . بر آنان يك مسئله فوت شده است و آن اینکه هر دیانتی زبانی دارد که از راه ادبیات و اخلاق در آنان ملکه میشود و عثمانیها این امر مهم را پشت پا زدند . خدا رحمت کند سلطان محمد فاتح را ، يك نصیحت سودمندی داده بود که سلطان سلیم خیلی میل داشت آنرا عملی کند و آن نصیحت قبول کردن زبان عربی بود که زبان رسمی دولتی شود و زبان عربی در میان غیر اعراب یعنی (عجمیها) عمومیت پیدا کند تا جمله اسلامی احکام اسلامی را فهمیده و بهمان روش راه ترقی را به پیمايد و علوم و ادبیات و مکالم اخلاق و معاسن اهلش را بفهمند . (اعراب بافتوحات رستگار شدند و ظاهر دیانت اسلامی را فرا گرفتند و احکام عرب را فهمیده و بادبیات عربی آشنا گردیدند ، اینها تکمیل نمیشود مگر با زبان که مهمترین ارکان ملیت است و پادشاهان بزرگ آل عثمانی فتوحات زیادی کردند و خیرات و احسانهای فراوانی نمودند و بزرگان و علماء که در عصر شهریاران بزرگ عثمانی بودند بسلاطین نزدیک شدند و با شناختن زبان عربی امتیازاتی بدست آوردند ، بعضی از علوم اسلامی را آموختند و آن شهریاران بزرگ ارزش زبان عرب را دانسته و دوباره ارزش آن مبالغه نمودند تا بعدی که گفته شده است مقام رسمی علمی را بکسی میدادند که قاموس فیروز آبادی را حفظ کرده باشد)

« هرگاه این خبر راست باشد مبالغه عاقلانه ای است !! » عثمانیها در فتوحات بهمان صورتی که در حقیقت بیابان گردی صرف باشد باقی ماندند و غیر از قوای مادی وسیله دیگری در دست آنها نبود و تنها بهمان فتوحات اکتفا نمودند ، آری آنان دیانت اسلامی را با ساده ترین حالات و اشکال با کمال تعبد قبول کردند ولی از فهم معانی قرآن و ادبیات عرب خیلی دور شدند .

اعراب اگر مانند آنان بودند نمی توانستند بهترین اثر را از خود بیادگار گذارند و دیگر نه تمدن و نه مدنیته باقی می ماند ، بلکه بهمان حالت بیابان گردی باقی می ماندند ، یا اگر هدف آنان تصرف کشورها و جمع آوری ثروت برای آسایش و عیاشی بود یا چیزهایی که سایر دول قبل از اسلام و بعد از اسلام دارا بودند اعراب هم همان رویه را دارا بودند . غوطه ور شدن در نادانی و عیاشی و اصراف و تبذیر از عوامل اساسی

اضمحلال و انقراض ملی است و کوچکترین نتیجه‌اش این است که از امور مهم و بزرگ و آنچه را که کشور بآن محتاج است از دوام و ترقی بازداشته و منصرف میکند، سخت‌ترین خطرهای کوچک شمردن مقاصد جامعه است که پادشاه را در پس پرده نگاهداشته و خود برای اسراف در کارها تلاش می‌کنند، بر کسانی که خواهان ملت و دولت هستند فشار می‌آورند و کینه‌ها در قلوب راه پیدا کرده و نفرت زیادی تولید می‌کند و طبعاً این رویه هم مدت زیادی دوام ندارد و پادشاه مستبد و اطرافیان‌ش که حقوق ملت را غصب کرده‌اند منقرض و نابود میشوند.

عثمانیان گاهی از حیث شکل با اعراب شبیه بودند نتیجه‌اش از حیث شباهت و شکل یکی است ولی برای هر دو طایفه و هر دو ملت دردناک و ناگوار می‌باشد.

فتوحاتی که در اروپا نصیب ترکان شد بدون آنکه آثار عمرانی و ادبی از خود بیادگار گذارند اروپا را ترك نمودند، این عمل آنان را کوچک نکرد همان قسم که دوام آثار عرب در اندلس شرافتی برای اعراب نیست، چه پس از آنکه سایه اعراب از اندلس برکنار شد سلطنت در آنجا منقرض گردید.

بعقیده من واجب‌تر از همه چیز ایجاد آثار جاودانی است و بروز و ظهور نمونه‌ها و ابتکارات است که در مواقع خطرناک اموالی را مصرف نمایند و برای تجدید عظمت و قهرت هر اندازه که ممکن است در تلاش شوند نه آنکه آثاری از برای تماشای بیادگار بگذارند و بروند، چه این آثار باقی‌مانده آدمی را متأثر میکند زیرا روشن‌ترین دلیل در تقریط و نادانی و بی‌لیاقتی است که از هر برهانی ثابت‌تر می‌باشد و بهتر آن است که اینگونه یادگارها نباشد تا باعث تنفر و انزجار گردد.

اگرچه بعضی از اروپائیان مخالف این نظریه هستند مثلاً نویسندگان توانای فرانسه کتاب‌هایی در فجايع جنگ‌های هفتاد ساله (۱۸۷۰) نوشتند و ناتوانی خود را در برابر نیروی آلمان بشبوت رسانیدند و نشان دادند که برای اداره امور مملکت فاقد ارزش و تدبیر بودند و فرماندهان لشکر فرانسه یاوه‌ها می‌سرودند و اسباب سرشکستگی خود را فراهم نمودند.

بیشتر از آنچه را که دشمن فرانسه یعنی آلمان باید درباره عظمت و تفوق خود می‌نوشت، نوشتند تا ملت فرانسه را متأثر سازند و همت و مجاهدتی

بمنظور ترقی و تعالی خود نشان بدهند و قدرت از دست رفته را بار دیگر بدست آورند .

اما عرب و ترك در تمام فتوحات خود چه آثاری گذاشته باشند یا نباشند فقط فرزندانى از خود باقى گذاشتند كه فتوحات گذشته را یادآور شوند و بكاردار پدران و اجداد خود مباحثات نمایند اما از نیروى قدرت گذشتگان خود غافل شدند كه چه كارها و وظایفى را بمعهده داشتند و اگر همه چیز را هم یادآورى مى نمودند يك قسمت مهمى را بخاطر نیاوردند و آن مسئله بیدارى گذشتگان بود كه متوجه آن نشدند و در غفلت باقى ماندند و در همه چیز نیرنگ بكار بردند .

هر گاه بقانون الهى كه میفرماید :

« لیس للانسان الا ماسمى » (نیست از برای انسان مگر آنچه را كه با كوشش بدست آورد .) عمل مى نمودند بهترین ملت محسوب مى شدند هر گاه كوشش در راه رستگارى خود نموده بودند مى توانستند جوانان را به بهترین روشى تعلیم و تربیت نمایند .

۱۴ - تأثیر ادبیات عرب

فاتحان، کوچکترین دخالتی در انتشار زبان عربی نداشتند و بهیچوسیله و مقدماتی در این راه اقدام نکردند زیرا زبان عرب دارای ادبیات بسیار عالی و حکم و امثال و پندیاتی است که هر جا رفت جای خود را باز کرد و بزودی منتشر شد چنانکه اعراب قبل از اسلام هم که در جهالت و نادانی بسر می بردند و بیابان گسرد بودند و از تمدن بهره ای نداشتند زبان خود را با ادبیات عرب زینت میدادند بطوریکه در این مورد از دست بزرگترین شهریاران آن عصر یعنی انوشیروان عادل جایزه ها در یافت می نمودند و بوسیله زبان عرب با ایرانیان رابطه تجارتی پیدا کردند و حکم و امثال اعراب نیز در خاطر آنها بجای ماند .

زبان عرب از نظر اینکه فصیح و رساتر بود در پیشرفت هوش فطری اعراب و ادبیات آنها تأثیر بسیاری داشت بطوری که حکیم طبیبی «حارث بن کله» وقتی ظهور نمود از راه ادبیات زبان عرب و هوش سرشارش توانست در مقابل یکی از بزرگترین حکماء ایران آن زمان که از نظر وسعت دانش و از حیث تمدن مقام بسیار ارجمندی داشت تفوق خود را حفظ نموده و از آن پیشی بگیرد ، همین قسم اگر شاعری در قبیله ای نبوغ پیدا میکرد و هر گاه از حیث نسب هم کوچک بود اهل قبیله آنها بزرگ میکردند و بیاس ادبیات و اشعارش مقام او را گرامی دانسته با دادن هدایا و پیشکشی شاعر خود را به ثروت میرسانیدند .

در تمدن اسلامی و دول متمدن اسلام هم کسانی که در ادبیات عرب ماهر بودند بمقام امارت یا وزارت نایل میگرددند .

هر گاه کسانی را که بواسطه احراز مقام ادبی از شهریاران و خلفا جایزه ها دریافت کرده اند حساب کنیم خیلی بیشمار است اینها مختصری از تأثیر ادبیات عرب بود از لحاظ مادی و معنوی فقط کافی است که بگوئیم اجتماعات متفرقه را وحدت داده و ملتی را بمقام بزرگی رسانیده است چه بسا حکومت هایی که کشورهای را بتصرف در آوردند و آن ملل ادبیات و زبان خود را حفظ کردند و منتظر فرصت شدند و بعد از مدتی نهضتی بوجود آوردند و بار دیگر حکومت ملی خود را برقرار نمودند .

همه آنان يك زبان بودند و علت اصلی اینگونه قیام ها همان وحدت زبان بود .

پس هر ملتی که زبان خود را فراموش کند تاریخ خود را گم کرده و عظمت خود را نیز از دست داده و برای همیشه در بندگی و اسارت باقی خواهد ماند .

۹۵ - مقام سید در جدل و مناقشه

سید جمال الدین از بزرگان علمای علم کلام و امام علم منطق بود جدل و دلیل را دوست میداشت و احاطه کامل با انواع و اقسام مفرطه داشت و طرف را تسلیم دلیل خود میکرد .

در استدلال توانا بود و در فیروزی از راه امتناع باندازه‌ای مقتدر بود که انسان تصور نمیکرد در يك موضوع از راه سلبی یا ایجابی هم میتوانست طرف را قانع سازد .

سببش هم این بود که جمال الدین با حکمت و سرعت انتقال و هوش سرشار و اطلاعات کافی که درباره اخلاق و خصوصیات بشری داشت و با کثرت معاشرتی که با ملل مختلف و در مجامع و محیط گوناگون کسره بود در هر رشته از مباحث توانا بود و میتوانست طرف را تسلیم خود کند .

البته با آن احاطه اجمالی که با اخلاق اعراب و ترک و ایران و اروپائیان پیدا کرده بود به بسیاری از زشتی‌ها و زیبایی‌ها و حالات روحی ملل متنوعه واقف شده بود و گذشته از اینها حرص شدیدی داشت که در خوبی و بدی ملل آشنائی بیشتری پیدا کرده و درباره خصوصیات آنان دقت و مطالعه کند و در این کار نیز با شور و عشق تامی وارد میشد حتی دقیقاً متوجه خادم خود بود تا کوچکترین حرکت و رفتارش را بیازماید .

هر گاه میخواست خوبی شخص را یاد آور شود طوری آن شخص را توصیف میکرد که شنوندگان گمان میکردند آن شخص آدم کاملی است و همین قسم برعکس در ذم اشخاص هم سید این حالات را داشت .

این چیزها در خطابه‌ها و گفتگوهای سید جمال الدین زیاد دیده می‌شد و طرف را قانع و خاموش مینمود چه بسا اتفاق می‌افتاد که يك نفر را از لحاظ خوبی و از نظر محاسنش طوری توصیف میکرد که دیگران تصور مینمودند که اینها از خصائص فطری سید است ، هر گاه این معنی بدی‌ها و تذکر داده می‌شد میگفت این يك مسئله موهبتی نیست زیرا هر خطی دو

طرف دارد هر کس هم صفات حسنه و هم صفات قبیحه دارد ، درباره اشخاص و اشیاء بمناسبت اختلاف زمان و مکان و شوق و ذوق گوینده در حکم تفاوت پیدا میکند چنانکه حضرت رسول (ص) امر فرمودند ابو سفیان را در کوه بگذارند تا لشکر خداوند از نظرش بگذرد .

چه باین ذلت و خواری در آن وقت سزاوار بود پس از آن در جای دیگری از قریش که او از بزرگانش محسوب می شد خطاب نموده فرمود «ان کل الصید فی جوف الفراء» پس از آن هنگامی که ابو دجانہ کفار قریش را میکشت و مباحات میکرد حضرت فرمودند باستثنای این جا خداوند این روش را دوست ندارد !

همین قسم هم در باره آن صحابی بینوا که غیر از نان و سرکه چیزی نداشت از برای تسلی خاطر او فرمود که نان و سرکه بهترین خوراک هاست وقتی که یکی از صحابه ثروتمند در دعوت حضرت رسول خدا (ص) شرکت نمود فرمود بدترین خورش ها سرکه است .

باین ترتیب در يك چیزی بمناسبت اختلاف وضع و محیط قضاوت و حکمش تفاوت میکند و در اشخاص و اشیاء و ذوق و سلیقه شخص فرق دارد با تمام این کیفیت ها خصائص سید در مدح و قدح اشخاص جنبه مبالغه نداشت و روشی را تعقیب مینمود که مخصوص بخود او بود چنانکه در یکی از مجالس وقتی در حضور سید درباره یکی از ارباب جراید مشهور مصر صحبت شد دسته ای تعریف و گروهی از آن تکذیب نمودند در خاتمه مجلس سید احکم قرار دادند سید گفت (مثل گربه است) همه از شنیدن این جمله ساکت شدند و چیزی نگفتند و طرفین نیز از این وصف راضی شدند .

پس از چندی در یکی از روزها سید در باره آن مدیر روزنامه تعریف نمود و آرزو کرد که ایکاش امثال او چند نفر دیگری در شرق بودند . کسانیکه در مجلس اول حضور داشتند گفتند ای استاد دیروز او را هجو کردی و امروز مدح میکنی ، سید گفت آری این تشبیه هجو نبود بلکه لازم است گربه را گرامی داریم ، این مرد مانند گربه بهر سو می شتابد تا حوادث را از منابش اخذ و آنها را برای ملت خود تشریح و روشن سازد و این بهترین وصفی بود که من درباره او کرده ام .

سید جمال الدین بایکی از بزرگان علماء در باره عبارت « هر چیزی بجای خویش نیکوست » مناقشه کرد و سید جنبه منفی را گرفته و گفت آری هر چیزی بجای خویش نیکو نیست و ما اکنون عاجزیم که با این چشم اشباح و اجرام دور را مشاهده کنیم و اجباراً از تلسکوپ و دوربین کمک می گیریم و هرگاه عدسی های چشم ما بزرگتر بود انعکاسات نور آفتاب بیشتر می شد آنوقت بدیع ترین چیزها بشمار میرفت ولی اکنون باضعف چشم و عدم توانائی از دور چیزی را نه می بینیم . آن عالم سالخورده خاموش شد و نتوانست دلیل سید را رد کند تا وقتی که مجلس خاتمه پیدا کرد سید بهمنشیش رو کرد و گفت :

شیخ از راه سفسطه وارد شد و خواست غلبه نماید موفق نشد و هرگاه گفته می شد که تنها فایده دوربین ها این است که مسافتات دوری را به بینند و چنانچه برای دیدن مسافتات نزدیکی بکار برده شود کوچکترین خطی را هم نمیتوان دید و یا قرائت کرد حرف صحیحی بود و غلبه مینمود و حقیقت مطلب هم این است که گفته شود « هر چیزی بجای خویش نیکو است »

۱۵- روش سید جمال الدین و سرسید احمد خان

در تفسیر قرآن (۱)

یکی از مشهورترین مردان بزرگ اسلامی هندوستان سرسید احمد خان مؤسس دانشگاه علیگره است که تألیفاتی در راه بیداری هندیان بزبان اردو دارد که مهمترین آن تفسیر قرآن مجید است گویا روابط سید جمال الدین با سرسید احمد خان خوب نبود با آنکه هردو از دانشمندان بزرگ و بنامی بودند که در تحولات سیاسی و فرهنگی خاورمیانه نقش بزرگی را انجام دادند.

سید احمد خان معتقد بود که مسلمانان از لحاظ فکر و عقیده باید مانند فرنگیان شوند تا بتوانند عادات و خرافاتی که دارند دور ریخته و بجای آن افکار فرنگی پیدا کنند تا مسلمان خوب بشمار آیند از این نقطه نظر دانشگاه علیگره را تأسیس کرد و هزاران کودک و جوان مسلمان در آنجا پرورش فکری یافت و هر کدام از آنان در تربیت و تعلیم و نشر تمدن و آزادی هند سهمی دارند.

تأسیس دانشگاه علیگره در بجه امیدی برای مسلمانان باز کرد و مردم مسلمان آشنا بعلوم اسلامی شدند و در اندک مدتی هندوستان پیشوایان سیاسی، فرهنگی، قضائی خوب مسلمان پیدا کردند که همه آنان از تربیت شدگان دانشگاه مزبور بودند و در ردیف مردان بزرگ هند قرار گرفتند و دوشادوش سایر برادران هندی برای استقلال و آزادی هندوستان کوشیدند تا نتیجه آنرا بر روز زمان بدست آوردند چه هرگاه دانشگاه علیگره تأسیس نمیشد و دانشکده هائی هم در هند به تقلید آن ایجاد نمی گردید یقین داشته باشید ملیون ها نفر از فرزندان اسلام در گمنامی و در بدری و نادانی در هند بسر می بردند و خدای نا کرده دیگران بر مسلمانان حکومت و آقائی بیشتری مینمودند و تمام ادارات هند از افراد غیر مسلمان پر میشد و بر اعراض و نفوس مسلمانان، فعال مایشاء میشدند.

سید جمال‌الدین معتقد بود که هرگاه مردم بآداب و رسوم اسلامی رفتار کنند هم متمدن میشوند و هم مسلمان خوب بشمار می‌روند بنا بر این دوفکر و اختلاف سلیقه و ذوق در آن سامان انتشار داشت و سید جمال‌الدین و سر سید احمدخان پیروانی در هند داشتند و تشکیلاتی در تحول اجتماعی و عقلی هند دادند و بعضی از هوشمندان آن سامان با نظریات و عقاید هر دو موافق بودند. سید جمال‌الدین با آن روح آزادمنشی و فرهنگ اسلامی مانند سیاح هرچندی دردباری بوده و ندای آزادی و مردانگی و شهامت، تجدید عظمت اسلامی را در دل‌های افسرده مسلمانان غیور بذرافشانی مینمود تا پس از چندی نهال آن روئید و کشور های اسلامی از تجلیات فکری سید جمال‌الدین استفاده نمود و تقریباً هر یک آزاد و مستقل گردیدند.

در یکی از شماره‌های روزنامه العروة الوثقی چاپ پاریس سید جمال‌الدین حمله سختی بر سید احمدخان نمود و او را از عوامل الحاد و بیگانه‌شناخت. هرگاه سید جمال‌الدین و سر سید احمدخان با هم توافق داشتند و بهم بدین نمی‌شدند جمع مابین مزایا و تمدن فرنک و حقیقت اسلام مینمودند خیلی بهتر و مفیدتر بود و نتیجه آن قطعاً به نفع جهان اسلامی تمام میشد و شاید سیر تاریخ معاصر اسلامی راه بهتری را می‌پیمود. دروغا که دشمنان اسلام همیشه مابین بزرگان مؤثر اسلامی تفرقه می‌اندازند تا بتوانند از آلودگی و با نقاط ضعف شخصیت‌های بزرگ جهان اسلام بهره‌مند گردند. کتاب تفسیر قرآن سر سید احمدخان بسیاری از مطالب دقیق اجتماعی و تاریخی و علمی را دربر دارد که در پرورش فکری و عقلی مسلمانان هند بسیار مؤثر بود و گروهی از دانشمندان اسلامی چون تفسیر مزبور را تأویل قرآن پنداشتند زبان با نقاد گشودند.

بسیاری از مسلمانان هند از سید جمال‌الدین جو یا شدند که نظرش را درباره تفسیر سید احمدخان بیان نماید سید پس از مطالعه دقیق کتاب تفسیر مزبور بیاناتی ایراد کرد که پیروانش تقریرات او را نوشته و در مجلات و جراید فارسی آن زمان در هند چاپ و منتشر کردند و گروهی از فضلاء هند که پیرو سید جمال‌الدین بودند مقاله تفسیر مفسر را بزبان اردو ترجمه و در مطبوعات هند هم نشر دادند.

سید جمال‌الدین عنوان مقاله خود را «تفسیر مفسر» قرار داد و اسمی هم از

سر سید احمدخان نبرد چون در آن زمان همه میدانستند که منظور از مفسر کبست تاچندی گذشت و مقاله مزبور چند مرتبه در هند بزبان های هندی و فارسی منتشر شد و دفتر زمانه هم اوراق مردم آن عصر را مانند بسیاری از حوادث و اتفاقات بدست فراموشی داد و آیندگان هم ندانستند که مفسری که مورد انتقاد سید قرار گرفت کیست ؟

در همه جا صحبت از تفسیر مفسر بود تا اینکه سید محمد علی داعی الاسلام لاریجانی مؤلف کتاب «فرهنگ نظام» (۱) مقاله ای در یکی از شماره های مجله ایرانشهر چاپ برلین نوشت که مقاله تفسیر مفسر از سید جمال الدین و مراد سر سید احمدخان مؤسس دانشگاه علیگره است.

ولی در حقیقت باید گفت که هر دو آنان از مردم فداکار در راه عظمت اسلام بودند و نتیجه آن جان فشانی ها به نفع جهان اسلام تمام شد و تاریخ معاصر، این دو سید بزرگوار را از بزرگترین خدمت گذاران جهان بشریت و عالم اسلام میدانند.

جلد اول و دوم از تفسیر قرآن مجید تألیف سید احمدخان بقلم آقای سید محمد فخر داعی کیلانی بزبان ساده و روان فارسی ترجمه و منتشر شد و بقیه مجلدات دیگر هم بیاری خدا چاپ و منتشر میگردد.

هنگامیکه مندرجات تفسیر مزبور را بدقت بخوانیم خواهیم دانست که مؤلف دانشمند آن همان رویه تفسیری فرقه معتزله را که در صدر اسلام بودند بسبب نوینی بامقتضیات و اوضاع و احوال عصر جدید در تفسیر آیات قرآن مجید بکار برده و روح تجدد و آزادفکری را از کتاب آسمانی استنباط نموده که بعدها سایر مفسران بزرگ اسلامی در ترکیه و مصر از آن پیروی نمودند.

سید احمد خان چون میدید که تفسیری از قرآن مجید که مردم را بیدار و برای زندگانی نوینی و ادار سازد بزبان اردو نیست و همه مسلمانان قاره پهناور هند در خواب غفلت غنوده و با هر اصلاح و تجدیدی که رنگ تازه ای داشت مخالفت می ورزیدند ناچار شد که در هندوستان دو کار اساسی انجام دهد

۱- تنها مزیت فرهنگ نظام این است که برخی از لغت های متداول را که فرهنگ نویسان در کتاب های خود نوشته اند در فرهنگ مزبور وارد شده است.

یکی تاسیس دانشگاه و دیگری تألیف تفسیر قرآن کریم، تامل مردم، آشنا بفرهنگ نوشته و معتقدات اسلامی خود را بنا باوضاع زمانه تطبیق نمایند چه قرآن کتاب آسمانی چهارصد میلیون مسلمان و قانون اساسی اسلام بشمار میرود و همیشه زنده و جاودان خواهد بود.

«ای گرامی تر ز چشمان، خوب تر از جان من»

«اولین الهام بخش و آخرین پیمان من»

«مکتب پیر من اما پیر عالی شأن من»

«طبع من، تاریخ من، ایمان من، قرآن من»

از معجزه های کتاب مجید این است که با هر عصر و زمانه سازگار است و بهر اندازه ای که فکر بشری پیشرفت کند و مردم هوشیارتر و داناتر شوند بهمان اندازه از قرآن مجید بیشتر استفاده خواهند نمود و قرآن کریم بزرگترین برنامه برای اصلاح جمعیت بشری است.

از این جهت مفسران بزرگ اسلامی در هر عصر و زمانی بنابه مقتضیات محیط و فرهنگ خودشان که شاید بتوان گفت که از اصول اسلامی بیرون نرفته اند تفسیری تألیف نمودند که سرسید احمدخان یکی از آنان است.

سید جمال الدین در تمام نوشته ها و خطابه های سیاسی و اجتماعی و فلسفی خود آیات قرآن کریم را چاشنی گفتار خود مینمود و عقیده داشت که مطالعه قرآن و دقت در کلمات آسمانی تفسیری است روشن که برای جهان زندگانی سودمند است و بعضی آیات قرآن مفسر بعض دیگر از آیات هستند. برای آشنائی بنظر انتقادی سید جمال الدین درباره تفسیر سید احمد خان مقاله وی عیناً نقل میشود.

شرح حقیقت تفسیر قرآن که بتفسیر نیچری شهرت دارد و یا شرح حقیقت «مفسری که بامام فرقه نیچریان شهرت دارد». (۱)

«تفسیر مفسر»

من لم ير الاشياء بعين البصيرة يضل وهو مملوم (۲) انسان انسان است به تربیت و هیچیک از ملل اگرچه وحشی باشند باز از تربیت خالی نیستند اگر کسی آدمی را در هنگام تولد با نظر اعتبار بنگرد خواهد دانست که زیست او بدون تربیت از محالات است و اگر فرض کنیم که

۱- این مقاله ابتداء در مجموعه مقالات سید در کلکته و سپس در شماره ۹ سال دوم مجله ایران شهر چاپ برلین چاپ شد.

۲- یعنی آنکه اشیاء را بچشم بصیرت نبیند گمراه میشود و سزاوار نکوهش است.

بدون تربیت هم زندگانی وی ممکن است بدون شك بودن او درین احوال زشت و نازیبا تر از زندگانی جانوران است و تربیت عبارت است از جنگ و ستیز و مقاومت با طبیعت و درمان آن، چه آن تربیت در نباتات باشد و چه در جانوران و چه در آدمی، و اگر تربیت نیک باشد طبیعت را از نقص به کمال و از خست بشرف میرساند و هر گاه نیک نباشد بدیهی است حالت اصلی طبیعت را تغییر داده سبب تنزل و انحطاط آن خواهد شد و این امر بارباب کشاورزی و مربیان کودکان و سرپرست شهرستانها و رئیسان ادیان بخوبی روشن است و خلاصه حسن تربیت درین عوالم جماد و نبات و حیوان سبب همه کمال و همه خوبیهاست و سوء تربیت سبب همه نقصها و همه زشتیها است و چون این مطلب فهمیده شد باید دانست که هر گاه ملتی از ملل به تربیت نیکو پرورش شوند تمام طبقات و اصناف آن بر حسب قانون تناسب طبیعی بیکبارگی همه باهم نشوونما یابند و بسوی خوش بختی و ترقی میروند و هر صنفی و طبقه ای در آن ملت بر حسب پایه و مرتبه خویش برای کسب کمالهایی که او را درخور است کوشش میکند و آن کمالات را دریافت میکند و همیشه آن صنفهای ملل بر حسب مراتب خود بایکدیگر در توازن و تعادل خواهند بود یعنی چنانچه به سبب حسن تربیت شهریاران بزرگ در آن ملت یافت خواهند شد همچنان حکیمان هنرمند و دانشمندان بزرگ و هنرمندان و کشاورزان و بازرگانان ثروتمند و دیگر ارباب حرفه نیز بوجود خواهند آمد و هر گاه آن قوم بسبب حسن تربیت بدرجه ای برسند که شهریاران آنان از سایر پادشاهان سایر ملل ممتاز گردند یقین داشته باشید که تمام طبقات آنان نیز از تمام طبقات ملل دیگر ممتاز و برتر خواهند بود چونکه کمال ترقی هر صنفی مربوط است به ترقی سائر اصناف.

این است قانون کلی و ناموس طبیعت و سنت الهی، و چون فساد در تربیت آن قوم راه باید بقدر راه های فساد ناتوانی از برای تمام طبقات آن بنا بر مراتب خودشان روی خواهد آورد یعنی اگر در سلطنت ایشان سستی حاصل شود باید دانست که این سستی طبقه حکیمان و دانشمندان و هنرمندان و کشاورزان و بازرگانان و سائر ارباب حرفه های آن ملت همگی را فرا گرفته است زیرا که کمال همه اینها معلول تربیت نیک است و چون در پرورش نیکو که علت است ناتوانی و سستی و فساد حاصل است ناچار در معلولات آن هم ناتوانی و سستی بدست خواهد آمد و اینگونه ملتی که در حسن تربیت آن فساد راه یافته است گاه میشود که سبب زبانی فساد تربیت و بجهت تباهی عادات و اخلاق اصناف و طبقات آن که سبب پایه و پایدار بند خصوصا در طبقات شریفه کم کم نابود شده و افراد آن ملت پس از خلع لباس اول و تبدیل

اسم، جزء ملت دیگری میسگردند و به پیرایه نوینی بروز میکنند . مانند کلدانیان و فنیقیان و قبطیان . و گاه میشود که توجه ازلی آن ملت را دریافته و در هنگام راه‌های فساد اصحاب خردمندان عالی و خداوندان نفوس پاک چندی در آن بروز مینمایند .

و آنها سبب زندگانی نوینی شده آن فساد را که سبب از بین رفتن و نابودی بود از بین می‌برند و نفوس و فردها را از بیماری‌های منتشره از سوء پرورش نجات میدهند و آن پرورش نیکو را بزبانی و بهجت نخستین خود برمی‌گردانند و عمری را دوباره بملت خود میبخشند و عزت و شرف و ترقی اصناف آن را باز تجدید میکنند از این جهت است هر ملتی که روی بانحطاط می‌نهد و ناتوانی بر طبقات و صنف‌های آن فراگیرد همیشه افراد آن ملت برای توجه به عنایت ازلی منتظر این می‌باشند که شاید مجددی دانا و حکیمی صاحب تدبیر در ایشان یافت شده و بسبب تدبیر حکیمانه و کوشش‌های زیبا و استوار خویش خردها و نفوس ایشان را روشن و پاک سازد و فساد تربیت را از بین ببرد تا آنکه به برکت تدبیر آن حکیم باز بحالت نخستین خود باز گشت کنند شکی نیست که درین روزها از هر سو پریشان حالی و بیچارگی و ناتوانی بر تمام طبقات و اصناف مسلمانان احاطه نموده است و بنا بر این هریک از مسلمانان شرق و غرب و جنوب و شمال گوش‌فرا داشته و منتظر و چشم‌براهند که از کدام قطعه از زمین و از کدام بقعه حکیمی و مجددی ظهور خواهد نمود تا آنکه اصلاح عقل‌ها و نفوس مسلمانان را نماید و فسادها را از بین برده و دوباره ایشان را بدان تربیت نیکوی الهی پرورش کند شاید بسبب آن تربیت نیک باز بحالت مسرت بخش خود باز گشت کنند .

و من یقین میدانم که حق مطلق این دیانت راستین و شریعت حقیقی را از بین نخواهد برد و بیش از دیگران منتظر آنم که به حکمیت حکیمی و تدبیر خیری عقل‌ها و نفوس مسلمانان بزود ترین وقتی روشن و پایه‌گذاری گردد از این جهت همیشه خواهشمند آنم که مقالات و رساله‌هایی که درین روزها از قلم مسلمانان منتشر میشود مطالعه و برخیالات نویسندگان آنها احاطه نمایم شاید در این مطالعات خود بافکار عالی حکیمی پی‌برم که موجب حسن تربیت و صلاح و رستگاری مسلمانان باشد تا آنکه بساندازه توانایی خویش کمک افکار عالی او بشوم و در اصلاح ملت خود یار و انباز

آن کردم .

و درین عالم بحث و تفتیش از افکار مسلمانان شنیدم که شخصی از ایشان در حالت کبر سن و تجربه های بسیار کشورهای فرانکستان را گردش نموده و پس از کوشش بسیار برای اصلاح مسلمانان تفسیری بر قرآن نوشته است .

بعهود گفتم اینک همان که میخواستی و چنانچه عادت شنوندگان امور تازه و نو است خیال خود را در جولان آورده تصورهای گوناگون در حق آن مفسر و آن تفسیر نمودم . و گمان کردم که این مفسر پس از این همه تفسیرهای بسیاری که محدثین و فقهاء و متکلمین و حکماء و صوفیه و ادباء و نحویین و زنادقه چون ابن راوندی و مانند او نوشته اند البته داد سخن را داده و کشف حقیقت را نموده و به نکته مقصود رسیده باشد چونکه بر افکار شرقیان و غربیان هردو پی برده است و اندیشه نمودم که این مفسر از برای اصلاح ملت خویش حقیقت و ماهیت دین را چنانکه حکمت اقتضا میکند در مقدمه تفسیر خود بیان نموده و لزوم دین را در عالم انسانی به برهان های عقلی اثبات کرده و قاعده کلی خود پسندی از برای فرق در میانه دین حق و دین باطل در نهاد است و پنداشتم که این مفسر بدون شك تأثیر هریک از ادیان باستانی و امروز را در مدنیت و هیئت اجتماعی و آثار هریک از آنها را در نفوس و خردهای افراد انسانی روشن نموده است و علت اختلاف ادیان را در بسیاری از احکام و سبب اختصاص هر زمانی را بدینی و رسولی بروش حکمت بیان کرده است و چون این تفسیر را چنانچه ادعا میکند از برای اصلاح ملت نوشته است یقین کردم که آن سیاست الهی و اخلاق قرآنی که موجب برتری و برومندی امت عربی است در تمام مزایای عالم انسانی همه آنها را در مقدمه کتاب خود بطرز نوینی و روش تازه ای بر وفق حکمت شرح و بسط داده است و آن حکمی را که سبب اتفاق کلمه عرب و تبدیل افکار و روشنائی عقلها و پاکی نفس های ایشان شده بود با آنکه در نهایت بدبختی و وحشی گری و سخت دلی بودند يك بك استتباط کرده و درسطور مقدمه درج کرده است .

چون تفسیر بنظرم گذشت دیدم که در سیاست الهی سخنی نگفته و هیچ گونه در اخلاق قرآن بیانی ننموده است و هیچیک از آن حکم جلیله را که

سبب روشنائی عقول عرب و پاك کردن نفوس ایشان گردید یادآوری ننموده است بلکه آن آیاتی که بستگی بسیاست الهی دارد و اخلاق فاضله و عادات نیکو و میانه روی در آمیزش خانوادگی و مدنیت و سبب روشنائی خردها می باشد همه را بدون تفسیر گذاشته است فقط در ابتدای تفسیر خود چند سخن در معنی سوره و آیه و حروف مقطعه اوائل سور رانده است و پس از آن همت خود را بر این گماشته است که هر آیه ای که در آن ذکر از ملك یا جن و یاروح الامین و یا وحی و یا جنت و نار و یا معجزه ای از معجزه های پیامبران علیهم السلام است میرود آن آیه را از ظاهر خود بر آورده و بتأویلات خنك زندیق های قرن های گذشته مسلمانان تأویل نماید .

تفاوت این جا است که زندیق های قرن های گذشته مسلمانان علماء بودند و این مفسر بیچاره بسیار عوام است بنابر این نمی تواند گفتار ایشان را بخوبی فرا گیرد فطرت را محل بحث قرار داده و بدون برهان عقلی و طبیعی سخنانی مبهم و کلماتی محمله در معنی آن بیان کرده است گویا ندانسته است آدمی نیازمند تربیت و تمام فضیلت ها و رسوم او مکتسب است و نزدیکترین انسان ها به فطرت آن انسانی است که از مدنیت و از فضیلت ها و آداب مکتسبه دور تر باشد و هر گاه انسان ها ادب های شرعی و عقلی را که در نهایت سختی و زحمت کسب نموده رشته اختیار را بدست طبیعت و فطرت خود ها بدهند بدون شك از جانوران پست تر خواهند شد و عجب تر این است که این مفسر رتبه پاك الهی نبوت را پائین آورده بپایه مصلح مذهبی فرو آورده است و پیامبران علیهم السلام را مانند واشنگتن و ناپلیون و کاری بالای و کلادستون گمان کرده است .

چون این تفسیر را بدین گونه دیدم حیرت مرا فرا گرفت و در فکر شدم که این مفسر از این گونه تفسیر چه هدفی دارد .

و مرا داین مفسر چنانچه خود میگوید اگر اصلاح قوم خویش باشد پس چرا کوشش میکند، در اینکه اعتقاد مسلمانان را از دیانت اسلام بیرون ببرد بخصوص درین هنگامیکه سایر ادیان از برای فرو بردن این دین دهن ها گشوده اند آیا نمی فهمند که مسلمانان با این ناتوانی و پریشانی چون به معجزه ها اعتقاد نکنند و پیغمبر را مانند کلادستون بدانند البته بزودی از حزب ناتوان مغلوب برآمده خود ها را بقلب قوی خواهند پیوست زیرا آنکه

درین هنگام هیچ برخوردی و ترسی و بیمی باقی نمیماند و مقتضی تبدیل دین از طرف دیگر موجود است چونکه هم شکل و هم مشرب غالب شدن همه نفوس را پسند است .

پس از این افکار و خیالات نخست چنین بغاطرم آمد که این مفسر گمان کرده است که سبب انحطاط مسلمانان و موجب پریشان حالی ایشان همین اعتقادات است و اگر این اعتقادات از ایشان برود باز عظمت و شرف نخستین خود را دریافت خواهند نمود بنابراین کوشش در از بین بردن این اعتقادات میکند و از این جهت معذور باشد .

باز دقت نموده بخود گفتم که یهودیان پیر کت همین اعتقادات از خواری بندگی فراغته رسته دماغ جباران فلسطین را بظاک مالیدند و خود را باوج سلطنت و مدنیت رسانیدند .

آیا این مفسر این ها را نشنیده است که عربها از میمنت همین اعتقادات از اراضی سنگلاخ جزیره العرب برآمده در سلطنت و مدنیت و دانش و هنر و کشاورزی و بازرگانی سید و سرور همه عالم شدند . همین عربها در خطبه ها با آواز بلند استاد خود می نامند آیا این خبر بگوش این مفسر نرسیده است البته رسیده است و پس از ملاحظه تأثیرات بزرگ این اعتقادات حقیقی و معتقدین آنها نظر بر معتقدین بمقائد باطله نموده دیدم که هندوها در آن وقتی در قوانین مدنیت و علوم و معارف و اصناف هنرها ترقی کرده بودند که بهزار « اوتار » و « بهوت » و « دیوتا » و « راكس » و « هنومان » اعتقاد داشتند .

این مفسر نادان باین گونه اخبرار بی اطلاع است ؟ مصریان در آن هنگامی اساس مدنیت و دانش و هنرها را نهادند و استاد یونانیان شدند که به بتها و گاوها و سگها و گربهها ایمان داشتند این مفسر بدون شك این را میداند و کلدانیان در آن زمان پایه های رصدخانه ها را میگذاشتند و آلات رصدی میساختند و بنای کاخ های عالی مینمودند و در علم کشاورزی کتابها تصنیف میکردند که بستاره ها میکرویدند بر مفسر پوشیده نباشد - و فنیقین در آن عصر بازار تجارت زمینی و دریائی و هنرها را رواج داده بودند و اراضی اسپانیا و یونان را مستعمرات کرده بودند که بچه های خود را بجهت قربانی بتها تقدیم مینمودند - این

امر بر مفسر آشکار است - یونانیان در آن قرن سلطان جهان بودند و در آن زمان حکیمان بزرگ و فیلسوفان گرام از ایشان بظهور میرسیدند که بصد ها آله و هزاران خرافات دل بسته بودند - مفسر را این معلوم باشد - فارس در آن وقت از نواحی کاشغر تا استانبول حکم میکرد و در مدینت وحید عصر شمرده میشد که صدها خزعبلات در لوح دلش ثبت بود مفسر البته این را یاد داشته باشد .

همین نصرانیهای متأخر در همان هنگامیکه اذعان داشتند به تثلیث و صلیب و قیامت و مطهر و اعتراف ، سلطنت های خود را قوت دادند و قدم در دایره علوم و هنرها نهادند و باوج مدینت رسیدند و اکنون هم بیشتر ایشان باهمه علوم و معارف ره سپر همین شیوه می باشند و مفسر این را بغوی میداند . و چون این امور را تصور نمودم دانستم که مفسر را هرگز این چنین خیالی نیست که اعتقاد بدین عقائد حقه سبب انحطاط مسلمانان گردیده است زیرا آنکه اعتقادات را چه حق باشد چه باطل هیچ گونه منافات و تضادی بامدینت و ترقیات مادی نیست مگر اعتقاد بحرمت کسب دانش و روزی و سلوک در مسلک های مدینت پاک ، و باور نمیکنم که در دنیا دینی باشد که از این امور باز دارد و این مطلب را آنچه پیش گذشت بخوبی روشن نمود بلکه میتوانم بگویم که بی اعتقادی بجز از خلل و فساد در مدینت و از بین بردن امنیت اجتماعی هیچ نتیجه دیگری نداده است و اگر بی اعتقادی موجب ترقیات تمدن باشد می بایست که عرب های زمان جاهلیت در تمدن کوی سبقت ر بوده باشند چونکه بیشتر ایشان ره سپر طریقه دهر بودند از این جهت همیشه با آواز بلند میگفتند :

« ارحام تدفع و ارضع تبلع و ما ینهکنا الا الدهر » و نیز همیشه این سخن را بزبان می آوردند :

« من یحی العظام و هی رمیم » و حال آنکه ایشان در نهایت نادانی چون جانوران وحشی بسر می بردند .

پس از این همه خیالها و تصورات گوناگون مرا بخوبی معلوم شد که نه این مفسر مصلح است و نه تفسیر آن برای اصلاحات و تربیت مسلمانان نوشته شده است . بلکه این تفسیر از برای ملت اسلامی درین حال حاضر مانند همان

بیماری های زشت هلاکت کننده است که در حال پیری و ناتوانی بر طبیعت انسان عارض میشود. و مراد از آن جرح و تعدیل سابق روشن شد که هدف این مفسر از این کوشش در از بین بردن اعتقادات مسلمانان خدمت دیگران و توطئه راه های ورود در کیش ایشان است لا حول ولا قوة الا بالله.

این چند سطر بر سیل عجله نوشته شد و بعد ها بحول خداوند در باره این تفسیر و هدف های مفسر مفصلا سخن خواهیم گفت «پایان»

گلدزهر مستشرق مشهور در کتاب بسیار نفیس «مذاهب اسلامی در تفسیر قرآن» در باره شیوه سید جمال الدین و شاگردانش از نظر تفسیر قرآن مجید فصل بسیار دلکشی نوشته است که خلاصه ترجمه آن این است :

«سیر نهضت مصر شعارش دینی بود و درخواست اصلاحات را با اندیشه های مذهبی مینمودند و از تأثیر بیگانگان جدا بودند و اصرار داشتند که منکرات را از بین ببرند نه آن اندازه شدت دور ریزند که منافات با تمدن داشته باشد و نه متناسب با زمانه نباشد بلکه آنچه را که با اسلام سازگار نیست و معارض با روح قرآن و سنت است دور ریزند و هر چه را که مورد اعتماد باشد انجام دهند و بابتعت هایی که مستند بحديث هائی است که واضعان حدیث بدعت گذاشته اند کنار گذارند و تجربه هائی را که بوسیله سنجش حدیث که مطابق باروش علمی اسلامی است فراگیرند و این سنجش بیشتر توانائی و شایستگی میخواهد تا اوضاع و احوال مذهب را پیشرفت دهد تا پیشوای جنبش اسلامی تصمیم گیرد که فساد که میراث رسیده است از جهان اسلامی پاک سازد و آنان از راه دیگر موقعیت فرد مسلمان شرقی را با چهره مستقلی نگاهداشتند و کسانی که از اروپاییان تقلید کور کوران می کنند خود را خوار و کوچک پنداشتند و برادران اسلامی را از نتیجه های سوء آن بر حذر ساختند بلکه آنان را میکشاندند و تأکید مینمودند که چهره عربی برای اسلام بدست آورند و میخواهند که تمام خصوصیت های شرقی و فرهنگی را با اندیشه های دینی خود نگاهداری کنند و از این جهت نمیتوانیم آن را يك مذهب میانه رو دینی بنامیم بلکه این مذهب که سخت پابرجاست تمام عادت های زشت را بدور می انداخت بلکه عبارت درست تر باید آن را بنام مذهب وهابی فرهنگی نامید. و ممکن است که نخستین محرك این جنبش هارا سید جمال الدین افغانی بدانیم. چه در آن وقت سبب سیر مشهور وحدت اسلامی

بود که با نشاط و شور فوق العاده ای برای انتظام دینی پیشرو و راهنما و نماینده بود. و برای بیان سیر تجدید اسلامی سر تا پا آماده و مهیا بود و ممکن است برای اطلاع آن بیکی از کتابهای بسیار شیرینی که ادوارد براون بایک اسلوب گیرائی که بنام انقلاب ایران نوشته است نگاه کنید. باحوادث گوناگون و کوشش های بسیاری که درین راه سابقه ای نبود سید جمال الدین اقدام کرد.

نخستین نشاط و شور سید در ۱۸۷۳-۱۸۷۴ در قاهره بود که او را ملاقات نموده و از محضرش بهره مند شدم و پس از د سال که از آن تاریخ گذشت در پاریس او را دیدم.

هدفش این بود که اسلام را از نفوذ بیگانگان آزاد سازد و راه آن را از راه سیاست میدانست. بسیاری از مردم از کارهای فکری سید در باره دیانت توجهی نداشتند تا آنکه شیوه اصلاحات دینی را برای دائره ای از شاگردان رنگارنگ خود که بوی عقیده داشتند بیان میکرد و بیان اصلاحات بوسیله شاگرد و همکارش محمد عبده که يك مرتبه با هم تبعید شدند انتشار میداد تا بمردم میرسید. و مؤلف پس از آن بشرح احوال شیخ محمد عبده پرداخته و نوشته است که شایسته است که این شاگرد سید جمال الدین را مؤسس حقیقی تجدید اسلامی در مصر بشمار آوریم چه او فرصت پیدا کرد که روش دینی خود را تاسیس کند. و مذهب را نشر داد و با سخنرانی هائی که در جامع الازهر ایراد کرد با اوضاع زمانه درجنگ شد و فرصت پیدا شد که دانشمندان و شاگردان خود را به رسو روانه سازد و مبادله علمی و فرهنگی را فراهم ساخت تارشته مسائل دینی و زندگانی اسلامی را برقرار نماید و بیشتر سخنرانی های عبده در ازهر تفسیر قرآن بایک اسلوب سلیس و شیرین بود و تکیه وی در تفسیر قرآن روشن کردن افکار مسلمانان و بیداری جهان اسلامی بود.

مجله « المنار » بمديریت رشید رضا شاگرد محمد عبده در حقیقت مجموعه علمی برای مدرسه استاد عبده بشمار میرفت و رشید رضا پس از وفات استادش کتابی در شرح زندگانی و آثار سید جمال الدین افغانی حکیم شرق و محمد عبده تالیف نموده و در دومجله بزرگ بچاپ رسانید درس های تفسیر قرآن محمد عبده ابتداء در مجله المنار تدریجاً بچاپ رسید و سپس در

دوازده مجلد جداگانه چاپ شد .

نص‌هایی که محمد عبده با آن موافق بود و اشاره بدان موارد نموده بود رشید رضا خصوصیات تفسیری آن را کامل کرده و رشته‌های آن بهمان شیوه‌ای که استاد میخواست آن‌ها را بهم پیوند داد .

تفسیر مزبور درجهان اسلامی باشور و ذوق و حسن قبول پذیرفته شد و انتشار یافت تا ناچار شد که آن را دوباره بچاپ رساند و تقریباً او چهره درخشان دینی که سید جمال‌الدین و محمد عبده آن را دعوت میکردند نشان داد و افکاری را محمد عبده در تفسیر خود و مدرسه قرآن وارد ساخت و آشکار کرد که هدفش در تفسیر قرآن « روش روحی و عمرانی قرآن حکیم را که سرچشمه خوش بختی در دنیا و تمدن در تمام زمان‌ها است روشن می‌سازد » (۱)

حکیم اسلام و بیدارکننده شرق اسلامی سید جمال‌الدین میگفت که قرآن مجید هنوز بکر است و هیچکس آن را تفسیر ننموده بدین معنی که آنان الفاظ عربی قرآن را از لحاظ لغت و صرف و نحو و فصاحت و بلاغت و احکام فقهی معنی نموده‌اند ولی فلسفه عقلی و ادبی و سیاست اسلامی و قواعد اجتماعی و اصول عمرانی و درجات روحی و وسایل خوش بختی دوجاهانی دنیا و آخرت را بیان نداشته‌اند و این دانش و فرهنگ را شاگرد بزرگوارش شیخ محمد عبده از استاد فراگرفت و در دروسی بنام تفسیر قرآن مجید درس گفت که بعدها در چند مجلد بزرگ و کوچک مکرر بچاپ رسید و سایر دانشمندان بزرگ اسلامی در روش تفسیر قرآن از او پیروی نمودند .

۱۶- قرآن و نهج البلاغه

نهج البلاغه یکی از کتابهای است که سید جمال الدین به محمد عبده دانشمند و نویسنده معروف عرب شناسانند و شیخ مقدمه مختصری بر آن نوشت و بچاپ رسانید. نهج البلاغه گلچین از سخنان بزرگ پیشوای شیعیان و شیر مردان حق علی بن ابیطالب است که از زمین به ملکوت آسمان بارمغان رفت و در حقیقت کتاب مزبور کلیاتی است در تفسیر و فهم کلمات قرآن و سراینده اش را در زمان زندگانی او کلام الله ناطق میگفتند.

مثلاً خطبه نخستین که در آغاز آفرینش آدم و صفت آدم و آفرینش او و در وجوب حج آمده است همه شرح و بیان اوصافی است که برای پروردگار در قرآن کریم خلاصه بیان شده است و علت اینکه شهرت دارد که هر گاه امیر مؤمنان علی ع و خطبه های نهج البلاغه او نبود ما نمیدانستیم که خداوند را بچه اوصافی بخوانیم از این است که این خطبه شریفه مشتق از اوصاف و صفاتی است که در قرآن کریم برای حق تعالی آمده است و مشکلات آیاتی که در اوصاف و صفات پروردگار پراکنده آمده است درین خطبه کریم بیان و شرح داده شده است و مشکلات را حل نموده است و در آیه کریمه مربوط به حج « و علی الناس حج البیت » تفسیر شده است.

و در خطبه دوم از کتاب نهج البلاغه که پس از بازگشت از جنگ صفین ایراد نموده اند بیان توحید و نبوت و شکر نعمت و پیروی شیطان و تفاوت خوب و بد مردم که همه مطلب هایی است که در قرآن مجید ذکر شده در این جا بیان شده است.

در خطبه ششمیه اوضاع و احوال برخی از مردم و تکلیف انسان در برابر مردمان بد و مقاومت در برابر سختی ها و مصیبت ها آمده است که باز اگر درست دقت شود بیانات برخی از آیات قرآن در آن روشن و آشکار میشود و هر گاه بخواهیم حق را بیان نماییم این است که امیر مؤمنان علی (ع) حقایقی را که در قرآن کریم متفرقا ذکر شده و آیه آیه نازل شده و گاهی برای نمودن کمال اعجاز قرآن مجید يك داستان یا يك آیه تکرار شده و این تکرار بخوبی نمودار است که خداوند متکلم دانا خواسته است به بندگان خود بفهماند که يك داستان و یا يك قصه یا مطلب را ممکن است بصورت های مختلف ادا کنند و از هر صورتی که آن قصه و داستان ادا شده است نتیجه و فایده جداگانه ای دریافت دارد و در هر

کجا که آن قصه و مطلب آمده است فایده‌ها و نتیجه‌های مخصوصی از یاد آوری آن افزوده شده است که بابتیجه‌های جاهای دیگر اختلاف دارد .
 و اگر کتاب نهج البلاغه معجز نیست ولی نمیتوان شك و تردیدی داشت در این که بالا ترین و قدیم ترین و مفید ترین و معتمد ترین و موثق ترین چشمه ایست که حقایق و مطالب و مضمون های آیات کریمه قرآن را گرد آورده است گاهی مجمل و برخی در صورت های قصه و حکایت وقایع و حوادث آن را ب مردم نمودار ساخته است .

و اگر حق را بگوئیم علی (ع) قرآن ناطق و مقصود ما از اینکه قرآن ناطق است این نیست که امام اول شیعیان متن و نصوص قرآن کریم است بلکه مقصود این است که علی (ع) نزدیکترین کسی است به مهبط وحی که مملو است از معانی و حقایق و مقاصد و مطالب قرآن کریم چه همه سخنان او از قرآن است و همه رفتار و کردارش با دستورات قرآن منطبق میشود او زبان و بیان قرآن است و کردارش کردار کسی است که بصراط مستقیم قرآن هدایت شده و راه قرآن را می پیماید .

درست است که سخنان علی (ع) آیه قرآن نیست ولی معنای آیه قرآن است بسی جای شگفتی است که مردم مسلمان همه پی تفسیر میگردند و از نخستین تفسیر قرآن و اولین کتابی که همه حقایق و مطالب قرآن کریم را فراهم آورده است و بی آنکه تعدی کند و دعوی اعجاز نماید آن مطلب های دقیق را بیان نموده است و نگارنده ناچیز این سطور اطمینان میدهد که نمی توان سطری از مطلب کتاب بسیار نفیس نهج البلاغه را پیدا نمود که مشتق از قرآن مجید نباشد و من بنده یکی از کارهای علمی بسیار مهمی که سالیان درازی است در دست دارد و پس از پایان آن بدون شك بسیار مهم و مفید خواهد بود و برای اجتماعات اسلامی بخصوص برای کسانی که با قرآن مجید سرو کار دارند سودمند خواهد بود مطلب های نهج البلاغه را با آیاتی که از آن آیات علی (ع) الهام گرفته و مضمون های آن آیات را بصورتی دیگر و بعبارتی جداگانه برای تفهیم مردم بیان نموده است آن آیات را با عبارت های خطب نهج البلاغه

تطبیق نموده و یقین است پس از پایان این اثر نفیس بسیاری از مشکلات قرآن کریم با این تألیف نوین گشوده خواهد شد و بسیاری از معضلات کتاب نهج البلاغه از بین خواهد رفت آری نهج البلاغه سخنان امیر مؤمنان علی (ع) است که تفسیر قرآن مجید بصورت نهج البلاغه ایراد شده است «۱»
 نعمت و بیرونی شیطان و تفاوت خوب و بد مردم که همه مطلب هائی است که در قرآن مجید ذکر شده در این جا بیان شده است .

در خطبه شقشقیه اوضاع و احوال برخی از مردها و تکالیف انسان در برابر مردمان بد و مقاومت در برابر سختی ها و مصیبت ها آمده است که باز اگر درست دقت شود بیان برخی از آیات قرآن در آت روشن و آشکار میشود

۱ - از فصل روش سید جمال الدین و سید احمد خان در تفسیر قرآن

تا این جا نقل از کتاب طبقات مفسرین تألیف نگارنده « نسخه خطی »
 می باشد

۱۷- زندگی نباتات و تنازع و بقاء

هرگاه درباره رشد و نمو نباتات و زندگی آنها دقیقاً مطالعه کنیم می بینیم نیروی آنها بیشتر آشکار میگردد ، برای درك این موضوع اگر بخواهیم مقداری از نباتات را در يك قطعه ای از زمین كشت نموده ولی خوراك كافی بآنها نرسانیم بچگونگی و تغییرانی که در رشد و نموشان بوجود می آید بخوبی پی خواهیم برد و از نظر تنازع و بقا دبری نخواهد گذشت قسمتی از آنها خشك و معدوم گردیده قسمت دیگری شروع بر رشد و نمو میگذارند ، شکی نیست نباتات برای ادامه حیات و تغذیه نبرد می کنند و در این نبرد قسمتی که دارای نیروی بیشتری باشد و بتواند تغذیه كافی نماید پرورش می یابد ولی آنهایی که توانائی و قدرت تغذیه نداشته باشند در نتیجه ضعف رو بنا بودی میگذارند ، چنانچه در وضع نباتات دقت بیشتری بعمل آوریم بقدرت دفاعی و واكنش آنها برای مقاومت در برابر تأثیرات خارجی و اهمیت خواص هريك پی می بریم مثلاً در بعضی از نباتات قدرتی وجود دارد که بشکل عجیبی حشرات را طعمه خویش ساخته و از آن ها تغذیه می نمایند .

در عالم حیوان که انسان نیز با حفظ امتیازاتی در ردیف آنان قرار دارد مسئله تنازع و بقا و جنگ قوی با ضعیف بارز تر و روشن تر بچشم میخورد و سلول ها نیز بنوبه خود دائماً در مبارزه حیاتی هستند و در تمام حالات زندگی نیز همواره قوی به ضعیف غلبه داشته است و همین قوه و قدرت را باید نشانه زندگانی و بقا دانست و ناتوانی و ضعف را نیستی و فنا شمرد .

مسلماً هر جا که قدرت و نیرو باشد در كنارش ناتوانی و فنا خواهد بود و این قدرت و قوه ظاهر نمیگردد مگر اثرات آن را روی ضعیف مشاهده نماییم و محو و نابودی موجود ضعیف را در بقا و قوی جستجو کنیم ، البته هر قدرتی را که در طبیعت می بینیم در مقابل قوی تر از خود ناتوان بوده و محکوم فنا است و در تمام شئون زندگانی این حالت برای موجودات نسبی میباشند .

نباتاتی یافت میشوند که بر اثر ناتوانی و سستی و عدم قابلیت رشد

خشك و خاکستر می گردند و نباتات دیگری هم یافت میشوند که با استفاده از نیروهای دیگران و تهیه تغذیه کافی بحیات خود دوام می بخشند و پرورش می یابند .

و با آنکه می بینیم قوی همواره نسبت بضعیف ظلم و ستم روا میدارد و نابودی و فنای آنرا ضرورتی برای ادامه زندگی و بقاء خویش می شمارد باز هم در طبیعت با در میان طبقات مظهر احترام و تعجب است .

هر گاه بیاغ یا باغچه ای وارد شدید و در اطراف برك و گلپای خشك و پوسیده مشاهده نمودید در عین حالی که از زیبایی و طراوت گل ها لذت می برید و بانهایت تعجب باو خیره میشوید ابدأ توجهی به برك و گلپای فاسد نمی کنید تا علت آنرا دریابید و بچگونگی حالتی که در نتیجه غلبه یکی بر دیگری بوجود آمده و باعث طراوت و پرورش گل یا اضمحلال و پژمردن و فاسد گردیدن قسمتی از شاخ و برگ های آن شده است پی ببرید ، بالاخره نتیجه بحث ما در باره حیوان این است که حیوان بانسان نهو میدهد . در ملل هضم شده دقت کنید که برای خوردنش چگونه او را مهیا کرده و بلعیده اند چه تنازعی است که در شئون او و در سیر او و کشاندش بسوی معو و فنا اینهمه تأثرات نهفته است .

این چه راز شگفت انگیزی است صاحب خانه ای مهمانی را باگشاده روئی و محبت و با آغوش باز میپذیرد و مهمان کم کم صاحب خانه را تحت تأثیر قوه خود قرار میدهد و ناتوانش میسازد و در کلیه شئون زندگانی او رسماً مداخله می نماید و سپس در صدد بر میآید تا حالات روحی و ادبی و اخلاق و خصائل او را بنا بتمایلات خود تغییر دهد و آنرا مجبوراً و ادار بانجام کارهایی نماید که بهیچوجه میل و علاقه و رضایتی بآن ندارد و باطبیعت و زندگانی او سازگار نیست .

خلاصه باین ترتیب مهمان صاحب خانه را بنده خود می کند که برای هر موجود زنده و آزادی بمنزله مرك خونینی است و نفس پاکی از بین میرود .

هر گاه ملل ضعیف را در برابر اقویا به بینیم در می یابیم که در حال

محو و فنا میباشند برایشان رمقی باقی نمانده و آثار نیاکان خود را هم در جامعه ازدست داده اند .

درحقیقت عزتشان بخواری و فقر تبدیل گردیده و بزرگی و عظمت آنها بنابودی کشیده شده و هرجائی بار آمده اند ، از این حالت متأسف و متأثر میشویم که گلهای با طراوت آنها خشک شده و از بین رفته است در صورتیکه بایستی در چنین ایامی باطراوت و زیبایی جلوه کنند !

دریغا که ملت های شرق را اسیر و گرفتار کرده و از مرتبه حیوانی بعالم نباتی که میچیز باسلحه خار است کشانیده اند تادشمنان خود را دور سازند و برای حفظ عظمت ازدست طمع کاران درامان بمانند .

دلیل تصرف کشورهای شرق ازطرف بیگانگان و وجود ثروتهای سرشار و موقعیت های خوب طبیعی آن است زیرا با تصرف کشورهای شرق تمام ثروتشان را بکشور خود می برند و همین تجاوزات را غریبان به بهانه های زننده و زشتی مرتکب میگردند و بیاطل ادعای قدرت و توانائی می نمایند .

درحالی که شرقیان باید باصراحت ارزش و اهمیت ثروت و کالای خویش را گوشزد کرده و تأثیر آنرا برای ادامه حیات خود لازم تر و ضروری تر بشمارند و این نکته را به بیگانگان بفهمانند ثروت و کالائی که در سرزمین ما بدست آمده باید بدست ما مصرف گردد .

زیرا آنها برای خود ما بیشتر از بیگانگان لازم است . بدبختانه اظهار ضعف و ناتوانی می کنند و بین حقایق توجه ندارند . البته این سخن در مراکش درست است که اسپانیا تصرف مراکش را در نظر خود امری لازم میدانست و در صدر اسلام نیز همین حق را مراکشی ها داشتند که اسپانیا را تصرف نمودند و بوسیله سرداران مانند ابن نصیر و ابن طارق آنجا را فتح کردند و گرامی ترین و ارجمند ترین مردان عرب بودند .

امیدواریم دوباره بتوانیم به پیروی از احکام کتاب الهی عظمت کشور خود را حفظ نمائیم تا دیگر از بین نرفته و قدرت باصحاب حق و مسلمانان بر گذار شود چنانکه فرمود :

«وكان حقاً علينا نصر المؤمنين»

۱۸- تعصبات ملی و مذهبی

سید میگفت استقراء بر احوال و اوضاع افراد هر ملتی و اطلاع از چگونگی آن در خور وقت و تأمل است ، و باید گفت که تعصبات و حماسه ملی در بسیاری از افراد موجود است و شخص متعصب بفرزندان کشورش مباحثات نمیکند و هر کسی کوچکترین اهانتی بملت نماید سخت غضبناک گردیده و بدون اینکه موجب وسیعی لازم باشد در صدد انتقامجویی برمیآید و حاضر است او را بکشد .

تعصب ملی از وجدانات طبیعی شده است اما معنای آن در بسیاری از موارد باطل میشود یعنی وقتی کودکی قبل از رسیدن بر رشد کافی بمیان ملت دیگری انتقال داده شود و در آنجا پرورش یابد و بعد کمال و عقل برسد و از محل تولدش خاطره‌ای نداشته و در حقیقت در باره وطنش خالی الذهن باشد زادگان خود را با سایر کشورها مساوی میدانند و گاهی نیز حس علاقمندی و تمایل شدیدی نسبت بسرمزمینی که در آنجا پرورش یافته و بزرگ شده پیدا میکنند و طبیعت هم تغییر نمی‌پذیرد .

آری سید جمال الدین قدرتی برای ادای دقایق و حدود معانی و ابراز آن به بهترین روش و بهترین ترکیب عبارات و الفاظ داشت و همچنین در حل معضلات و مشکلات نیروئی خارق العاده بکار می‌برد و هر کسی که در باره مشکلی باو مراجعه میکرد یا اشکالی باو وارد می‌آورد سید با قدرت بیان و کلمات کوتاه و بلیغ نکات ابهام آمیز را بخوبی روشن و با استدلال کافی موضوعات را بشبوت میرسانید و نقطه تاریکی در ذهن طرف باقی نمیگذاشت .

در یکی از روزها دسته‌ای از فضلا در ساعات مختلف بخانه سید آمدند و گویا مابین خود نیز قرار گذاشته و اتفاق نظر داشتند تا در باره مشکلات ملت مسیحیت و اسلام از ایشان توضیحاتی بخواهند چونکه هر دو فرقه مخالف اصول دینی خود هستند . نصرانیان دارای نیروی جنگی بوده و واعد نیروی غالب اند ولی مسلمانان برعکس آنان رفتار می‌کنند

بطوریکه اگر کسی درباره این دولت مطالعه و تحقیق نماید خواهد دید هر کدام بدستور مذهب دیگری رفتار می کنند مثلاً نصرانیان آنچه را که در قرآن نوشته پیروی می نمایند و مسلمانان آنچه را که در انجیل نوشته شده بکار می بندند . سید با آخرین کسی که در آن روز نزادو آمد و آنچه را که دیگران گفته بودند تکرار نمود گفت، آیا با سایرین قرار گذاشته بودید که درباره این موضوع معین بحث بشود یا اتفاقاً پیش آمد چنین بوده است آن مرد در پاسخ سید گفت چنین قراری نبود و بظاهر اظهار تعجب کرد، سید گفت آنچه را که اطلاع پیدا کردم و شما را از آن آگاه می سازم و آنچه را که در حال آن متعجب بودم فاش می کنم و لازم است بگویم و یازده سال پیش نیز در اینخصوص مقاله ای نوشته ام که خلاصه اش این است :

خداوند آدمی را دانا و صنعت گر آفریده و راه را از هر سو برای او باز گذاشت و هدایتش نمود که ابداع و اختراع کند و توانائی داد تا بدست خود روزی تهیه کند پایه و اساس وجود آدمی را در تمام مراحل بر آن قرار داد که در باره سختی و آسایش و توحش و تمدن و اختراع و سردی و گرمی بیندیشد و بادست خود بیافند و خانه بسازد و آنچه را که لازمه زندگی و جزء احتیاجات است فراهم آورد و از چنین نتایجی که زائیده عقل و فکر انسانی می باشد و از مظاهر توانائی بشر سرچشمه می گیرد برخوردار گردد و آنچه که از نظر آسایش و نعمت فراهم می سازد نشانه کار و محصول افکارش باشد و بداند اگر ساعتی از زمان را در غفلت بگذراند و از کار و کوشش باز بماند و خویشتن را بدست طبیعت بسپارد بسوی فنا کشیده شده یکمرتبه بهلاکت خواهد رسید و چنین کسی احتیاج باستانی دارد تا با اطمینان او را هدایت کند که بتواند لوازم و حوائج ضروری زندگی خویش را بدست آورده و آنچه را آموخته بکار بندد و در تمام شئون حیاتی بهنر خود متکی باشد و این انسان است که در تهیه خوراک و پوشاک و خانه و مسکن خود تصمیم می گیرد و مخیر می باشد .

حالات ظاهری آدمی را کنار بگذارید و روشی را دنبال کنید، تا بتوانید در حالات نفسانی و ادراک و عقل و اخلاق و ملکات و فعل و انفعالات روحی او تعمق نموده و از چگونگی آن واقف گردید .

آنوقت است که خواهید دید که يك (عالم صنعتی) است ، و بشجاعت و ترس و بی تابي و صبر و کرم و حسادت و شهامت و قساوت و عفت و حرص و کلیه خصائل و کمالات انسانی و تربیت اخلاقی و روحی او برخورد می کنید و آنچه را که از نظر افکار و عقاید و نهج خرد و تمایل بمذاهب یا انگیزه هائی که سبب کشانیدن آدمی بسوی تکامل و اکتشافات و بی بردن با سرار الهی و خواص طبیعی است در نهاد او بودیعت گذاشته شده و قابل تردید نیست آغاز هر کاری و هر چیزی از فعالیت های دماغی سرچشمه میگیرد و این خود ودایمی است که از پدران و مادران و خویشاوندان ما و برادران معاشرت و آمیزشها بجای مانده و اصولا آب و هوای وطن و نوع ، زاج و شکل و باغ و ترکیبات بدنی و سایر پرده های طبیعت اثری در اعراض انسانی و صفات روحی ندارد مگر آنکه استعداد و قابلیت در اثر آنها بوجود آید یا در نتیجه تربیت پیدا شود .

چه آنکه تربیت در احوال معاشران و افکار دانشمندان در افراد تأثیر بسزائی دارد ، گویا در طبیعت او چیزی بودیعت گذاشته نشده تا اینهمه تأثیرات را درك نماید .

آری افکار مترقی و معقولات پیدا میشود و صفات روبه کمال میرود و همت ها عالی میشود و با چنین امتیازاتی نسبت بگذشتگان برتری پیدا میکند در حقیقت میوه آن چیزی است که خود کشت کرده و نتیجه کار اوست و مصنوع خودش میباشد .

چنانکه گفتیم عالم (عالم صنعت گری) است و معانی آنرا نیز عقلا و ساره لوهان بخوبی می فهمند ، آیا با آنکه یاد آوری گردید که کارهای بدنی از ملکات و اراده روحی بروز میکنند ، روح در بدن قدرت و نیروئی دارد ؟ گویا دیگر محتاج بیاد آوری نباشیم زیرا قبل از آنکه وارد بحث بشویم و حقایقی را در باره دین که منکری ندارد متذکر گردیم اذهانت متوجه نخواهد بود .

دین دستور الهی است که برای راهنمایی و تعلیم بشر وضع گردید و دعوت میکند تا مبعشرین و منذرین آنرا با عقول خود اشاعه دهند و خداوند هم اختصاص بکسی ندارد و تعالیم و درس و تلقین در دل های تمام ملل با عقیده

استواری آمیخته و بهمین ترتیب از ملکات و عادات پیروی می کنند و در کارهای بزرگ و کوچک نیز تمرین می نمایند و دیانت هم بر افکار تسلط دارد و در هر حالی تصمیم و اراده ها مطیع او هستند .

دین پادشاه روح و راهنمای تدبیر بدنی است ، گویا آدمی در نشو و نمای خود مانند لوح صیقل داده ایست و نخستین چیزی هم که لوح را خط کشی کرد دین بود و سایر کارها بدعت و راهنمایی او می باشد . پس از دین چیزهای دیگری که در روح آدمی نفوذ و تاثیر دارد نادرست و تا آنجا که اگر کسی از دین خارج گردد صفات و خصوصیات قبلی در او باقی بوده و تحت تاثیر آن قرار دارد مانند جراحتی که پس از التیام و معالجه آثار و علائم آن در بدن باقی خواهد بود .

اکنون موضوع بحث ما ملت مسیحی و ملت اسلامی است که صحبت درباره آنها دامنه درازی دارد و در اینجا خلاصه ای از آنها نقل می کنیم که خود مجملی از تفصیل است .

دین مسیح بر پایه و اساس صلح و صلح دوستی قرار دارد و آدمی را از پرستش قدرتها و فکر قصاص و کینه ورزی و علاقمندی بمال دنیا و زینت و تجمل های جهان بر حذر می کند ، اطاعت از پادشاهی را که بر آنان حکومت دارد لازم می شمارند ولی از جنگ و ستیزهای نژادی و شخصی یادبنی بکلی کناره جوئی می نمایند چنانکه انجیل میگوید که اگر کسی سیلی بچهره راست شما زد بگذارید طرف چپ را هم بزنند و در اخبار مسیحیان آورده اند شهریارانی که حکومت بر اجساد دارند فانی میشوند و ولایت حقیقی برای روح است که آنها را از خداوند تبارک و تعالی می باشد .

هر کسی آشنا با اساس دیانت مسیحی باشد بحقایق گفتار ما اذعان دارد و میداند که آنچه گفته ایم راست است و دین قدرت بزرگی برای هدایت افکار بوده و هر خیال اثری در اراده دارد و بدن در اثر اراده دین در حرکت می باشد .

جای بسی تعجب است کسانی که خود را پیروان دیانت مسیح میدانند و به قاید آن پای بند هستند آنقدر با آسایش دنیا و زر و زیور دلبستگی دارند که در این کار از یکدیگر سبقت میجویند و بهیچوجه حدودی هم برای آن قائل نیستند مثلا در کشور گشائی و اختراع آلات و ادوات کشنده و تهیه بمب های

مهلك و توسعه قدرت نظامی اصرار میورزند و با اعزام لشکریان بمیدانهای جنگ سعی و کوششی در تکمیل و توسعه فنون جنگی دارند و این تدارکات لشکری و جنگی را یکی از مهمترین و مشکلترین علوم می‌شمارند.

اصول دین مسیحی پیروانش را از توجه باملاك خود بازداشته و اودار میکند تا بمال دیگران هم نظری نداشته باشند و ملل هم نباید یکدیگر را بکشند تا آنچه دردست دارند و بوجود آورده‌اند محفوظ بماند .

دیانت اسلامی نیز اساسش روی درخواست غلبه و تحصیل اقتدار و شوکت و عزت قرار دارد تا هر کسی مخالف شریعت اسلامی است کنار برود و بغیر از قدرت محلی قدرت دیگری نتواند بوجود آید ، هر کسی با اصول دیانت اسلامی توجه نماید و يك سوره قرآن مجید را قرائت کند حکم می نماید که اسلام باید اولین ملتی باشد که از نظر فنون جنگی و اختراعات و علوم طبیعی و ریاضی و شیمی بر تمام ملل جهان برتری داشته و پیشرفت کامل نماید بطوریکه در آیه می‌گوید « واعدوا لهم ما استطعتم من قوه » میتوان یقین نمود که هر مسلمانی دوست دارد باندازه طاقت بشری در راه غلبه کوشش نماید و امکانی هم نباید برای دیگران باشد تا در داخله کشورهای اسلامی دخالت کنند. اسلام گرو کشی را حرام میدانند مگر در اسب دوانی و تیراندازی از اینجهت معلوم میشود شارع اسلام برای فنون لشکری و تمرین نظامی اهمیت بسیاری قائل بوده و در این باره اهتمام زیادی داشته است ، با این کیفیت از مسلمانان امروزی وحشت دارند که چرا بر اثر مسامحه و سهل انگاری در تحصیل فنون نظامی و تدارك سلاحهای کشنده و اختراعات جنگی توجهی بکار نبرده اند !! در صورتیکه سایر ملل همان اخلاق را تعقیب و همان دستورات را بدست آورده و بکار بستند و بردانایان برتری یافتند و با استفاده از چنین دستوراتی که مربوط بدیانت اسلامی بوده توانستند فنون نظامی را فرا گرفته و بساختن ادوات جنگی آشنا بشوند .

آری بسیاری از مسلمانان بدست مخالفین خود گرفتار و تحت انقیاد بیگانگان در آمدند و از هستی و زندگی ساقط و محروم گردیدند و احکام دینی خود را بفراموشی سپردند .

اگر کسی دیانت نصرانی و اسلامی را با هم مقایسه کند مغزش آتش میگیرد که چگونه نصرانی ها توانسته‌اند در اختراعات و ابداعات جنگی و

فنون نظامی از مسلمانان پیشی بگیرند !! و آنهایی که بنا بدستوردین باید حافظ صلح و آرامش بوده از جنگ و غلبه بر کنار باشند چگونه اینهمه ادوات جنگی و نظامی بری و بحری و هوایی بوجود آوردند !! چرا حکیم خردمند در حیرت و تعجب نباشد و آشنائی و بصیرت پیدا نکند و حقیقت آنها را نداند آیا قرون از رجال خالی بود؟! شاید روزگار مهلت نداد که کاملاً بدیانت اسلامی و نصرانی پی ببرند و بحقایق آن رسوخ کنند ولی آیا دیر زمانی ملل عقاید دینی خود را از دست داده اند؟ آیا نصرانیان در دیانت خود به پیروی از موسی اکتفا نموده سیره یوشع بن نون را پیش گرفتند؟ آیا آیات انجیل چه از روی نادانی و چه دانائی در منابر مسلمانان ایراد شد یا آنکه معلمین و ناشرین ایده آل شریعت دروس خود را بآنان نیاموخته و تعلیم نمیدهند؟ آیا دستور خداوند دوماه را بهم تبدیل نمود؟ آیا در مجرای طبیعی تحولی پیدا شده و آیا اجساد که روح داشتند و قدرت دینی بر آنان حکومت میکرد از بین رفتند یا آنکه نفوس سر به صیانت برداشتند و از پیروی قدرت دینی که مهمترین و موثرترین عامل بود سر باز زدند؟ آیا اختلافی در علل و معلول پیدا شده و نسب و اسباب از یکدیگر منقطع گردیده و چگونه ممکن است که عقل راهنمای آدمی باشد و حل معماها را ننماید؟ آیا این علتها را میتوان ناشی از اختلاف نژاد و خون دانست؟ چه بسیاری از فرزندان این دولت بیک اصل میروند و به یستترین نسبها پیوند میشوند آیا منسوب باختلاف اقطار هستند؟

بسیاری از این دو قبیله از نظر طبایع و وضع شهرها بیکدیگر شباهت دارند و در مجاور هم زندگی می کنند آیا مسلمانان در آغاز جوانی دیانت اسلام کارهایی نکردند که همه را خیره فتوحات و اقدامات خود نموده در نتیجه عقل آنها دچار وحشت شده باشد؟ آیا آنان مانند فارس و عرب و ترك نبودند که وارد کشورها شده و بر مسند بزرگواری تکیه نمودند؟

آری مسلمانان در جنگ های صلیبی ادوات جنگی بسیاری نظیر ادوات جنگی کنونی نداشتند که نصرانیان از مشاهده آن بجزع افتاده و در باره شناسائی چگونگی آنها بکلی عاجز و ناتوان گردیده بودند؟
 يك مورخ انگلیسی در کتاب « تاریخ ایران » خود میگوید سلطان

محمود غزنوی با بت پرستان بوسیله اسلحه می جنگند و آن ادوات مهم ترین عامل شکست هندوها در سال ۴۰۰ هجری بود. واقعاً جای تأثر و تأسف است زیرا روزگار به ملت مسیحی مساعدت نمود تا آنچه را که دین نصرانی فاقد آن بود برایشان فراهم آورد و آنها را پیشقدم سازد و صدماتی بر مسلمانان وارد آمد تا از آنچه را که بحکم فریضه دینی باید باشد محروم گردد. باری این اختلافات سببی دارد ولی چون شرحش بطول می انجامد خلاصه از آن در اینجا نقل میشود :

هنگامیکه دین مسیحی انتشار پیدا کرد و در اروپا عمومی شد و از آنجمله رومانی ها بآن گرویدند نظر باینکه رومانی ها دارای عقاید و افکار و ملکاتی بودند و ادبیات و عاداتی داشتند و از ادیان سابق متأثر بودند و از طرفی تأثیر علوم و شرایع و عادات اولیه در آنان باقی بود و با قبول دیانت مسیحی که با اخلاق و عاداتشان وفق میداد و با رغبت خاطر آنرا پذیرفته بودند نه آنکه با زور و قدرت بآنان تحمیل شده باشد از اینجهت با فرهنگ آنان آمیخته گردید و آنچه را که از گذشتگان به میراث برده بودند دیانت مسیح آنها را سلب نکرد زیرا باوصف چنین اوضاع و احوالی کتاب انجیل مردم را دعوت به صلح و صفا مینمود که تا آن زمان در میان جامعه صلح و سلامت مفهومی نداشت و فقط این معنی در نزد روحانیون ذخیره گردید ، پس از آن که بزرگان رومانی یعنی آنهائی که در منصب تشریع قرار گرفتند و دوش جنگ صلیبی را اختیار کردند جامعه را بدعوت دین در آوردند و آثار سلف با عقاید دینی در میان مردم رسوخ پیدا کرد و به روش اصول دین آشنا شدند عقاید مسیحی در اروپا متزلزل گردید و کم کم با پیدایش مذاهب و ادیان مختلف نزاعی در گرفت و آنچه را که اجدادشان بودیمت نهاده بودند بصورت های مختلف تجلی نمود و بسیاری از آنان برای شرکت در جنگهای صلیبی بسوی شرق رهسپار شدند و در نتیجه از شرق آموخته و اقتباس کردند و برای غرب ارمغان بردند و از همان زمان توانستند مهارت و استادی خود را در فنون نظامی و اختراع ادوات جنگی نشان داده و برای دفاع آماده شوند و در کلیه شئون شایستگی و مهارت خود را بمنصه ظهور برسانند اما مسلمانان بعد از آنکه از نظر دینی پرورش یافته و نشوونما پیدا کردند و در هر جنگی بهره ای بردند و تجربیاتی اندوختند و با کسب افتخارات جنگی و سایر فنون

و علوم تقدم پيدا نمودند ملت‌های دیگری در لباس دين ظاهر شدند و بدعت تازه آوردند و اصول دين را با آن آميختند و شکلی تغييرش دادند که بهيچوجه در سابق بآن صورت نبود و یکی از مسائلی را که عرضه نمودند قواعد جبر بود که اذهان را تاريک و شيرازه جسمه را پاره ساخت و طوری بانفوس امتزاج پيدا کرد که از آن زمان ديگر نتوانستند کاری انجام دهند و در قرن سوم و چهارم هجری زنادقه در دين دخالت‌ها و تصرفاتی نمودند و آنچه را که سوفسطائيان در باره مظاهر وجود و عدم آن انکار ميکردند در اسلام وارد ساختند و اوهام و خرافاتی آوردند که ابدأ وجود خارجی نداشت و حقایق مسلمی منکر آن اندیشه‌های خام بود زیرا احاديث دروغی جعل و بصاحب شريعت منسوب کردند و در کتاب‌ها ثبت نمودند و با اينگونه تصرفات و تأويلات دينی افکار و روحیات را مسموم و فاسد کرده همت و اراده‌ها را تضعيف نمودند. گرچه تحقيقات مردم حق پرست راست را از دروغ عيان داشت امامت اسفانه نتایج اينگونه تعقيقات در جامعه تأثیری ننمود خصوصاً بعد از آنکه از نظر تعليمات و تربيت و طرز راهنمایی در اصول دينی نواقصی پيدا شد و در اساس درستی که حضرت رسول و اصحابش آوردند فتوی بوجود آمد و دروس دينی در جهت صحيح بکار برده نشد و منحصر بحوزه‌ها و دستجات معینی گرديد ، شايد اينها سبب توقف و درنگ مسلمانان باشد که بايد امروز توجه مخصوصی بآن مبذول داشت و از خداوند سلامتی و حفظ ملت اسلامی را مسئلت مينمائيم.

البته بايد گفت که همين عوارض پرده تاريک و ضخيمي بر روی دين انداخت و قلوب مسلمانان را از دين کدر ساخت و در راه معتقدات صحيح شکاف و فاصله‌ای ايجاد نمود و ميان حق و باطل جنگی در گرفت و قدرت مزاجی که دافع مرض بود بصورت معارضی در آمد ، چه آنکه دين اثر حقايق خود را در نفوس بجا ميگذارد و در دل‌هائی که از ابرهای ظلمت پوشيده شده است جايگزين ميگردد و روزی پرتو روشنائی آن گرمی و حرارتی می‌بخشد و دوران غفلت و بی‌خبری سپری ميشود و تافرآن مجيد در جامعه بشریت موجود است (قرآن کتابی است که از خداوند بزرگ نازل شده است) و مردم را بسوی حق طلبی و راستی و حمايت از حوزه‌های اسلامی و دفاع از کشور رهبری مينمايد و آنها را برای غلبه بر ستمکاران و احراز عظمت دينی خود آماده ميسازد و اختصاص بطريقه‌ای ندارد و شکي نيست که مسلمانان بايد دو باره نهضتی

بوجود آورده و مانند دوران اولیه صدر اسلام شکوه و جلال خود را بدست بیاورند و از زمانه بخواهند و در راه کسب علوم و فنون بکوشند تا بتوانند حقوق خود را حفظ و دچار مذلت و گرفتاری نشوند .

یونان (ساکنان ایالت موره) پیش از آنکه دولت عثمانی نهضت کند به ۶۰ میلیون نفر حکومت میکرد و یونان تا کنون بیشتر از ۲ میلیون نشده اند . جمعیت صربستان چه اندازه است و بعد از استقلال از دو میلیون و نیم نفر بیشتر بودند ؟ کوه سیاه کدام است و آیا جمعیتش از کوی (بك اوغلو) واقع در اسلامبول بیشتر میباشد ؟ آیا قدرت و نیرویش بیشتر از دولت عثمانی است ؟ همین قسم در بلغارستان و رومان ، اینها دلایل محسوس و مثالهای حساسی است که بدون شك میتوان پذیرفت !!

مستعمرات وقتی قدرت و اقتدار پیدا کرد در حکم لباس عاریه است که نمیتوان آنرا در هنگام مطالبه حقوق با آن خصوصیات مستعمراتی نگاهداری کرد ، آیا مصریان هنوز در شك و تردید هستند ؟ جمعیت مصر در حدود ده میلیون نفر میباشد و از نوادگان جنگجویان و فاتحین گرامی قبائل بزرگ عرب هستند آیا باز هم آنها کورکورانه کشانیده میشوند ؟ گرچه راهها سخت و ناهموار و راهنما گمراه میشود و نمیداند بسوی کدام هدف مردم را سوق دهد و در این ره نیز دره های هولناکی در مقابلش قرار دارد و فوق العاده مهلك و دهشتناك میباشد ولی باید برده ارهامی را که سبب شبهه گردیده و باعث ایجاد اینهمه دشواریها گردیده است دید و راه رشد جامعه را نشان داد و وسوسه های آنها را که نا امید و یاس آور آلوده شان نموده باید از بین برد و درد را شفا و درمان نمود تا گمان نبرند که زمانه تدارکی برای ایام فوت شده مینماید ، چه اکنون بیهوشی به نهایت خود رسیده است !!

بیشتر مردم توجهی ندارند که احتیاجی به صمیمیت در کارها نیست و دائره بزرگ وحدت بکلی کوچک شده و تصور آن نیز موجب سستی و انحطاط اراده ها گردیده است و هرگاه آن دایره بزرگ روابط را در نظر بیاورند که چگونه در تحت تأثیر حوادث و فشار قرار گرفت و چگونگی آن جلو چشم مردم مجسم است پس باید برای رسیدن بمقاصد ملی مخصوصی توجه کافی نمود و در راه آن گامهایی برداشت .

در احادیث نبوی و آیات قرآنی امتیازات و احترامات و کرامت برای کسانی است که تقوی دارند و پیرو شریعت محمدی میباشند و «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» از این جهت آمده که در بسیاری از زمانها بامور مسلمانان رسیدگی میشد و شرافت در نژاد و ملیت و فامیل نیست و نه ارثی از پدران و نه طلب چیزی از حسب و نسب، بلکه حکم فقط مخصوص بکسانی است که تحت لوای شریعت محمدی بوده و توجهی بحفظ آن دارند. هرگاه کشوری در بین مسلمانان تقسیم گردیده طبق احکام الهی موظف با اجرای وظائف دینی هستند و از خود فروشی برخیزد باید هدایت شوند و اگر کسی بخواهد در صدد برآید که مقام و جاه و آسایشی از نظر برتری جوئی بردیگران برای خود قائل بشود محکوم است زیرا اینگونه امتیازات جامعه را متأثر و با توسل به تعصبات ملی تولید نفاق و اختلافات میگردد و در نتیجه قدرت از آنها سلب میشود.

این راهی است که مسلمانان از آغاز دین اسلام تا کنون پیموده اند و توجهی بر روابط ملی و تعصب نژادی نداشته و جز بجامعه دینی خود بچیز دیگری نگرویده اند بهمین علت است که عرب از ترك نفرت ندارد و ایرانی زیر بار حکومت عرب میروند و هندو ریاست افغانی را قبول میکنند و هیچیک از یکدیگر اظهار نفرت نمینمایند. البته اینها در صورتی است که حکومتها بر اساس و روش اصول دینی متکی باشند، و مسلمانان نیز در تغییر و تبدیل طرز حکومت و انتقال آن از سلسله ای به سلسله دیگر نگرانی ندارد و اگر اتفاقی افتاد و حکومتی در رفتار خود خشونت بخرج داد و دستوراتی خارج از صلاحیت صادر نمود قلبها گرفته میشود و محبتها زایل میگردد آنگاه روزگار هموطنانش برتر از بیگانه خواهد بود.

مسلمانان نسبت بهم به ادیان سریم التأثير تر هستند و وقتی به بینند قطعه ای از کشور اسلامی و از جامعه دینی تجزیه شده است دیگر توجهی به نژاد و ملیت و فامیل آن قطعه ندارند بلکه فقط از لحاظ هم بستگی دینی متوجه آنها هستند.

اگر حاکم کوچکی از هر ملتی در میان مسلمانان حکومت کند و از او امر الهی پیروی نموده و باین مسائل توجه مخصوص مبذول دارد و از جامعه انجام وظیفه بخواهد و بامحکومین بفرودنی رفتار کند و بظواهر جاه و جلال

دلبستگی پیدا ننماید میتواند از لحاظ قدرت و موقعیت پادشاهی بزرگ باشد و عظمت خود را در کشور آبادی که مردمش متدین هستند حفظ کند .

مسلمانان در چنین وضع و شرایطی احتیاج باعمال زور و قدرت و فشار یا صرف مخارج برای تدارک نظامی و سایر مظاهر دول بزرگ و مداخله یاوران طرفدار تمدن و یا هوا خواهان آزادی ندارد و از تمام آنها نیز بی نیاز میگردد اینها در صورتی تحقق پیدا میکنند که روش و سیره خلفای راشدین را سرمشق قرار بدهند و اصول دیانت اسلامی را کاملاً بمورد اجراء بگذارند و با اجرای دستورات اسلامی قدرت و تجدد و آسایش و منفعت فراهم آورد . باز هم تکرار میکنم که دیانت اسلامی مسانند سایر ادیان يك جهتی نیست بلکه مصالح بندگان خدا را در دنیا و آخرت تضمین میکند که با اصطلاح شرعی (سعادت دوجاهانی) تعبیر شده است . در میان ملل مختلف و نژادهای گوناگون مساوات همواره جز احکام منظور میگردد ولی برای بعضی از مسلمانان صبر خیلی ناگوار است و حوصله آنها ندارند که جور و ستم حکام را بکشند و به بینند در کارها از اصول عدالت شرعی خارج شده اند و همین امر باعث میگردد بقدرت بیگانگان پناه برده کوششی بعمل آورند و بکارهای خویش مفرور نشوند و همینکه منحرف شدند پشیمان میگردند و مانند کسی که بدرد غیرقابل علاجی گرفتار شده باشد و جز خودکشی راه چاره ای نداشته باشد مهمترین چیزی که باعث تجزیه کشورهای اسلامی و پراکندگی مسلمانان شده ضعف و سستی حکام است که از اصول محکم و متین دیانت اسلامی و روش نیاکان پاک نهاد منحرف میشوند چه انحراف از اصول ثبات و روش نیاکان و ایجاد تحول بقدرت و بزرگواری جامعه لطمه وارد آورده و زیان میرساند و هرگاه همه از قواعد اسلام پیروی نمایند و خود را موظف بر رعایت آن بدانند و روش اولیه صدر اسلام را تعقیب کنند طولی نخواهد کشید و زمانی نخواهد گذشت که خداوند نیروی مقتدری در کشور به آنان می بخشد و آنها را به پیشوایان دینی ملحق میسازد و سعادت دوجاهانی نصیبشان خواهد گردید .

کلمات قصار و امثال حکیمانه (۱)

- ۱- هرگاه سید میخواست سوگند یاد کند میگفت: «بعت و سرعدالت»
- ۲- واز سخنان سیدیکی این است که اوهام حقایق را از بین نمی برد.
- ۳- جبن انسانی را بی نیاز نمیکند شجاعت مردم را اینوایی سازد.
- ۴- یکی از علل خواری بی نوایی است.
- ۵- بزرگواری در عزت نفس است:
- ۶- دانا بموقعیت فضیلت و صدق توجه نداشته واز انجام وظائف سر پیچی کند ومنتظر باشد از دیگران پیروی و تقلید کند همتش زایل میگردد.
- ۷- بسیاری از یاران بجبهتی یا بر حسب دعوتی جمع شده باشند ولی ندانند برای چه دعوت گردیده و اجتماع نموده اند ناتوان کوچک و اندک خواهند بود ولی اندک که بدانند دعوت برای چیست موقعیت بزرگواری دارند.
- ۸- سفاقت است که عمر و پیری را دلیل برتری فضیلت بر دیگران بدانیم، چه بسا عمر باتجربیهائی توأم باشد و چه بسا قدمت اشخاص هم فایده فضیلت میباشد.
- ۹- انجام کارهای بزرگ افتخار بگفتار را باطل میکند.
- ۱۰- بزرگترین عیب هاست که حسود فضل طرف را پوشیده دارد.
- ۱۱- فضیلت مانند رذیلت گاهی تولید نمایی میکند.
- ۱۲- توهم بدارا بودن کمال سبب خیانت در کارها میشود.
- ۱۳- عاقل به جز خود اعتراف نمیکند و سپس در کارها بکوشش میپردازد.
- ۱۴- اعتماد بنفس و توکل داشتن از بزرگترین عوامل موفقیت است.
- ۱۵- در آدمی هیچ عضوی بدون هدف و مقصود حرکت نمیکند.
- ۱۶- نادانی آدم بیشتر از دانایی اوست.
- ۱۷- عمر انسان کوتاه تر از آن است که بآنچه دوست دارد نائل شود.
- ۱۸- نظام عبارت از انتظام پراکنده گی هاست که جهت منفعتی بوجود میآید.
- ۱۹- اگر مردم برای حقیقتی نزاع نکنند باطل آشکار نمیشود.
- ۲۰- قدرت بت موهومی است. با ایمانی بقدرت و قوه نیست مگر شبح ضعیفی

۱- چون هر جمله یا مثل بحث کلی داشت نخواستیم بقطر کتاب افزوده شود از تشریح آن خود داری کردیم

- ۲۱- گرچکترین مردم طالب مرگ دیگران است تا زنده شود و
بزرگترین مردم مایل است بمیرد تا زنده شود ولو برای يك نفر باشد .
- ۲۲- وقار علم باعبا و عمامه نیست .
- ۲۳- پستی آسان تر از بلندی است.
- ۲۴- آنکس که بدون ارتکاب جرمی از پادشاه بترسد در حکم پست
ترین مردم است .
- ۲۵- خواری و علم درست دوزندند که باهم جمع نمیشوند .
- ۲۶- آدمی میتواند کار شیران را انجام دهد ولی شیران نمیتواند کار
انسان را انجام دهند .
- ۲۷- بی چیز دشن فضیلت است و ثروت یار فضیلت .
- ۲۸- برای حق خوب نیست که قدرت یار آن نباشد .
- ۲۹- شایسته نیست که باطل غلبه پیدا کند .
- ۳۰- مقدمات طولانی دلیل بر بستی نتیجه است . حقیقت بزرگواری
و عزت نفس عدم توکل بمردم است .
- ۳۱- مهاجرت بهتر از آن است که شخص بدون علت به نشیند و
بدیگران محتاج بشود .
- ۳۲- بر آدمی گوارا نیست که تواضع کند مگر آنکه بداند لااقل
طرف به بعضی از علوم آشناست .
- ۳۳- پیشوائی خطرات افکار را بروز میدهد .
- ۳۴- افراط زیاد در فروتنی دلیل بر ادعاست .
- ۳۵- چه بسا گفتار کم دلیل بر کمال نیست .
- ۳۶- هر مختصری بلاغت ندارد .
- ۳۷- صاحت حق قوی است گرچه ظاهراً ضعیف باشد .
- ۳۸- شخص باطل کننده ضعیف است گرچه ظاهراً قوی باشد .
- ۳۹- صاحب قلم محتاج به عصا نیست . خاموشی یعنی محرومیت از حق .
- ۴۰- دری که باز باشد و داخل نشوند سزاوار راندن است .
- ۴۱- صاحب حاجت هر گاه برای حاجت خود سخن نگوید بهتر از
کنگی است .
- ۴۲- کمتر اتفاق می افتد که بدون توجه و مطالبه حق بدست آید .

هیبت و ترس نمیتوانند در برابر لذت تحصیل حق را بری کنند .

۴۳- آدم کسی است که خود را نگناه دارد و حق دیگران را از حق خود تشخیص بدهد . حیوان بر انسانی که خیری نداشته باشد برتری دارد .

۴۴- بعضی از مردم از ترس مرگ تن بمرگ میدهند و از ترس خواری لباس خواری بتن میکنند . ملت با فرادست و بزرگوای دوری جستن از نفع ذاتی و طالب بودن منافع عمومی است .

۴۵- هیچکس در دوستی ملت نمرد بلکه بالعکس زنده و جاویدان ماند .

۴۶- کسی که زندگانی را دوست دارد در راه زندگانی ملت خود را فدا می کند .

۴۷- ملت بدون اخلاق و اخلاق بدون عقیده و عقیده بدون فهم میسر نیست .

۴۸- بهترین مقیاس ملل اخلاق آنهاست . بزرگواری جامعه بسته بشایستگی رهبران آن است .

۴۹- بهترین اخلاق و بزرگترین دلائل انکار خود فروشی کار کردن است .

۵۰- هزار گفته برابر يك كردار نیست .

۵۱- دوستانان حکمت بسیارند ولی کمتر بآن عمل می کنند .

۵۲- بر علماء گران می آید وقتی که طفیلی ها و مدعیان زیاد بشوند .

۵۳- بزرگترین دلیل بر بلندی همت مخالفت با آراء باطل عمومی است .

۵۴- صحیح نیست که علماء و خرد مندان در محیط خود اکثریت داشته باشند .

۵۵- دو حکیم خردمند در میان ملتی که مجموع آن ملت میلیون نفر باشند بهتر از هزار نفر عاقل و نامدعی حکمت است . جهل استحکام پیدا نمیکند مگر تفرقه کلمه پیدا شود .

۵۶- ادعای زیاد بدون صلاح و اصلاح فساد ایجاد پراکنندگی میکند .

۵۷- بی حسب و نسب با انداك مالی خود را از دیگران بزرگتر

دانستن صحیح نیست . بزرگواری کمکی است که در انتسابش تجلی میکند .

۵۸- علم نسب صحیحی است و وارث نبوت نیز بشمار میرود .

۵۹- راحتی در رضایت و سختی در طمع است . انسانی که درباره خود

اسراف کند زیانش بیشتر از اسراف در ثروت خود میباشد .

- ۶۰- وقتی که طبیعت در تکوین مرد وزن مساواتی قائل نشد با گفتار
تساوی قائل بودن عیب است .
- ۶۱- بی حجابی خوب است در صورتیکه نتیجه اش فسق نباشد . قوت
زن در ناتوانی اوست .
- ۶۲- وباء غرض پراکنده تر از بیماری وباء است .
- ۶۳- از عادل ناتوان اثر خیری بروز نمیکند همچنانکه از ظالم قوی
خوبی تراوش نمیکند .
- ۶۴- شریکترین دردهای شرقیان اختلاف آنان در امر اتحاد است و
اتحاد دارند که همواره متفق نشوند .
- ۶۵- استقلال آرزویی است که باید تحقق پذیرد و باید برای برافراشتن
درفش استقلال کشور خون قهرمانان و شهیدان راه وطن را ایثار کرد و آماده
جانبازی و تحمل هلاکت و سختی ها بود .
- ۶۶- هر گاه بوسایل ترقی توسل نجو بدمد به پستی و سقوط کشیده میشوند .
- ۶۷- اگر نادانان بزرگ شوند اوضاع بدتر میشود .
- ۶۸- هر گاه خردمندان میدان را خالی کنند نادانان پیشی می گیرند .
- ۶۹- علم ثروت دانای بی چیز است
- ۷۰- ثروتمندان بواسطه نادانی فاقد ثروتند .
- ۷۱- شیرشکار خود را هنگام عبور از بین نمی برد .
- ۷۲- زن بواسطه ناتوانی خود بچیزهایی مایل میشود که مرد با توانائی
خود بآن دست نمی یابد .
- ۷۳- آزادی گرفتنی است نه بخشیدنی .
- ۷۴- استقلال با گفتار فراهم نمی شود .
- ۷۵- هوا خواه مرك در راه سعادت وطن با قهرمانی بشهادت میرسد
یا زندگانی شرافتمندانه ای بدست می آورد .
- ۷۶- آنکس که معتقد باشد زندگانی در این دنیا فانی است از هر دو
جهان محروم میشود .
- ۷۷- هر گاه دنیا بمرديك مرتبه احتياج داشته باشد بزن دو مرتبه
نیازمند است .

۷۹- سجع باتکلف مورد نفرت ذوق است و اگر طبیعی باشد تأثیر خوبی دارد .

۸۰- همشکل شدن مشکل ترین مشکلات است .

۸۱- اگر الفت و محبت زایل گردید عمل بی پایان نمیرسد و اگر اتحاد بوجود آید سستی فراهم نمیشود .

۸۲- انسانی که در زندگانی از پیدا کردن دوست محروم باشد مانند غریبی است که در خوابین دقایق از نجات خود مأیوس گردد .

۸۳- آنکس که در تجربه از استقامت و پافشاری ضرر به بیند سزاوار تر از دیگران است که عبرت میگیرند .

۸۴- اجزاء پراکنده بر اثر فشار بیکدیگر پیوند میشوند .

۸۵- بحران ایجاد همت میکند .

۸۶- فرار عاقل از نادان بهتر از غلبه بر آن است .

۸۷- فروشنده در و گوهر و فروشنده ذغال هر دو فروشنده هستند و فقط به نسبت فروش خود باهم اختلاف دارند .

۸۸- نادان زنده بمنزله مرده و عالم مرده زنده است

۸۹- چگونه میتوان ناتوان ترین حیواناتی را که بذکر خدا مشغولند از انسانی که منکر خداست ترجیح نداد (۱) .

۹۰- کسیکه کرم ناتوانی او را میخورد چگونه میتواند منکر خدا باشد .

۹۱- هرگاه انسان از اجرام آسمانی موعظه و پند نگیرد از یکمشت

استخوانهای پوسیده ای که در خاک نهفته است پند خواهد گرفت .

۱- گویند مرد فیلسوفی بیدار سید آمد و صحبت را بعقاید فلاسفه کشانید و گفت کتابهای زیادی از فلاسفه خوانده و باین نتیجه رسیده که خدائی نیست و تنها حیوان بخدا معتقد است پس از آنکه باوهای بسیاری گفت سید از فرط ناراحتی بسکوت گذرانید و رو ب حاضرین کرد و گفت بیائید باهم بیایچه برویم در آن باغچه انواع پرندگان و مرغان بودند که در بین آنها خروس ابلقی بزرگ و زیبایی دیده میشد که بطور متوالی از فریادش کلامه . الله . الله . بگوش میرسید و بطور آشکارا کلامه حق را ادا میکرد و خدا را صدا میزد سید وقتی آن صحنه را بمضار نشان داد آن مرد شرمند شد و خدا حافظی کرد و باغ را ترک گفت .

- ۹۴- اسراف در ثواب نشانه ورع و پاک‌ی است .
- ۹۳- پرهیزکار خدا را ستایش نمیکند نه بطمع بهشت یا از ترس و وحشت جهنم بلکه از آنجهت که خداوند را سزاوار و شایسته و مستحق عبارت و تقدیر میداند .
- ۹۴- گهواره دیکتا توری فرعونى مصر سیاست گاوى کشیده شد .
- ۹۵- کوچکترین صناعت نحویان مفید تر است از آنکه نهات در نحو فرو رفته و تحقیق کنند .
- ۹۶- جایگاه فقه سابقاً در سر و سینه بود و بعد تنزل کرد و بجبه و لباده تبدیل شد . هر تو خالی پر صداست .
- ۹۷- عمامه مانند برج و جبه مانند خرج .
- ۹۸- جمود فکری بعضی از عمامه بسر ها ضررش باسلام و مسلمانان زیاد تر است . مقصود از نحو وسیله ایست و نه اة آنرا موضوع و هدف قرار دادند
- ۹۹- آنکس که اصلاح خود عاجز باشد چگونه میتواند مصلح دیگران باشد .
- ۱۰۰- مظلوم اگر بوعده ظالم اعتماد کند از هر سلاح جنگی برایش مرك آور تر است .
- ۱۰۱- برای ملتى که یکساعت در جهاد برای مطالبه حق قیام کند و ناهش در تارىخ ثبت گردد بهتر از آن است که تاروز قیامت بذلت زندگانی نماید .
- ۱۰۲- اگر ملتى جز با حرف شکایت دیگری از ستمکاران نداشته باشد از چهار پایان گمراه تر میباشد .
- ۱۰۳- ملتى که بجا کم خود معرمانه سرزنش و علناً ستایش کند سزاوار زندگى نیست .
- ۱۰۴- ایمان و اطمینان عبارت از ستایش نسبت به پیشوایان دینى نیست .
- ۱۹۵- کتابخانه مقبره علوم است . علم زنده و در سینه مردم زنده است .
- ۱۰۶- بدترین روزگار وقتى است که نادان یاوه بیافد و دانا خاموش بنشیند .
- ۱۰۷- کسانی که مظلوم را یاری مى کنند شريك ظالم هستند .
- ۱۰۸- مظلوم زنده است گرچه بظاهر مرده باشد و ظالم مرده است

اگرچه زنده باشد .

۱۰۹- آئنهائی که رشته امور جامعه را در دست میگیرند بی نیاز از آئینه و کتاب صحیح تاریخ نیستند همان قسم که آئینه شخص را نشان میدهد تاریخ هم از زندگانی گذشتگان حکایت میکند .

۱۱۰- بسیاری از پدران سیمیرند تا فرزندان شان زنده شوند و اندکی از زندگی فرزندان خود عمر نمیکنند و عجله ای برای مردن نشان میدهد .

۱۱۱- اگر ابهت و احترام حاکم بر کرسی فرمانروائی از راه عدالت و فضائل نباشد بمسخرگی شبیه تراست تا حکومت .

۱۱۲- وقتی به بسیاری از بزرگان شرق برخورد کنید خواهید دید که همه آنها در فشار بندگی هستند و تنها با القاب و عناوین خود را حفظ نموده و آسمان و زمین زندان را برایشان بصورت بهشت برین در آورده است .

۱۱۳- هرگاه کسی زن را بخاطر فضیلتش شریک زندگانی خود نماید بهترین شریک و گواراترین زندگیرا داراست و اگر برای شهوترانی انتخاب نمود شریک مرك و هلاکت شده است .

۱۱۴- هیزم کش برای تجارت مفیدتر از حمال طلا برای احتکار است .

۱۱۵- عیب بزرگتران بزرگ است . تروسمی زشت ترین اخلاق بزرگان است .

۱۱۶- حجاب حقایق شهر یاران باندازه حجاب زنهاست .

۱۱۷- خردمند کسی است که آنچه از خوبی ها برای خود میخواهد در باره دیگران هم روا بدارد .

۱۱۸- نزدیکترین موارد منجش عدل قیاس بنفس است .

۱۱۹- دیانت مانع از آن است که آدمی در پرده بجیزی راضی شود .

۱۲۰- کسانیکه در برخورد با مردم نیرنگ و خدعه کنند روحشان ناپاک است .

۱۲۱- جوانی پلی است از دیوانگی که خردمندان هم ناگزیر از عبور آن هستند .

۱۲۲- حاذق ترین اطباء با همه طبابت خود وفات میکنند و حکیمان در تشخیص مسائل و قضایائی مانند بهشت و دوزخ عاجز میگردند و از خوبیها

بهره برده و از زشتی بدی میبینند .

۱۲۳ - خوشبختی در دنیا از نظر بشر کم شده است اگر کسی آنرا پیدا کرد کمتر میتواند بدنبال آن برود و گمان نمیرد که سعادت در این موجودات جهان فانی بدست آید .

۱۲۴ - بسا میشود که قناعت سبب خوشبختی میگردد حدود مشخص و شکل معینی ندارد بنابراین انسان در همه احوال مسرف است و بدین جهت در زندگی مردم افراطی اعتدالی دیده نمیشود .

۱۲۵ - انسان از همه چیز ناراضی است و کفران نعمت میکند و بهره هوی و هوس است دل میبندد و آنرا عبادت مینماید .

۱۲۶ - شکی نیست بزرگترین تجلیات حکیمانانه محافظت از فضائل هیئت متوسط میباشد و بین آنها ناقص بنظر میرسد .

۱۲۷ - تشکیل احزاب سیاسی بهترین درمان است ولی غالباً در شرق بدترین دردهاست در شرق احزاب تشکیل میگردند و مرام و هدفهای عالیه برای خود در نظر میگیرند و مردم هم کمک هائی بحزب نموده با علاقمندی وارد حزب میشوند ولی در آخر کار همه دشمن میگردند يك قاضی در بهشت و دو قاضی در جهنم هستند .

۱۲۸ - هرگاه حاکم در قضاوت خود انصاف نداشته باشد سزاوارتر است تا بر مکران حکومت نمایند نه بر آدم ها .

۱۲۹ - قاضی که ظلم کند چگونه روا باشد که مظلوم متألم نشود .

۱۳۰ - انصاف قاضی بیش از انصاف متقاضی لازم است . شمشیر برهنه ای که انسان را باره میکند اگر در هنگام صلح وسیله تهدید بجنبك باشد دلیل ترس در هنگام کشتار است .

۱۳۱ - اگر فرمانده صبوری با ثبات قدم در پیشاپیش لشکریان بسوی مرك بشتابد فکر فرار در آنها بوجود نیاید و فرمانده از لحاظ کار فرمانده است نه از نظر اوامر و گفتار .

۱۳۲ - امیر با کردار نيك خود بهتر از امیر با ثروت است .

۱۳۳ - ادیب در شرق هنگامی زندگی مرده است و پس از مرك زنده میشود .

۱۳۴- ادیبان در زندگانی بی نواترین فقرا هستند ولی پس از مرگ در یادبودها و جشن‌ها از اغنیا بشمار می‌روند.

۳۵- غرب با علم و عمل نه‌مستی بوجود آورم و شرق با جهل و سستی از بین رفت.

۱۳۶- تقلید بچیز مفیدی که منفعتش ثابت شده باشد بهتر از عادت بقیدی است که مضراتش بشوب رسیده باشد.

۱۳۷- میوه خرد بدست نمی‌آید مگر آنکه از قیودات پیوده رهایی یابد.

۱۳۸- کسیکه کور کورانه بگوید دیانت آدم‌پرا بسوی مشکلات میکشاند و مضراتش بیشتر از منافع آن است دروغ‌گواست.

۱۳۹- زبان چشم باز بیشتر از کوری است.

۱۴۰- چه بسا کورانی که نابغه شدند و مورد حسادت چشم داران قرار گرفتند و چه بسا گنگ‌هائی که با اشارات خود نصیح‌ترین مطالب را بیان میکنند و کلمات را می‌بلعند.

۱۴۱- هیئت‌های اجتماع که بر مردم حکومت دارند یا ندارند مرکب از افرادی هستند که لازم است رعایت هم جنسی و شکلی خود را بنمایند و گرنه آمیزش آنها منجر بفساد میشود.

۱۴۲- حنظل بارشیرین ندهد.

۱۴۳- آنکس که ظاهراً در بین مردم کج سلیقه است زبانش کمتر از کسی است که متظاهر بتوانائی و استقامت مینماید.

۱۴۴- کسیکه گمان میکند میتواند مردم را فریب بدهد خودش از اول گول خورده است کور گمان نمیکند که همه مردم بدون چشم و نابینا هستند.

۱۴۵- اگر زراعت و تجارت نباشد اسراف اغنیا و افراط کاریهای بزرگان از کجا میشود.

۱۴۶- موقعیت کشاورزان و هنرمندان در تمدن بشری مفیدتر از مقام بزرگان است.

۱۴۷- دانش مغز و پوستی دارد آنکس که آشنا به پوست شد در دریای غرور غرق میشود.

۱۴۸- مغرور تنها از خود راضی است و از آنچه میکويد و انجام میدهد

رضایت دارد

۱۴۹- مبتدی در علوم اولیه گمان میکند که تعبیری پیدا کرد و بانتهای دانش رسید.

۱۵۰- راسخ محقق معتقد است که هنوز در آغاز علوم میباشد.

۱۵۱- کسی که مال بدست آورد درهمه جانمایش میدهد و کسی که علم بدست آورد بهمه میآموزد.

۱۵۲- ادب و احترام در خور علماء و متعلمین است که سخن مخالف را قطع نکنند.

۱۵۳- اگر آدمی با خود حساب کند و همان قسم هم بادیگران حساب کند خطایش کمتر و نزدیکتر به کمال است.

۱۵۴- از شگفتی های طبیعت انسانی آن است که هنگامی که بچیزی رضایت داد هر زشتی را نیک پندارد و مشکل را آسان داند و اگر غضبناک شد بر عکس خوب را بد و آسان را مشکل تصور نماید

۱۵۵- هرگاه آدمی ساعات خشمناکی را با ساعات رضایت پیوند و ربط دهد آدم متوسطی است و به فضیلت میرسد.

۱۵۶- مقید شدن بقل و زنجیر بدتر از مقید شدن بافکار پر از اوهام است.

۱۵۷- خرد و عالم هنر و ابداع شریف ترین مخلوق است.

۱۵۸- تنهاوهم و جن او را از کار باز میدارد و چن چیزی است که نیست را موجود تصور مینماید و نزدیک را دور میندازد.

۱۵۹- تمام عناصر موجود در این جهان در مقابل عقل مطلبی انسانی خاضع هستند.

۱۶۰- هرچه که امروز در طب و صنعت محال میدانند در آینده ممکن میگردد.

۱۶۱- شرکت شرك است اگر دیگری را شکار نکنند همدیگر را شکار مینمایند

۱۶۲- وقتی حقیقت ثابت شد بر اوهام غلبه میکند.

۱۶۳- مصلح و پیشوا فرار نمیکند و از آزار لایمان متزلزل نیگردد
زندان ستمکاران برای مصلح (ریاضت) است و تبعیدش (سیاحت) و کشتارش (شهادت) که آنهم از بالاترین مراتب بشمار میرود.

- ۱۶۴ - میانجیگر در نزاع های زنانه زندگانی را تلخ میکند .
- ۱۶۵ - عادل ترین قضاة درد نیاعاجز است که بتواند رضایت دومتخاصم را که بغضات مردی یا چیزی نزاع دارند فراهم سازد .
- ۱۶۶ - خردمند ترین پدران فرزندان خود را بعد از ازدواج در خانه خود نگاه نمیدارند و بجایش بدیدار فرزندان خود میروند .
- ۱۶۷ - مادر کوشش دارد بعد از ازدواج فرزند خود را خوشبخت سازد چه شوهرش را در دوزخ تصور کند .
- ۱۶۸ - کمتر مردی است که آسایش و خوشی را در غیر از زن بداند و همچنین نادر است کسی بدبختی خود را از زنان بداند .
- ۱۶۹ - نزدیک ترین راه در این است که گفته شود در باره زنان و آنچه را که در مورد اولاد گفته اند وجود آنان درد و درد آنان هم زحمت است .
- ۱۷۰ - شرقیان از کجروی گریهای حکام منحرف میشوند و با استقامت فرماندهان خود پا برجامیگردند .
- ۱۷۱ - درست نیست که گفته شود بتناسب آنچه هستید حکومت دارید بلکه حق این است گفته شود مانند حکومتی که دارید میباشید .
- ۱۷۲ - نشر افکار زشت مسری است به شخص مستقیم نیز سرایت میکند .
- ۱۷۳ - تعریف کردن حدود عفت و نهایت و آغاز آن مشکل است چه مرد عقیف ممکن است از هزار دینار صرف نظر نماید ولی از کجا معلوم است که از ملیون دینار بگذرد .
- ۱۷۴ - نخستین صفتی که رفیق انسانی میشود طمع است که نمیتوان برای آن حدی قائل شد و تنها قناعت سبب آسودگی میشود .
- ۱۷۵ - اگر بشود گفت که بآنچه را که دارد کافی میدانند و آنچه را که ندارد طمع نمیورزد ولی کسی چنین عملی نمیکند .
- ۱۷۶ - عرب دریابانها و دشتهامیدان وسیعی دارد ولی در تمدن شهرها با فشار و تنگدستی و زحمت میگذرانند .
- ۱۷۷ - از قیاس استفاده کن و مردم را کنار بگذار دانشمندان حق ندارند که سماعی و قیاس را از یکدیگر منع نمایند . اگر قرار شود با سماعی منحرف شوند چرا جایز نباشد با قیاس کج شوند .
- ۱۷۸ - گاهی دانش در جوانان است ولی تجربه تنها در پیر -

مردان است

۱۷۹- باعدل و مساوات ملائمت و مدارا و باثربت و خود فروشی نفرت و دشمنی حکم فرما میگردد.

۱۸۰- در گذشتگان مجتهد کم نبود و بعدها هم زیاد نشد (۱)

۱۸۱- بیشتر دواها و بیماریها نزد اکثر مردم نعمت بشمار نمیروند بالاخره برتری از هر نعمتی عافیت است. (۲)

۱- علمای سلف و ائمه هر يك بدستور حضرت رسول ص که میفرمود از راه تحقیق و نظر در جماعات و نقل روایت صحیح از ثقات و رواة مردم را بیدار کنند ولی معصمین و مشایخ نادان امروزی را میبینیم که حملاتی میکنند و حرام را حلال و حلال را حرام میپندارند بدون آنکه دلیلی بر آن داشته باشند و غافلند از اینکه حضرت رسول تحریم را در آیه (یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله) میدانند.

در یکی از روزهای پدر مرد معصمی دیده شد که باقیافه و هیكل مخدوصی يك فرنگی مآب را در نزد يك جامع سلیمانیة در اسلامبول بیاد مسخره گرفته و میگوید آیا این پیراهن حرام و کفر نیست ؟ چه اینها از کارخانه کفار میباشند.

جمال الدین گفت بیش از این طاقت نیاوردم و نزد شیخ نادان شتافتم و گفتم ای شیخ این عمامه وجهه و عمامه من هم از کار فرنگستان است. اول عمامه خود را بردار وجهه ات را بدور افکن پس از آن بدیگران پرواز. امتثال این گونه آخوندان نادان بسیارند. لاحول و لا قوة الا بالله

۲- سید میگفت در مقدمه امراض نفسانی مرض جمع اموال است چه فراهم کننده اموال زحمت زیاد میکند و خود را بخطر و مهلكه هائی میاندازد و برای جمع آوری ثروت پست ترین وسیله هارا بکار میبندد تا گنجی فراهم نماید وجهه بسا به بیماریهای گرفتار میشود که توانائی خوردن غذای لذیذ را ندارد و یا بدرد سر شدیدی مبتلا میگردد که ناچار بچیز های ساده اکتفا میکند.

دردها در فراهم آوردن مال و گنجینه ثروت میکوشند بگمان آنکه به نعمت بزرگی دست یافته اند در حالیکه ثروت و مال باعث نابودی صاحب سال میشود.

همین گفته در فرزند هم صدق میکند یعنی پدر و مادر در تربیت فرزند راحت و آسایش خود را از دست میدهد و هر مشکل و زحمتی را بخاطر آنان تحمل مینماید و اگر برهنه اند آنرا بپوشانند و با گر سنه اند سیرشان میسازند اگر بیدارند خوابش مینمایند و وقتی بزرگ شدند سخت است که بدانند پدر و مادری را همراه دارند و چرا عمرشان طولانی شده است. آنچه در دل دارند خداهم درباره آنان همان را روا میدارد.

۱۹ - درباره قضا و قدر

سید درباره قضا و قدر چنین میگوید :

بعضی از عقاید فردی از افکار فرد سرچشمه میگیرد ولی در کردار خارجی اثر آن از خوب و بد تشخیص داده میشود یا در نفس اثر خود را باقی میگذارد . بعضی از اصول خیر یا قواعدی از کمال که بر نفس عارض میشود نتیجه تعلیم و تربیت یا تبلیغ شریعت است، گاهی شنونده با اشتباه می افتد و حقیقت و مجاز را درک نمیکند .

از اینجا عقاید باطله و صفات پست ظاهر میشود و تشخیص آن از عقاید صحیح و حقایق منطبق با واقع به تشخیص عقل میباشد و در این حالت تغییرات نفس و اختلاف اثرات ناشی از عقاید فاسد و بدبینی و بد نفسی و خبث طینت و تربیت غلط حاصل میگردد و گروهی از مردم بدون توجه به علم و عقیده تصور میکنند پیدایش این معتقدات مولود اصول خیر است .

از این رو بکردار خویش مغرور گردیده و روی همین قاعده و انحراف در فهم و تبادل رأی نسبت با اصول و ادیان مولود بدعت هائی است که در دین وارد ساختند ولی حقیقت این است که اینگونه انحرافات تابع بدعت و منشاء بروز فساد و قبايح کردار میباشد تا آنجا نیکه مقتضی و رسوائی برایشان بیار میآورد و در نتیجه براهی گام مینهند که عاقبت آن جز فلاکت و نیستی نخواهد بود .

گروهی از مردم هم بادیدن اینگونه کردارهای زشت و افکار و عقاید فاسد ادیان و عقاید حق را مورد طعن و لطم قرار میدهند و بتظاهرات و اعمال ننگین افرادی را که منتسب بدین هستند استناد می کنند .

یکی از اینگونه اصول و عقاید ، عقیده بقضا و قدر است که دستخوش تمایلات واقع گردیده مفاهیم مختلفی پیدا کرده در صورتیکه قضا و قدر در دیانت اسلام از اصول حق و مسلم و غیر قابل انکار است و بسیاری از مردم در اشتباه افتاده اند و حتی ملل غرب هم بخطا رفته اند و گمان کرده اند که قضا و قدر مولود نفوس اجتماع است و اراده و قدرت و حکمت خدا را در آن دخالت نداده اند این دسته از مردم دارای فکری ضعیف و افکاری سخیف

هستند و بعنوان آنکه مقدرات چنین حکم میکنند تنبلی و تن پروری را پیشه نموده بمرور زمان دچار فقر و فاقه گردیده‌اند.

چنانچه در جنگ و مبارزات سیاسی سایر امم شکست خورده و بر اثر شکست با فساد اخلاق رو برو شده‌اند و دروغ و نفاق و خیانت و حقد و حسد و بغض و کینه آنها را به پریشانی و زبونی و انحطاط اخلاقی کشانید.

بقدری مسلمین از درك سعادت و حقیقت قضا و قدر محروم مانده و بزندگانی نكبت باری که حاصل آن جز خوردن و خوابیدن و آشامیدن و گوشه گیری است خو گرفته‌اند که حتی نفع و ضرر خود را تشخیص نمیدهند، و از نظر زندگی معنوی و فضیلت روحانی نفس سردی هم از آنان برنمیآید و باندازه‌ای انحطاط اخلاقی و ضعف جسمی و روحی پیدا کردند که اگر بیکمی از برادران اسلامی آنان ضرر جانی یا مالی وارد آید قدرت جلو گیری و جبران آن ضرر را ندارند.

این دایره را بزرگتر کنید و از افراد و اجتماع هر جامعه‌ای که آنچه بسرشان آمد و تن برضا دادند و مستعد قبول هر حادثه شدند نه تنها در هر مرتبه به فطرت و توقف باقی ماندند بلکه آقدر در سراچه طبیعت و تن پروری و درویشی ماندند تا ملیت اجتماعی آنها متلاشی شد و دسته دسته در لهو و لعب و تبعیت از هوای نفس و شهوترانی گذرانیدند غافل از آنکه یکسلسله فرائض و وظائف فردی و اجتماعی برعهده آنها هست که باید بکایک آنها بمورد اجرا بگذارند و هیچکس نمیتواند تن از زیر بار وظیفه خالصی کند این مردم عمر عزیز خود را در بطالت و اموال گرانمایه خود را در راه شهوات و اسراف و تبذیر صرف می‌نمایند و نفاقاتی و موقوفاتی که باید هر يك از آنها صرف کارهای اساسی و عمران و اصلاحاتی که جامعه را تضمین نماید مشتهیات نفسانی کردند تا بجائی رسید که ملت را مخدول و منقور نموده و بیکلی از تشخیص مصالح خویش بی بهره مانده‌اند حتی بین دوامیر یا دوفرمانفرما اختلاف و تناقضی بوجود آمد که سر نوشت جامعه را به بدبختی و خواری کشانید و در همین هنگام بود که بیگانگان از فرصت استفاده نموده و با سستی وضعی که در کلیه مظاهر زندگی آنان مشاهده کردند بجنك آنان بر خاستند.

افراد و جمعیت‌ها از جبن و ترس خویش روحیه خود را باختند و قدرت

تماس با دشمن را نداشتند و در خانه‌ها نشستند و در بروی خود بستند تا دشمن ترانست با عزت و شوکت بر آنان چیره گردید قدرت و اقتدار همسایگان هم مولود اجرای احکام و اطاعت از شریعت آنها بوده که با قدرت و فضیلت و شهامت و شجاعت آنها را برانگیخت تا تفوق خود را بر ملت های منحلث ثابت کردند .

آنها دیدند که در این ملت و جمعیت ها چه كوچك و بزرگ قدرت مبارزه وجود ندارد تا پنهان با آشكارا برای حفظ ملیت و شئون دینی خود قیام کنند و همتی بخرج داده فداکاری نمایند و حقیقت را مجاز نشان دهند لذا زورمندان بیگانه بر آنها تسلط یافتند .

این صفات در مسلمانان در طول زمان پیدا شد و گمان میکردند که منشاء این همه تحولات و حوادث در باره اعتقاد بقضا و قدر گردیده است تا تمام مهمات امور را بر اساس قدرت الهیه بر گذار و خود را فاقد هر گونه وظیفه ای بدانند البته این عقیده بیچوجه درست نبوده و نیست و عزت و قدرت از او بوجود نمی آید از اینرو نمی توانند در راه حق و دفاع از حقیقت و جلوگیری از تجاوز و تعدی قدمی بردارند و چون لیاقت تقویت پیشوایان و شرف نهضت پیشوایان خود نداشتند نفوس آنها و طبیعتشان رو بزوال و فنا نهاد و بعضی از این دسته مردم نیز با برخی دیگر به ستیزه و جنگ برخاستند و در خدمت اجانب قرار گرفتند .

بدلیل آنکه فرنگی ها فرقی مابین اعتقاد بقضا و قدر با اعتقاد بذهب جبری و قائلین باینکه انسان در تمام کارها مجبور محض است نمی گذاردند و گمان میکردند مسلمانان با اعتقاد بقضا و قدر ریشه وجودشان در هوا معلق و دستخوش تند باد حوادث خواهد بود !!

چگونه میشود ملتی اراده و استقلال رأی خود را از دست بدهد و در گرفتار و حرکت و وسکون اختیاری نداشته باشد و تمام این قوارا بجبر و حرکت ربط دهد .

شکی نیست تعطیل قوا و غرائز طبیعی میوه مطلوبی بدست نمیدهد و این قوائی که در انسان بودیعت سپرده شده و دارای اینهمه مدرکات میباشد برای کشاندن انسان بسوی کار و عمل و کسب و کار و جنبش است تا به نتیجه مثبت برسد و میوه شیرین دهد و گرنه این تحولات از عالم وجود بیه

نیستی میگرداید .

ملت غرب گمان میکردند این طرز تفکرها ناشی از مذهب اسلام است در صورتیکه ملل شرق بر اثر ضعف عقل دچار چنین سرنوشتی گردیده . من بیمی ندارم که این عقاید دروغ و باطل و این گمان خطا و غلط را که افترا به خدا و پیغمبر و مسلمانان است . تکذیب کنم .

ممکن نیست که مسلمانی پیدا شود این نظریه را قبول نماید و در اینموقع از زمان خواه سنی یا شیعه یا زیدی . اسمعیلی . وهابی - خارجی مذهب جبر را مذهب درستی دانسته و عقیده داشته باشد و آدمی را مسلوب الاختیار بداند ؟

تمام طوایف مسلمان معتقدند که جزا برای کارهای اختیاری است و از این جهت بکسب نامیده میشود و مناظر ثواب و عقاب پیش همه فرق و بحساب آنان امری اختیاری است نه اجباری بنا بر این خود را در برابر اوامر الهی و نواهی آسمانی مطیع میدانند و دعوت بهر خیری نشانه اختیار میباشد نه اجبار و تکلیف شرعی که مبتنی بر حکم عدالت است خود نوعی از اختیار محسوب میگردد .

آری ما بین مسلمانان طایفه ای هستند که به جبری نامیده میشوند و بر این عقیده اند که آدمی در تمام کارهای خود ناچار بوده و اختیاری ندارد و این فرقه گمان کردند فرقی بین حرکت شخصی از قبیل خوردن و آشامیدن و بین حرکت سردی بگرمی نیست ، سایر فرق این طایفه را که با نزاع و سفسطه و فساد عقیده پیدا اند مورد شماتت قرار داده و مبارزات کلامی و بحث نموده آنها را از نظر عقیده مغلوب و مضمحل ساخته اند و در اواخر قرن چهارم هجری بود که دیگر اثری از اصول جبری باقی نماند و باید دانست اعتقاد بقضا و قدر غیر از اعتقاد بجبر است که این دسته روی توهم بآن گرویده اند اعتقاد بقضا دلیل قاطعی برای رشد عقلی بشمار میرود و تأیید میکند که فطرت و اندیشه پاک بحقایق این نکته که هر حادثی مقرون بزمان و مبتنی بیک سلسله علل و اسباب است و هر چه که گذشته در زیر فرمان نظام کل محکوم تأثیر کائنات بوده و بتقدیر عزیز علیم تعبیر شده و اراده انسان حلقه های این سلسله وجود است .

اراده‌ای هم نیست مگر اثری از آثار ادراك و ادراك هم انفعال نفس میباشد که بآن عارض میگردد چه حواس و شعور در فطرت انسان بودیعت نهاده شده احتیاجات آدمی از ظواهر کائنات بر فکر و اراده راه پیدامیکنند و هیچ ابلهی نمیتواند این حقیقت را انکار کند تاچه رسد که مرد خردمندی باشد. مبدأ این اسباب که در ظاهر دیده میشود بدست مدبر کون اعظم است که تمام موجودات را از نیستی بهستی آورد و بر طبق حکمت و مصلحت خود آنها را حادث و تابع اراده حرکات افلاك قرار داد و این حقیقت را در دایره کوچک عالم وجود یعنی انسان بجریان انداخت و بنام جزا و پاداش در حرکت های اختیاری قرار داد.

هر گاه فرض کنیم نابخردی گمراه اعتراف بوجود صانع کرد و ولی تأثیر گردش طبیعت و حوادث زمان و مکان را در اراده بشر دخالت نداد آیا میتواند انسان را از قدرت نفس و ازسنت سنیه عالم وجود خارج نماید. این امر حقیقتی است که طلاب حقایق و سالکان راه حق و واصلان علماء و بعضی از حکیمان فرنگ هم بدان اعتراف نموده اند و در اینجا مورد بحث ما نیست تا سخن بدرازا بکشد.

در تاریخ عمومی علمی بالا تر از روایات است که علماء در آن بحث نموده وسیر ترقی و انحطاط ملل را مورد توجه قرار داده و علل صعود و یا هبوط و طبایع و بروز حوادث بزرگ و خواص سوانح و انقلابات را از تغییر و تبدیل عادات و اخلاق و افکار و خصایص احساسات باطنی و وجدانی و آنچه را که تابع تحول امم بوده بادولت هارا بوجود آورده و نابودشان ساخته معلول یکسلسله اسباب و علت ها میدانند که در عالم وجود داشته و این فنون را در ردیف فنون ادبی قرار داده اند، فایده بحث این فن روی اصل اعتقاد بقضا و قدر بوده و قوای بشر را قبضه قدرت مدبر کائنات میدانند و آن قدرت که حوادث را بوجود آورده با اعتراف بشر در قدرت خود مستقل میباشد (۱)

۱ - چون بشر بموجب نص آیه قرآن «وجعلنا فی الارض....» خلیفه و نایب و نماینده اتم و اکمل پروردگار است و تمام قوا و صفات جلال و جمال حق در این اعجوبه خلقت که مقام خلافت الهی را یافته بودیعت سپرده و باید در عالم طبیعت دنیا برعهه بروز برسد بدین جهت همان اختیار و قدرت را مستقلاً به بشر عنایت فرموده است.

تا در تحولات اجتماعی مجد و عظمت خود را از دست ندهد اعتقاد بقضا و قدر اگر از توهم عقیده زشت جبر خارج شد و قدم بعرضه شجاعت و شهامت عمل گذاشت آنوقت بر توسن مراد فرمانروائی دست خواهد یافت و عقاید فاسد و قلوب سیاه و قلم‌های خشك و توهمات باطل و تلخی مرور زمان را در خود تحلیل خواهد نمود همین اعتقاد است که طبایع ملت را بر نیات اعمال مستقر میدارد و مکاره محتمله وارده را ارزشی نمیدهد. بلکه لباس فاخری از جود و سخاوت و شهامت و شجاعت می‌پوشد و قیام میکند و تمام افراد را دعوت بعزت و بزرگواری کرده و ارواح را از تخیلات ورکود و جمود بیرون می‌آورد و در راه حق بیک سلسله عقاید محکم توجه مینماید و بفرمان حق و تأیید و نصرت پروردگار و برای تحصیل رزق اقدام بکسب و کاری کند تا آنکه بر مرك تدریجی فائق آید و برای دفاع از حق و کلمه حق و مفهوم حقیقی است و ملت را بجامه نشان دهد و آنچه خدا واجب فرمود بر مردم عرضه دارد تا از زبونی و خواری بیرون آیند و از اتفاق مال برای تحصیل عزت و حقیقت تترسند و از بیم فقر دچار وهم نشوند و مبانی مجد و عظمت الهی و ادامه اصول اجتماعی و تحکیم آن بکوشند. مسلمانان باین عقیده مدهوح و پسندیده که آمیخته بفضیلت است معتقد بوده و خدا در آیات خود فرموده «الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ايمانا وقالوا حسبنا الله ونعم الوكيل. فانقلبوا بنعمته من الله وفصل لهم بـمسهم سوء» با این فرمان خارج شدند و برکشورها و اقطار جهان حمله نمودند و فتوحات متوالی و سلطه قدرت دینی خود را در تمام دنیا بسط دادند بطوریکه هر کجاست وارد می شدند عقول آن مردم متحیر و خرد مندان باندیشه فرو می‌رفتند.

مسلمان در وعده های خود راستگو است زیرا پیامبر دروغگو نبوده و چیز عبثی نفرموده و مردم را براه راست هدایت و راهنمایی فرمود.

آیاتش که از آسمان بزمین نازل شده تغییری پیدا نکرده و هیچیک از احکام از بین نرفته.

خدا باطل را نفرستاد و بعداً هم نمی‌فرستد. خداوند میفرماید:

«ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادى الصالحون» و «والله العزّة والرسولہ وللمؤمنین» و کانت حقاً علینا نصر المؤمنین» و «دین الحق لیظهره علی الدین کلّه و کفی بالله شهیداً» اینهارا خداوند در آیات محکم خود وعده داد و تبدیلی پیدا نمی کند و قابل تأویل هم نیست مگر آنکه راه را گم کند و کلمات را تحریف نمایند و اینها را بامت مرده وعده داده است و خداوند جز وعده نصرت و عزت و اعلای کلمه وعده ای نداد و تا روز قیامت نیز راه را معین فرموده است .

برای عظمت زمانی معین نکرد و برای عزت حدی قائل نشد این ملتی که خداوند آنها را از جمعیت اندکی بوجود آورد و مقام بلندی برایشان فراهم آورد و اقداماتشان را در کوه های بلند ثبت کرد و با عظمتی آنان را سر بلند نمود بآنان هیبت داد و دلها را برعب انداخت و هر ذیروحی از ظهورشان بهراس افتاد و هر عقلی از پیدایش آف در شکفتی ماند و مردم از این جهت هدایت شدند و گفتند مردی که با خدا باشند خداوند هم بآنان خواهد بود . دسته ای بیاری خدا برخواستند و بکتاب خدا هدایت گردیدند و خدا هم یاری نمود .

این ملت مردمی بودند که در آغاز کار فاقد ذخائر و مهمات و اسلحه بودند و کشتار آنان معدود بود ولی بالاخره صفوف ملت ها را درهم شکستند و بیدار آنان شتافتند .

برجها و خندق های مجوسان مانع پیشرفت مسلمانان نشد ، قلعه ها و سنگرهای رومیان مانع پیشرفت جوانان و دشواری راهشان نگردید و اختلافات آب و هوا تأثیر نکرد ، هیبت ثروت و شکوه و جلال شهریاران و عظمت کاخ ها و تنوع صنعت احکام و قوانین ، نظام شرایع و سنگینی آنها و فنون سیاسی ملل هیچکدام مانع پیشرفت مسلمانان نشد .

بیدار کفران شتافتند و امورشان را بی اهمیت شمردند و در نظر کسی نیامد که اینان مردم اندکی هستند .

ارکان دول بزرگ را مترازل ساختند و الهامی آنان را از لوحه مجدو عظمت پاک نمودند و در اذهان عمومی هیچانی ایجاد کردند و در آن شورش ملت های کوچک را برای بزانو در آوردن ملت های بزرگ عامل مهمی بشمار آوردند و باین وسیله عقاید دینی خود را در دلها جای دادند و بارعات اصول و اوامر دینی و عادات و شرایع ملل را شیفته خویش ساختند و با همه ناتوانی بچنان عظمتی نایل گردیدند که هیچ ملتی بپایه آن نرسید ، آری ملتی که با خداوند عهد و پیمان نموده بود موفق شد و پاداش آنرا که تحصیل عظمت در دنیا و سعادت آخرت بود بدست آورد .

این ملت امروز تقریباً در حدود چهارصد ملیون و وسعت اراضی آن از اتلانتیک تا اواسط چین میباشد که خاک آنها خوب و حاصل خیز و پر ثروت است باین وصف مشاهده می کنیم که دیار اسلامی خراب و اموال مسلمانان را گرفته و از طرفی بیگانگان بر آن غلبه پیدا کردند ، در نتیجه از هم متلاشی و در میان ملت ها تقسیم شدند و کشور اسلامی در چنین وضعی قطعه قطعه و و شهرهایش تجزیه گردید .

دیگر نه چیزی باقی گذاشتند و نه امری اجراء میشود بطوریکه هر روز گرفتاری و آلودگی های بزرگان قوم بیشتر و عرصه زندگی برایشان تنگ تر میشود و باندازه ای دچار ناملازمات و پربشانی شده اند که ترسانان از امیدشان بیشتر است ، ملتی که روزگاری با آنها عظمت و بزرگی حکومت میکرد اکنون برای ادامه حیات خود جزیه میدهند و بزرگان اسلامی نیز بخاطر حفظ بقاء قدرت خویش بدول بیگانه توسل میجویند این چه مصیبت و کار زشتی است ؟ آیا اینها بلائی نیست که نازل شده باشد ؟ علل این سقوط و انحطاط از چیست ؟!

آیا میتوان تصور نمود که وعده های الهی فراموش شده است (معاذ الله) .

آیا از رحمت الهی مأیوس گردیدند و گمان می برند بما دروغ گفته شده است (نمود بالله) ؟ آیا تا کیداتی که در باره نصرت مسلمانان شده تردید و شک می هست ؟ (هرگز) و چنین چیزی هرگز صحیح نخواهد بود .

بلکه بر ما است که بخود آئیم و خود را سرزنش و ملامت کنیم نه دیگران را چه خداوند بزرگ از نظر حصول بآرزوها و سیر تکامل راه و روشی را بما نمود که باید از آن پیروی کرد .

(ولن تجد لسنة الله تبديلا) خداوند بزرگ هیچ ملتی را از اوج بزرگی و عظمت به پستی و ذلت نمیکشاند و نام آنها را از اوج وجود پاك نمیکند مگر آنکه از دستورات الهی سر پیچی نموده و اوامر آن را که بر اساس حکمت و بلاغت است ندیده بگیرد .

پروردگار بزرگ هیچ ملتی را از نعمت آسایش و راحت زندگی و عزت و قدرت محروم نمیسازد مگر آن ملت چراغ عقل و فکر را بکناری گذارد و نتواند بادیدگان باز بکارهای ملل سابق نگاه کند و از آنها عبرت بگیرد که چگونه با اتخاذ روشهای غلط و انحراف بفلاکت و فنا کشیده شدند و در نتیجه بی احتیاطی و غفلت و دوری جستن از روشهای عادلانه و عدم رعایت اصول عقل و حکمت دچار چه سر نوشت نکبت باری گردیدند .

باری ملتی که در کارها راستی و استقامت نداشته و بجای سلامت نفس و عفت و حقیقت پای پند شهوت و غرض بشود و برای عظمت کلمه حق و اتحاد و اتفاق و برادری نتواند وظائف خود را بانجام برساند و بدنبال لذت آنی رفته و هوسهای باطل و روشهای غلط را پیروی نماید چنین افکار سخیف و اراده های ضعیف همواره محکوم بوده و آدمی را بسوی مرگ میکشاند و خداوند آنان را گناهکار میدانند و زندگیشان را آئینه عبرت دیگران قرار میدهد .

خداوند فضائل و ثبات و پایداری و عظمت را زینت ملتی نمود که بحق گرائیدند و نکبت و خواری را هم سزاوار ملتی دانست که قابلیت اجرای دستور الهی را نداشتند . این يك اصل کلی و دستور ثابتی است که بعلمت اختلافات بین ملل و فرقه ها تعاونی نیست .

حکمت و روش خداوند در ایجاد خلقت این است که عمرها را محدود و رزق و روزی تعیین نماید ، بر ماست بسوی دلهای خود برگردیم و روش خود را بسنجیم و از نظر اخلاق و رفتار مدارك امتحانات خود را با دقت مطالعه کنیم و بوضع آنانی که قبل از ما ایمان آورده و بنگریم .

باید دید فقط توجه بروش گذشتگان باک نهاد اکتفا میکنند!
 آیا پیش از آنکه ما خود را تغییر بدهیم خداوند تغییرمان خواهد داد؟ هرگز.
 بلکه آنچه خداوند وعده داده تحقق می یابد در صورتیکه
 ما هم دست از تن بروری و کینه توزی برداریم و در اجرای امر الهی نزاع
 نکنیم و آنچه را هم که گذشتگان ما دوست داشته اند دوست بداریم و در این
 راه ترمز نکنیم.

بسیار عجیب است که با داشتن این همه جمعیت باز هم نیازمندیم و عزت
 و عظمت ما تبدیل بخواری شد و از بزرگی بسوی انحطاط کشیده شدیم و بی
 نیازی ما بصورت بینوائی و بزرگواری ما بحالت عودیت در آمد.

دریغ که جمعیت بسیاری که جامعه شرقیان را تشکیل میدهد در دفاع
 از وطن تلاش نمی کنند و برای اینکه بزندگی دنیا دلبستگی دارند راضی
 نیستند زیادی دارائی و مال خود را بخاطر حفظ عظمت اسلام مصرف نمایند
 و تصور می نمایند این زندگی برای آنان هزار سال دوام دارد و بهمین علت
 آنرا دوست دارند ولو اینکه خوراکشان خواری و ذلت و لباسشان فقر و
 مسکنت و جایگاهشان پست و ناچیز باشد!

اتحاد عموم شرقیان بخصوص مسلمانان از بین رفته و مردم کشور بصورت
 مردم غارت شد ای در آمده اند.

در شرق و در غرب چنین وضعی حکم فرماست و ممکن است روابط آنها
 با یکدیگر قطع گردد، نه به برادر خود توجهی دارند و نه بامور همسایه علاقه
 بخرج میدهند نه تنها بدیگران علاقه ای ندارند بلکه بشعائر دینی خود نیز بی
 اعتنا شدند و برای آن احترامی قائل نیستند.

از حوزه خود دفاع نمی کنند و گرامی نمیدانند که جان خود را فدا
 نمایند و اموال خویش را در راه آن بمصرف برسانند. لباس پرهیزکاران
 بتن کرده اند و بظاهر از خواست خداوند سخن بر زبان میآورند اما در باطن
 بدنبال چیزهای دیگر میروند!!

آیا شایسته است که پروردگار را بحرف عبادت کنند نه بقلب؟
 هرگاه با خوبی ها و روبرو شوند اطمینان پیدا می کنند و هرگاه به فتنه ای
 گرفتار شدند بخوبیشتن باز میگردند و در نتیجه در دنیا و آخرت زیان می بینند

پس از خداوند میخواهیم که مارا حمایت و برآه راست هدایت نماید « فهو حسبنا ونعم الوكيل » پدران ما وارواح نياكان ما از فرزندان ناخلف خود كله دارند و بزبان حال ميگويند : بفتوحات ما افتخار مي كنيد ولي از کشور خود دست كشيديد و گذشتيد و در اين راه چه خطرات و مهالك را تحمل نموديد ؟!

خجالت نكشيديد و اندوهگين نشديد و جنبشي و نهضتي برپا نكرديد و سنجي هم نكفتيد ؟!

برداري واستقامت مارا مي ستايد وشجاعت مارا كه همواره باتوكل بخدا وبه پيروي از روش حضرت رسول (ص) بوده است افتخار خودمي شماريد در صورتيكه شما در پيشگاه ارواح سرافكنده و شرمسار هستيد و از نظر اخلاق وصفات هيچگاه با ما نزديك نيستيد و از خدا دور شديده و ايمانتان كم شده و كمتر پيرو عقايد رسول الله (ص) بوده ايد ، افتخار مي كنيد كه ما باصول دين و يقين پاي بند بوده ايم و خود را ملزم باجراي احكام خدا دانسته و با رعايت آن روابط ملل اسلامي را برپايه محكمي استوار ساخته ايم . آري ، ما چنين بوديم ولي بشما چه مربوط است و براي شما جامعه اي در بين نيست .

مگر تنها بآداشتن عقیده دینی آنهم بدون عمل ، دینی باقی می ماند ؟ آشنائی ها ما بین شما از بین رفته وبصورت زنده ای از همدیگر دور گشتید ، دانشمندان شما كه باید پای بند بحفظ عقاید بوده و از نظر پیوند روابط و مناسبات جامعه و هدایت و راهنمایی مردم كوشش مجدانه نمایند زندگی خشك و بی روحی دارند ، عالم ترك از عالم حجاز خبر ندارد وعالم هند از شناسائی وشئون دانشمندان افغانی بی خبر ست .

همین قسم هم سایر علماء و دانشمندان ما در میان افراد جامعه قرار ندارند مگر برای انجام مقاصد معینی یاروی غرض !

در هیئت اجتماع شما وحدتی نیست بلکه نسبتی هم باهم ندارند و هر کسی خود را می بیند و دیگران را ندیده می پندارد ، گویا اجزاء منفصل و با عضو جدا شده ای هستند .

افتخار میکنند كه ما واجد صفات عالی و دارای عقل ، آزادی فكر ،

و وقار و فرو تنی و بلند همتی و صبر و برد باری و شجاعت بوده و همواره بخاطر تحصیل عظمت راستگویی و امانت و سلامت فسر و عفو و مروت و حمیت و عدالت و مهربانی را پیشه خود ساخته ایم و از بخل و حسد نیز دوری جسته و خداوند متعال نیز بر ما منت گذاشت که چنین بودیم و چنان کردیم.

ای نوادگان ما چرا بسیاری از شما بنادانی و حسد و تکبر و لهجاست و مسخرگی و نیرنگ و خیانت و دروغگوئی و نفاق مبتلا و گرفتار شدید .

آیا باین صفات زشت دوست دارید که غالب بشوید و تعجب می کنید چگونه املاک شمارا گرفتند و خوار شدید و در اینصورت چگونه میخواهید بما ضمیمه گردید درحالی که اخلاق و رفتار و روش شما باما تفاوت دارد و از هر جهت نیز مخالف عقیده ماست ، اینها نمونه ای از احساسات ارواح میباشد که از مناجات اجداد و نیاکان ما سرچشمه میگیرد و بواقعیت و صواب نزدیک بوده و حق و حقیقتی را دربر دارد .

ما چه دلیلی داریم خلف پدران خود باشیم ؟!

آیا میتوان باور کرد که هرگاه ما وارث اخلاق و فضائل عالی و بیرو

آثار آنها می شدیم بروش و سیره گذشتگان بی اعتنا باشیم ؟!

و اگر روش آنها را ادامه میدادیم و باخلاق آنها رفتار میکردیم ممکن بود باین آسانی میراث مارا از بین ببرند و کشورمان بتصرف بیگانگان در آید ؟! در چنین وضعی میتوانیم ادعا کنیم که وارث گذشتگان خویش باشیم ؟

دعای حقوق نوادگان درباره میراث اجداد در محکمہ جهان محتاج بدلائل و شواهدی است تا حکم آن صادر گردد و باید پیش از همه ثابت شود که ما بنور فضائل سلف آراسته هستیم و خود را نیز از هر جهت ملزم بر رعایت پیروی از اخلاق و روش و دستورات نیاکان خویش میدانیم و گفتار و کردار آنان را سرمشق خود قرار داده ایم .

امیدواریم که با ادای دلائل و شواهد موفق بشویم . دیگر اینهمه خواری که مارا گرفتار نموده بس است . بعد از این سخنان سید جمال الدین اندکی خاموش شد و گفت ، یکی از شگفتی هائی که مارا نیز دچار شگفتی مینماید این است می بینیم مسلمانان باید بحکم شریعت اسلامی و دستورات صریحی

که از جانب خدا نازل گردیده موظف بحفظ و نگهداری کشور خود هستند و تفاوتی بین دور و نزدیک قابل بشوند و از نظر اختلافات نژادی و ملی هم هر گونه امتیازی را لغو نمایند و همه مسلمانان مأمور اجرای چنین دستوراتی بوده و انجام آنها اختصاص بدسته معین و مشخصی ندارد .

گناهکار ترین مردم هم کسانی هستند که دست از حمایت کشور خویش برداشته و زیر قدرت بیگانگان قرار بگیرند و مرتکب چنین گناه بزرگی بشوند ، باید در راه حفظ و حراست کشور جان نثار کنند و هستی و دارائی خود را برای رفع مشکلات اسلامی صرف نمایند ، و بهیچوجه درباره کسانی که در هر حال درصدد غلبه هستند مدارا ننمایند و کشور را بخود اختصاص دهند . و بدانند که در هر شرایطی بر طبق دستورات شریعت اسلامی سرودی و تفوق مسلمانان بر مخالفان تأکید شده است .

هر گاه مسلمانان نتوانند تسلط و قدرت خود را حفظ و نگهداری نمایند واجب میگردد از آن سامان مهاجرت اختیار کنند .
 هر يك از مسلمانان هاتف غیبی را احساس می کنند که در دو طرف آنان قرار گرفته و در باره انجام احکام اسلامی بآنان ندا میدهد و این هاتف غیبی همان الهامات دینی است .

باینوصف می بینیم که اهل ایمان در این روزها گرفتار نادانی و غفلت هستند و آنچه را که برادران ما بدان دچار شدند متأثر نمیشوند و با آنکه می بینند در سراسر کشورهای اسلامی انقلابات و شورش های خونینی بوجود پیوسته است ابتدا متوجه درد های جامعه نیستند و در گرداب غفلت و نادانی دست و پا میزنند .

آری این ماجرای تیره بدبختی ها و حرکات سوء ادامه دارد و باید علل انحطاط را فهمید و جریبان آن واقف گردید و اگر همه عوامل را متذکر بشویم بدرازا میکشد . و باختصار اشاره نمودیم .

شکی نیست که افکار خردمندانه و عقاید دینی و سایر معلومات و مدرکات و وجدانیات سبب بروز کردار انسانی است ، و هر گاه نگاری که ادامه پیدا کند و در ذهن آدمی نقش بندد و تقویت گردد به ملکه و اخلاق تعبیر میشود و آثار ملکات و فضائل انسانی بروز میکند .

آری آدمی بفکر و عقیده بسته است که از آئینه عقل و نظر و مدرکات حواس سرچشمه میگیرد و تأثیر و انعکاس آن مییابد، درک هر واقعیتی از فکر حادث میشود و هر فکر در ذهن تداعی پیدا میکند و هر تداعی آدمی را بکوشش و امیدارد و آنگاه از عمل بفکر بر میگردد.

این حالات دور تسلسل دارد و تا زمانی که روح در تن است چنین فعل و انفعالاتی در فکر صورت میگیرد و هر رشته ای از آنها پایه دیگری خواهد بود «آخر فکر اول کار است»

در برادری و سایر نسبت های قرابت صورتی در عقل آدمی می ماند و اثری در اعتصابات ندارد مگر در موقع ضرورت و مقتضیاتی که بمنظور تأمین منافع خویشان و مردم پیش آید و باعث عصبانیت گردد و از زیان جلو گیری نماید، بعد از مدتی که فاتح گردید نسبت خویشاوندی در دل جای میگیرد و بقیه ایام تعاونی بوجود میآید و کمک فامیلی روح را شادمان مینماید و از مصیبت و زیان نسبت بهم متأثر میشوند و کم کم این احساسات بصورت وجدانیات تجلی می یابد، مانند احساس تشنگی و گرسنگی در بعضی ها مشاهدات بیک امر طبیعی تعبیر میشود و هر گاه موضوع حسب و نسب و بعد از ثبوت قرابت فامیلی فراموش شود دیگر از ضروریات زندگی نیست مگر آنکه مسجد دار و ابطی بر قرار گردد و تأکید در این باره بعمل آید یا آنکه صاحب نسب و حسب قدرت و مظاهری در غیر فامیل خود پیدا کند یا ضرورت ایجاب نماید آنگاه آثار حسب و نسب هم از بین میرود و فقط در ذهن باقی می ماند، یا در تاریخ و داستانها پیادگار خواهد ماند.

این است روابط نسبی که محکم ترین روابط در قراردادها و دستورات و سایر معتقدات اجتماعی است و در اجتماع انسانی تأثیر بسیاری دارد. هر گاه در نتیجه ضرورت اینگونه روابط ها موجداتی برای جریحه دار شدن عواطف فراهم آید و با در ذهن راه پیدا کند که روح آدمی را نیز مهیا سازد دیگر اثری ندارد و فقط در صورت عملی آماده میگردد و در هنگام یادآوری بخاطر خواهد آمد.

بعد از آنکه این اصول را دانستیم و باتدبیر دقت کردیم علت گوشه گیری

و بی‌عالی و سستی مسلمانان را خواهیم دانست و با آنکه از نظر حفظ دین استوار هستند بعلمت همین خصائل است که نسبت به برادران مسلمان خود کمک نمی‌کنند.

در صورتیکه باید مسلمانان در عقاید دینی خود ثابت تر از دیگران باشند چه آنکه بیشتر در جامعه مسلمانان بدون رعایت اصول دین و عدم پیروی از عقیده دینی که بمنظور جلب منافع اجتماعی و جلوگیری از زیان‌ها کمال اهمیت را دارد و لازمه آشنائی نیز حس و شعور است و بدینختانه فاقد آن میباشند با دامه این روش کارها برعکس شد و چیزی باقی نماند.

مگر قطع روابط و مناسبات در میان مردم و بروز جور و ستم و خرابی که آنهم شامل حال مسلمانان و دانشمندان اسلامی است، نفرت و دوری در بین دانشمندان و شهریاران و امیران در همه جا حکمفرما شده و تعجب آور نیست که چرا ترك باافغانیها و یاباسایر مسلمانان ارتباطی ندارد در میان عموم مسلمانان روابط قطع گردیده بطوریکه میتوان گفت که مردم دو شهر یادو طایفه هم باهمدیگر ارتباطی ندارند.

مگر در میان ملت‌هایی که نسبت بدیانت یکدیگر احساساتی نشان میدهند و پای بند معتقدات خویش بوده و گاهی همین علائق معنوی آنها را بهم مربوط میسازد و باین ترتیب کشورها و شهرها متفق میشوند و باهمدیگر آشنائی پیدا میکنند، گاهی هم اینگونه بر خوردها در موسم حج اتفاق میافتد و آدمی را غمگین و افسرده میسازد.

ملت اسلام ملت بزرگ و نیرومند و پاکی بود افسوس که عوارضی بر آن وارد آمد و اجزاء آنرا پاشیده ساخت در نتیجه هر جزئی از آنرا جدا دانستند و کم‌کم آثار انحلال و پاشیدگی در آن ظاهر گشت و ملت اسلامی را بسوی اضمحلال کشانید.

این ضعف و شکست در روابط اسلامی بر اثر ناموزونی مقام علم باخلافت پدید آمد و از زمان سلسله عباسیان یعنی بعد از مأمون و باخلافت او آغاز گردید بدون آنکه توجهی بمقام و شرافت علمی نموده و بدین و اجتهاد و فروغ آن آشنائی داشته باشند

چنانچه خلفای راشدین آنرا بکار بردند. بالاخره بر اثر بروز این

حوادث یعنی آغاز قرن سوم هجری فرقه ها بوجود آمد و چنان شکاف و انشعابی در مسلمانان پیدا شد که هیچیک از ادیان آنهمه پراکندگی را بخود ندید ، دردنباله آن نسبت بوحدت خلافت اختلافاتی پدید آمد و خلافت عباسی در بغداد و خلافت فاطمی در مصر و مغرب و امویان در اندلس تشکیل گردید ، ملت اسلام بحال تفرقه افتاد و خلافت از وظیفه شهریاری کوچکتر شد و در جامعه ابهت آن بکلی از بین رفت ، طالبان مقام سلطنت و شهریاری همه گونه وسایل فرمانروائی را با قدرت و شوکت فراهم ساختند و بهیچوجه توجه بشکوه مقام خلافت نمودند تا روز بهروز اختلافاتشان رو باافزایش گذاشت و روابط و مناسباتشان بابکدیگر قطع گردید .

تا آنکه چنگیزبان و تیموریان ظهور نمودند و در کشورهای اسلامی دست بقتل و غارت زدند و مسلمانان را خوار کردند و اتحاد اسلامی را برهم زدند و روابط شهریاران را نیز با دانشمندان پاره ساختند و هر کس بکار خود مشغول بود و از دیگران صرف نظر کرد .

گروه مسلمانان بجمعیت اندکی تبدیل گردید و مردم بصورت فرقه های مختلف درآمدند و هر فرقه ای ادعای شهریاری داشت یا مذهب جدیدی آوردند ولی عقایدی که آدمی را بوحدت و یگانگی نزدیک میکرد رو به ناتوانی نهاد و آنچه را که از صور ذهنی و درعالم خیال در خاطره ها باقی مانده آثاری از تأسف و تأثر است که در طول سال های متمادی و در اثر مصائب با آن مواجه میشوند و حسرت میخورند و این اندوه فقط برای مرده ها خوب است که نمی توانند جنبشی برپا کرده دفع آشوب و خطر نمایند .

بر دانشمندان است برای حق و رانت که شارع اسلام مزیتی برای آن قائل گردیده قیام کنند و برای چهاران شکست ها و محرومیت و ایجاد روابط دینی و رفع هر گونه اختلافات مذهبی نهضتی بوجود آورند و بر حسب دستورات دینی در راه اتفاق بکوشند و جلسات اتحادیه خود را در مساجد و مدارس تشکیل دهند تا هر مسجد و مدرسه ای مرکز همفکری و یگانگی بشود و هر یک از اتحادیه ها بصورت حلقه های زنجیری بهم پیوندند تا هر گاه یکی از آنها تکانی خورد همه آنها بحرکت بیایند ، باید دانشمندان و خطباء و پیشوایان اسلامی

مراکزی بمنظور سخن رانی و راهنمایی آنان در راه رفع اختلافات و برقراری اتحاد و یگانگی در تمام کشورهای جهان تهیه کنند و در کارهای عمومی و در کلیه شئون اجتماعی بسوی قرآن و احادیث آسمانی بروند و همه در يك جا گرد آیند و در يك نقطه از زمین مقدس جمع بشوند و شریفترین جاها (بیت الله حرام) را برای کسب عظمت خود و حفظ دین اسلام انتخاب کنند و از گردن بدخواهان در امان باشند و حوائج ملت را در هنگام بروز حوادث و دخالت بیگانگان انجام داده و در نشر دانش و فرهنگ و روشن نمودن اذهان عمومی اهتمام کنند و دیانت را از آلودگی بدعت های خطرناك محفوظ بدارند و کارها را بر حسب مراتب شخصیت علمی معین و مقرر دارند و هرگاه بدبختی بروز نمود و جامعه با اشاعه آن مورد تهدید قرار گرفت فوراً در صدد جلوگیری بر آیند و برای آشنائی که بصیرت و آشنائی بیشتری در امور دین دارند و بقدرت دین و عظمت و اقتدار اسلام واقفند ترسی در برطرف کردن حوادث نیست و بعد گفت خیلی متأثرم از اینکه دانشمندان و خردمندان مسلمان متوجه این حقایق که برای وصول بمقصود نزدیکترین راه است نیستند و امیدوارم که صاحبان عزت و حمیت و شهریاران و دانشمندان مسلمان را متوجه سازند و آنان را یاری نمایند تا همه اتحاد و اتفاق پیدا کنند .

برای اجرای این مقصود چه اشکالی دارد که مبلغین بنقاط دور و دراز فرستاده شوند و برای مدتی در يك نقطه سکونت اختیار نموده در باره احوال جامعه تحقیق و مطالعه بعمل آورند تا ااجر دنیا و آخرت نصیب همه بشود و از زبانی که متوجه اسلام است جلوگیری گردد و با اقدام بچنین اعمالی فرائض خود را بجای آورده تا وقتی باقی و آرزوئی در سر دارند بتوانند در راه مقاصد ملی خدمتی نموده و سعادت برای جامعه اسلامی فراهم آورند .

۲۰ - عدالت اجتماعی در اسلام

سید میگفت شکی نیست که عدالت از اشرف صفات و بزرگترین فضائل انسانی است که حفظ حقوق اجتماع و تحکیم پایه‌های کشور براساس آن قرار دارد، هرگاه در جامعه‌ای عدالت حکمفرما گردد بین جور و ستم و خرابی و روش هیئت اجتماع تعادلی بوجود می‌آید.

اگر بخواهیم صفحات تاریخی را که در دسترس ماست ورق بزنیم و بجستجو پردازیم «گرچه اوراق متفرقه تاریخی باشد» خواهیم دید که رومیان و آشوریان و معاصران آنان یعنی مصریان و بعد از آنان تاتارها و دیگران و شهریان قوم همواره در جهانگشائی خود یکی از این دو حالت را داشتند، یا با گرد آوردن غنائم از راه جنگ و خونریزی کشورگشائی میکردند و مانند تندباد روزگار گذاشتند و گذشتند و پس از مرگشان باز ماندگان شان فرماندهان خاندان آنان برای ادامه جهانگشائی و حفظ اقتدار خویش بجنگ می‌پرداختند، یا آنکه سرداران فاتحی که دوستدار حکمت و عدالت بودند و حکیمان و وزیران باتدبیری در اداره امور کشور شرکت داشتند بنای کشور را بر پایه عدالت قرار داده و مدت‌ها حکومتشان پایدار ماند ولی همینکه قواعد عدل و داد روبه تزلزل نهاد و از پیروی آن روش دست برداشتند تغییراتی در مضامین عدالت دادند و مزایای آنرا از بین بردند که در نتیجه اثر نامطلوبی بجای میگذاشت و کشور را رفته رفته بسوی انقراض کشانید و اساسش از هم پاشیده گردید و جور و ستم زیاد شد و کاخ عدالت فرو ریخت، اگر بدوران فرمانروائی شهریاران نظر بیفکنیم و باعمال گذشته آنها دقیق بشویم و به بینیم چه آثار خوبی از خود بیادگار گذاشته‌اند خواهیم دید که برای شهریاران دادگستر کلمه عدالت مفهوم ذاتی داشت و بهمین جهت هم اثرش پایدار و مردم نیز بدان علاقمند بودند و همواره نام آنان را به بزرگی و عظمت بر زبان میرانند، داستان انوشیروان کسری و انحراف ایوانش بهترین نشانه عدالت خواهی بود و کسی هم ممانع چنین افکاری نبود و تنها دوستی بعدالت بود که فطرتاً علاقه‌اش را نسبت بآن برمی‌انگیخت و بهترین و بلیغ‌ترین مثال را در این باره فاروق عمر زده است که به مرو بن عاص نوشت

« آیا کسری از ما عادل تر است » این نامه خلیفه ثانی در هنگامی نوشته شد که عمرو عاص دیواری را از شخص یهودی بزور و فشار و بدون جلب رضایتش برای بنای مسجد گرفت و خراب کرد و این داستان هم معروف شد .

اینها بهترین مثال و نمونه عدالت خواهی و ستمکاری است زیرا بعضی از شهریاران تظاهر به عدل و داد میکردند و در نتیجه عدالت از بین میرفت و با نام شهریاران بفراموشی سپرده میشد و آثار پسندیده ای از آنان بجای نمی ماند که این خود دلیل افراط در کارها و سستی و زیبونی اراده است .

چنانچه یکی از شهریاران ساسانی چنین کاری انجام داد و میگویند هنگامی که خسرو پرویز بدینای وارد شد و دختر زیبایی را دید که جمالش فتنه جاننش گردید و آرزو داشت که آنرا در قلب خود جای دهد، عشق سرشاری بوی پیدا نمود و دستور داد خراج آن ده را بخاطر آن دختر به بخشند و بر دهاتیان جور و ستم روا مدارند و بمردم آن سامان نعمت سرشاری ارزانی دارند . هرگاه بهای خانه پیرزنی را که انوشیروان کسری ایوان مدائن را بخاطر آن منحرف ساخت با اموال و خراجی را که خسرو پرویز بخاطر آن دخترک بر او بخشید با آثار کرد مقایسه کنیم و بسنجیم خواهیم دید به نسبت خردلی است در برابر خروارها ! ...

چه آنکه کار خسرو پرویز فقط در نزد مردم آن ده بسیار خوش آیند بود و آنرا عدالت و بخشش و کرامت می پنداشتند ولی از آنجا که بخشش و عدالت ظاهری وی تنها بخاطر عشق و برای دختری بود پس نمیتوان نام آنرا عدالت اجتماعی گذاشت و این تظاهر ثمره خوبی بیار نیاورد و نمونه زیبایی هم نبود و خسرو پرویز یادگار خوبی از خویش بجای نگذاشت و بهمین دلیل خاطره آن بخشش ها با خود او از یاد برفت و هدف و مقصودش هم با عواملش که جنبه عدالت خواهی نداشت نیست و نابود گردید، اما کار کسری انوشیروان گرچه کار ساده و بی آلاشی بود ولی نتایج بسیار بزرگی دارد زیرا راضی نشد پیرزن بینوائی را بخاطر زیبایی کاخ مدائن برنجاند و آزرده سازد و ترجیح داد ایوان مدائن با همان عیوب و نقص باقی بماند . عدالت کسری انوشیروان ثمره خوبی داد که یکی از عادل ترین خلفای راشدی و بزرگترین خلفای اسلامی را با آن تهدید نمود ، البته اینگونه عدالت ها همیشه پایدار می ماند و برای بشر بهترین و آموزنده ترین درس زندگی و نمودارترین

عبرت و یادگار خواهد بود .

مورخان فرهنگی و دیگران عدالت فاتحان اسلامی را درباره رهبانان و کودکان پریرمردان و پیرزنان توجه بسیاری دارند و وصیت‌های ابوبکر و عمر و امیرالمؤمنین علی علیه السلام و سیرت خلفای امویان و عباسیان و فرماندهان لشکر را بزبانهای خود ترجمه و نشر نمودند تا جامعه غرب بروش و اصول اخلاقی پیشوایان اسلامی آشنائی پیدا کرد و از عدالت خواهی و مهربانی‌های آنان با اسرای جنگی و طرز اجرای عدالتشان آگاه گردید ، نه غرضی در کارها بود و نه غروری بلکه عدالت را لازم و واجب میدانستند و مردم را به شریعت محمدی دعوت مینمودند و همان آثار نیک بهترین نمونه یادگار است که در جهان پایدار مانده و از آن نتیجه معکوس و غیر منتظره‌ای پدید نیامد .

این مباحث را فرنگیان در تاریخ خود به تفصیل نوشته‌اند ، مثلاً فتوحاتی را که شهریاران آل عثمان نمودند از راه غرور و شدت بود و رحم و مروت آنان نیز عرضی و از نظر ظاهر سازی بود ، از این رو وقتی بیگانگان وارد عثمانی شدند با فروتنی و جلب عواطف شهریاران عثمانی در محاکمات برای بیگانگان مترجم تهیه میکردند و این گذشت شهریاران عثمانی کوچکترین توجهی بود که بقول خود نسبت به بیگانگان مبذول میداشتند و هنگامیکه قدرت و زور و نیروی دولت عثمانی از بین رفت و آثار ناتوانی در کشور نمودار گردید آن رحم و عدالت ظاهری که درباره بیگانگان معمول و با اصطلاح بصورت رحم و بخشش درآمده بود بعنوان امتیاز حکومت ظاهر گشت و قضیه برعکس شد و نتیجه غیرمنتظره‌ای داد رحمت و زحمت بیار آورد و بیگانه در کشور اسلامی حرمت و احترامی بدست آورد و بدون گفتگو برای انجام هر کاری آزاد شدند .

در صورتیکه اگر عدالت اجتماعی را رعایت و دستورات اسلامی را اجرا میکردند و جاه طلبی و غرور و خودخواهی را بدور می انداختند و وسایل آسایش و مساوات را برای تمام افراد جامعه فراهم می‌آوردند و همه افراد ملت و بیگانگان را در مقابل عدالت اسلامی برابر میدانستند دیگر احتیاجی نداشت که به بیگانگان امتیازاتی داده شود که فقط برای حفظ تفوق کنسول‌ها و حق قضاوت آنها باشد و بر اثر چنین امتیازاتی حقوق مردم را پایمال کنند!

یگی از موجزترین و رساترین وصیت های عمر بفرماندهان لشکر و صایائی بود که به سعد بن مالک بن وهب که برای جنگ بسوی عراق میرفت داده و گفت :

مغرور نشوید که من دائی حضرت رسول (ص) و هم نشین پیامبر هستم چه خداوند زشتی را بزشتی پاك نمی فرماید ولی خوبی ها زشتی را پاك میکند مابین مردم و خدا هم هیچ نسبت و قرابتی نیست مگر اطاعت بخداوند زیرا خدای بزرگ پروردگار همه است و باید او را عبادت نمود و برتری و تفوق هم باسلامت و اطاعت مییابد . چگونه حضرت رسول دستورات الهی را اجرا کرد شما هم اجرا کنید و بر شما لازم است که در کارها صابر باشید .

هنگامی که عتبه بن غزو ان بسوی بصره میرفت عمر با و وصیت کرد : ای عتبه ! من ترا برای کشور هند که قطعه ای از قطعات دشمن است میگویم و از خداوند میخواهم که در این سفر یار و مددکار تو باشد تا در هنگام فرمانروائی خود پرهیزکار باشی ، بر تو است که با نفس خود ستیزه نمائی و از کبر و غرور بر حذر باشی که برادرت را بتو بدین میسازد .

بارسول خدا هم نشین بودم ولی هنگام خواری و مذلت گرامیش داشتم و هنگام ناتوانی به توانائیش کمک کردم تا آنکه امیر مقتدر و رهبر و فرماندهی بزرگ گشت .

حال میگویم در اجرای او امر اسلام کوشش نما تا او امرت را قبول کنند زنهار که نعمت مقام و جاه ترا مغرور و سرمست نسازد و در نتیجه خوار و زبردست نشوی ، سعی کن قدر نعمت را بشناسی تا از معصیت دور شوی باید بدانی که در غیر اینصورت تدریجا فریب خورده کم کم بجهنم دره خواهی رفت پناه می برم بخدا !!

مردم بسوی خدا روی میآورند و می شتابند تا دنیای آنان آباد و آسوده باشد زیرا آنها میخواهند اما پس از آن خدا را ترك گفته و فراموش میکنند و بدنیا دل می بندند و نمیخواهند آنها را ترك نمایند .

از کشتار گاه ستمکاران به پرهیز .

آری عمر قوانینی تهیه کرد که احکام آن بهترین نتایج اجتماعی و سیاست را دربر داشت و همه مردم با وجود اختلاف مشرب آن را انجام می دادند عدالت حکام را در (چهار کلمه) خلاصه کرده بود و همه مورد توجه

قرار میدادند و فاروق آن کلمات را به مغیره بن شعبه در زمانی که بسمت والی انتخابش کرده بود گفت «پرهیزکاران را تأمین بده و اشرار را بترسان» ایجاز فرمان عزل امیر و برگزازی بامیری دیگر که بزرگترین گناهی را مرتکب شده معزول گردید و لازم بود برای ارتکاب آن تعقیب شود از يك سطر تجاوز نمود و اینك آن نوشته ای که عمر به مغیره بن شعبه فرستاده است .

(اما بعد . خبر بزرگی بمن رسید اباموسی را بسمت امارت فرستادم حکومت در دست تو است بزودی باو بسیار) همین قسم در طی کلمات کوتاه و قصاری که از عدالت مطلق سرچشمه می گرفت و از آغاز تا پایانش بهترین درس اخلاق بود و سبب بالا بردن میزان فهم و شعور بشمار میرفت رفتار می نمود اینك آنچه را بعروین عاص گفته این است :

خداوند مردم را آزاد آفریده چرا آنان را بنده می کنی ؟

این جملات هم از خطابه های او است :

(ای مردم ! عمالی برای شما نفرستادم که شما سیلی بزنند و اموال شما را تصرف نماید بلکه آنان را فرستادم که باشما کار کنند و راهنمای شما باشند هرگاه غیر از این رفتار نمایند بگوئید سوگند بآن کسی جانم در دست اوست او را از شما جدا می سازم ، مبدا مسلمانان را بزید تا خوار شوند و نه آنان را ستایش کنید که فتنه برانگیزانند ، حقوق آنان را ضایع نکنید تا کافر بشوند و در جنگل آنها را فرود نیاورید که آنجا را پایمال نمایند ، چه پس از ورود عرب بجنگل از آب سرد و هوای گوارا و سایه درختان بهره مند میشوند و در نتیجه زندگی آرام و آسوده پیدا می کنند و عزت نفس و بزرگواری خود را ازدست میدهند و آن افکار بلند از سرشان خارج میشود و حرارت و غرور سر بازی از آنان محو میگردد اینها را من برای آنان میخواهم) مسلمانان از نصایح و اندرزهای او پیروی مینمودند و افکار روشن و حقیقت گفتار داشتند و برای بیداری مردم مسلمان و بالا بردن حسن تدبیرشان کوشش میکردند .

بایند و حکمت و حسن بیان اعجاز داشتند تا دولت و ملت اسلام با عظمت و سرفرازی و نشاط پایدار ماند تا آنکه دوره قهقرا و انحطاط فرا رسید و

زبان وحسن بیان و بلاغت و فصاحت آنان سلب گردید و با الفاظ رکیک و انتخاب معانی زشت دچار گرفتاری شدند که بکلی از فهم مطالب عاجز و بی بهره ماندند .

احتیاجی بایراد مثال نداریم زیرا معاصرین ما مبتلا به بیماری (زبان) هستند ، روزی که برای نماز جمعه بمسجد جامع بصره وارد شدم بی نهایت شرمنده و متأثر گردیدم و انتظار نداشتم خطیبی را به بینم که يك کلمه عربی از روی نوشته های خود ایراد کند ، وقتی دانستم کتاب سیبویه را بصریان و کوفیان غرق کردند به سیبویه ترحم آوردم ولی آنان خودشان هم با کتاب بقر دریا رفتند اینها از حیث تشریح صفات اعراب بود اما از لحاظ معنی باید بخداوند شکایت کرد زیرا منبر خطابه ای که حضرت رسول (ص) در مساجد بنانهاد تا بمنظور تعلیم مسلمانان بکار برده شود و از نظربیداری و تحریک مردم باتحاد و یگانگی و تحصیل سعادت دوجهان مورد استفاده قرار گیرد و بر روی منابر بصره و کوفه یعنی جایگاه امیرالمومنین علمی بن ابی طالب علیه السلام و سایر بزرگان صحابه و تابعان او که در بلاغت و بزرگی و جوانمردی و فصاحت بیان ارزش بسیاری داشتند اکنون نادان ترین مردم عرب و عجم بر روی آن منابر قرار گرفته خطابه می خوانند !!

در باره خطابه آنان هم جز اینکه بگوئیم (گل لطیفشان از عرق شریفشان باز میشود) ! چیزی دربر ندارد ، البته بسیاری از خطباء کشور روی منبر چنین وضعی را دارا هستند فلاحول ولاقوة الا بالله .

۲۱- سر تقدم و موفقیت دول اسلامی چه بودو

علل انحطاطن چيست ؟

تشکیلات هیچ دولت و حکومتی نمیتواند بسا فراغت استقرار پیدا کند مگر با اتکاء به دو قدرت، یکی قدرت ملی که عموم مردم را با اتحاد و وحدت و یگانگی و فتح و غلبه بدشمن دعوت میکند و احساسات و غرور ملی را برمی- انگیزد. قدرت دیگر ایجاد نیروی ایمان است که در ادای دین بجای قدرت ملی اتحاد کلمه را بوجود میآورد و یگانگی و تفوق خود را بر مخالفان و دشمنان تحمیل میکند.

هرگاه تاریخ پیش از اسلام را ورق بزنیم خواهیم دید که ملت عرب دارای قدرت ملی و بزرگی و عظمت فراوانی بود اما باوجود چنین مشکلی نمیتوانست حکومتی تشکیل داده یا پادشاهی انتخاب نماید و نیروهای اجتماعی را نزد خود متمرکز سازد.

علت این امر پاشیدگی قبائل و تشکیل جمعیت های کوچک و فراهم آوردن يك قدرت ملی بمنظور سرکوبی قبائل دیگر و غلبه بر آنان بود با این اوضاع و احوال ملت های عرب نتوانست از نیروی ملی خود استفاده کند بلکه برعکس در نتیجه متمرکز نبودن قدرت و پراکندگی، زیانهای بسیاری دیدند و آنقدر در این حالت، حالتی که صورت خود کشی با اسلحه خویش داشت بسر برد تا ناچار گردید توجه خود را بتمرکز قوای ملی معطوف بدارد و با تشخیص این ضرورت موجبات تحصیل قدرت و غلبه بر دیگران را فراهم سازد. در زمانی که اعراب در چنین حالتی بسر می بردند آفتاب اسلام طلوع نمود و قبایل مختلفی را که اسیر هوا و هوس گردیده و هر يك با تعصبات شذیبدی نسبت بیکدیگر حمله میکردند و ناسزا میگفتند بدین اسلام فرا خوانده شدند تا هوی و هوس و عداوت و کینه توزیها را کنار گذاشته در لوای دین اسلام اتحاد کلمه پیدا کنند.

البته با ظهور اسلام تعصبات قبایل از بین رفت و بجای غرور و خود خواهی هادین اسلام با استقرار عدالت و مساوات و آزادی عواطف و احساسات پاکی در مردم بوجود آورد و آنها را به عزت نفس و شرافت انسانی آشنا کرد و طولی نکشید اعراب باهوش ذاتی و ذهن تندی که داشتند در روح خود احساس راحتی نموده و دعوت اسلامی را از صمیم قلب قبول و حقانیت آنرا تصدیق و تأیید کردند و با عزم و اراده راسخ نسبت به تشیید مبانی اسلام کوشیدند و فوج و فوج بدین اسلام در آمدند .

در نتیجه همان قدرتی را که اعراب پیش از اسلام به صورت فردی در آورده و اساس آنها را از هم پاشیده بود بار دیگر با قبول دین اسلام متمرکز گردید و دلها را بهم نزدیک ساخت و یگانگی و وحدتی برقرار نمود .

پس از آنکه قدرت متشکلی بوجود آوردند تدریجاً بکشورها و شهرهای دیگر توجه پیدا کردند و سایر ملل را نیز بقبول اسلام دعوت نمودند و شهریاران بزرگی را مطیع خود ساختند و تاج و تخت کسری را ضعیف و بسیاری از اراضی آباد جهان را بالشکر کشی فتح نمودند و سراسر سرزمین های متصرفی را در پرتو دین اسلام پر از عدل و داد نمودند و در مدت کمتر از هشتاد سال از کوه پیرنه که فاصله بین اسپانیا و فرانسه است تا دیوار چین را بتصرف اسلام در آوردند .

به همین نحو اسلام با عظمت و اقتدار در سراسر کشورهای جهان گسترش می یافت و در دوره خلفای راشدین و امویان و عباسیان تا عصر هارون الرشید و مأمون باوج کمال رسید ، پس از آن تا چندی متوقف شد و از آن به بعد نیز رو بانحطاط و قهقرا گذاشتند و کار بجائی کشید که دیگر عظمت و جلالتی برای دول اسلامی باقی نماند مگر شکل ظاهری آن که با القاب و عبارات بی معنی زینت یافته بود و درست قضایا را برعکس جلوه میداد . آیا این انحطاط و سیر قهقرائی بدون سبب و علت شد ؟!

آیا بر اثر کمیت مردم مسلمان این انحطاط ، پیش آمده ؟!

نه ، بلکه در دوره انحطاط ، عده مسلمانان بیشتر از دوره عظمت و عزت اسلام بود و فقط باید گفت بزرگترین سبب و مهمترین عوامل انقراض

و شکست نهضت اسلامی و عظمت و بزرگواری آن غفلت و ناآگاهی آنان بود که ترك حکمت دینی کردند و دستورات اسلامی را بکار نه بردند در حالی که در سایه دین اسلام بآرزوهای قلبی خود رسیدند و تفرقه و پراکندگی را با اتحاد کلمه پیوند دادند و اینها بود که برای عظمت کشور مهمتر از قدرت ملی محسوب میگردید.

آری هنگامیکه جهل و غفلت در خلفا زیاد شد و از علمی که آنان را بحقیقت دین و حکمت آشنا میکرد دوری جستند پایه و اساس قدرتشان بکلی متزلزل گردید و با بروز اینگونه روشهای ناپسند نه تنها فرماندهان و سران مقتدر نیروهای ملی خود را از دست دادند و قدرتشان متلاشی شد بلکه تعصبات قبایل و قدرت دینی آنان هم باقی نماند تا جلوی بعضی از تند رویها را بگیرد و از شدت اعمال زشت بکاهد، باندازه ای ضعف و ناتوانی در میان ملل مسلمان زیاد شد که بیگانگان فرصت داد که از اختلافات موجود استفاده نمایند و بسیاری از افراد پست و نادرست را که سمت بندگی داشتند بمقامات عالی بگمارند و آنها را در امور مالی و مباشرت مداخله دهند و باین ترتیب اموال دولتی را تصرف و صرف هوی و هوس کردند و چون خلفای اسلامی فاقد نیروی ملی و قدرت دینی شده بودند بدبختانه روی ضعف و ناچاری با انحطاط کشیده شدند و محکوم بانقراض و شکست گردیدند!

باید دانست که کسی ظلمی بآنان روا نداشته بلکه خودشان بخود ستم روا داشتند، چنانکه می بینیم در آغاز تشکیلات کشوری صدر اسلام مردم برای حفظ کشور خود دارای غرور ملی بودند و بهیچیک از بیگانگان اجازه دخالت در کارهای حساس دولتی داده نمی شد.

برعکس دوره قهقراء که طلیمه آن بااستخدام بیگانگانی آغاز گردید که دارای صفات نادرست بوده و باتملق و دورویی و چاپلوسی خو گرفته و از هر حیث دچار مسکنت بودند.

خلاصه آنهایی که اخلاقاً وطن پرست بودند و برای اداره امور کشور و صلاحیت رسیدگی بامور را داشتند و میتوانستند بالیاقت و شایستگی مراتب

دولتی را به پیمایند از دخالت در کارها ممنوع گردیدند و برکنار شدند تا آنکه کشورهای اسلامی با دست بیگانگان سقوط کرد چنانکه در تاریخ مثالهای بسیار زنده‌ای مانند داستان افشین و دیالمه و دیگران بجای مانده است .

ماجرائی که در دورهٔ تأسیس و انحطاط دول اعراب اسلامی اتفاق افتاد عیناً در دورهٔ عثمانی و سایر دول روی داده که به‌ذکر آن اشاره خواهد شد .

۲۲-نگاهی با وضاع و احوال هندو مصر و ایران و افغان

سید گفت : جای بسی تعجب است با آنکه کشور های اسلامی بیکدیگر متصل و مربوط گردیده و پیوند یافته از اخبار یکدیگر هیچگونه اطلاعی نداشته باشند !

افغانی کمتر اهمتامی درباره بدست آوردن اخبار و اطلاعات مربوط به برادرش ایرانی نشان میداد و هر دوی آنها بطور کلی از اوضاع و احوال هندوستان بی اطلاع ماندند و از این بی خبری چه زیانها که دیدند در صورتیکه می توانستند فرصت را مغتنم شمرده از برقراری روابط و همبستگی ها استفاده کنند و خود را برای هر گونه پیشرفت و ترقیاتی آماده سازند ، بانوجه بهمین اوضاع و احوال بود که وقتی در سال ۱۸۶۰ انقلابی در هندوستان روی داد خبر آن نه بایران رسید و نه بافغان، مگر بعد از آنکه آتش انقلاب خاموش شد. همین قسم هم هندی ها از سایر برادران مسلمان خویش که در شرق و مغرب جهان پراکنده هستند بی اطلاع بودند و از چگونگی آنان و وضع زندگیشان خبری نداشتند ، ترك و مغربی از تونس و جزائری و مراکشی بی خبر بود و فقط میدانستند که در دنیا قطعه ای را بنام هند میخوانند و در آن چندین میلیون مسلمان دارد و هندیان میدانستند که در کره زمین دولتی بنام دولت عثمانی وجود داشت که يك دولت اسلامی بود و هرگاه از نیرو و قدرت آنان خبری بدست میآوردند بی اندازه خوشحال می شدند که از راه دوستی و جلب عواطف و احساساتشان حکام ستمکار را خورده و باخونشان خمیر تهیه کنند ، بااین ترتیب می بینیم عالم اسلام از جور و ستمی که بر بیکرش وارد میآمد اطلاع ندارند و هر يك به تنهایی ناچار بودند تنها بوضع خود توجه داشته باشند من هر قسمتی از جهان را که سیاحت نموده و در کشور های اسلامی گردش کرده ام کمتر اطلاع اساسی از هندوستان داشتم و داناترین کسانی هم که به هندوستان آشنائی داشتند این اندازه بود که هندوستان کشوری است که در زیر قدرت بریتانیا قرار داشت و هندیان با مسلمان بدرفتاری میکردند !! هندوستان يك گوهر گرانبهائی از قطعه آسیا است که از قدیم ترین زمانها مورد توجه جهانگیران و شهریاران بزرگ مانند اسکندر کبیر بود

که از راه شمال مظفرانه وارد هند گردیدند و از راه سرخس که دروازه هند بشمار میرود و از راه محمره (خرمشهر) بصره و بندر عباس و بلوچستان لشکر اسلامی بھاک هندوستان وارد شد مانند همان لشکر که حجاج بن یوسف سغد و بخارا و کابل و هند را متصرف شده بود .

در قرون وسطی سلطان محمود غزنوی آن شهریار بزرگ و بلند همتی که فتوحات و جنگهای هند نموداری از بزرگی اوست هنگامیکه بالشکریاناش بقلب هندوستان می شتافت و نزدیک بود بر اثر تشنگی و بی آبی همه بهلاکت برسند خادم مخصوصش در نزدیکی آن سامان آبی پیدا کرد و اهتمامی داشت که بیادشاه برساند ، سلطان محمود غزنوی پس از آنکه آب را گرفت جلوی لشکریاناش بروی زمین ریخت و خطاب بآنان گفت :

در صورتیکه لشکر بهلاکت برسند از زندگانی خیری نمی بینم و اگر لشکر من سلامت این راه را پایان برسانند در مرگ من فضیلتی است !

لشکریان از این سخنان شهریار بزرگ خیلی تشجیع شدند و راه را بدون احساس تشنگی و ناراحتی طی نمودند تا آنکه پس از طی مسافت مکان آبی یافته و از دژهای هندوستان گذشتند و ثابت شد که لشکر غزنوی از هر حیث آماده جنگ بودند و بالاخره هم توانستند شهرها را باز نموده پیروز گردند و در نتیجه آنچه غنائم سلطنتی خواستند بدست آوردند و نیازمندی خود را تأمین کردند .

پس از آن تیمورلنگ و لشکریاناش بهند رسیدند و اساس سلطنت تیموری را در هندوستان پی ریزی نمودند که بعداً فرزندان و نوادگانش نیز وارث سلطنت آنجا شدند خلاصه شهریاران و فاتحان بزرگ کشور هند را تصرف و غنائم بیشمار هم بدست آوردند و با جنگهای هول انگیزی مملکه ها و معرکه ها برآه انداختند !

زیرا هندوستان یک قطعه پهناوری است که از نظر موقعیت طبیعی و نعمت های خدا دادی اهمیت فوق العاده اعجاب آوری دارد که آدمی از مشاهده وضع آن بو حشت و تعجب می افتد ، سرزمین هند از نباتات و گیاهان خوشبوئی پوشیده و از صغره های سخت و محکم آن درختان تنومندی روئیده شده است .

آدم تصور میکند که در سرزمین پر حاصل هند همه نوع زندگانی و آسودگی فراهم است در حالی که اینطور نیست و وقتی در دهات و شهرهای آن بگردش می بردازیدخواهید دید در بدترین و سخت ترین شرایطی زندگانی می کنند و لقمه نانی را هم با زحمت بدست می آورند .

یکی از شگفتی هایی که در طبیعت آدمی نهفته اسلحه خدعه و نیرنگ است که شرقیان را سر افکنده ساخته و بر اثر توهم حقایق را درک نمی کنند از بروز چنین صفاتی انسان دچار شگفتی میشود زیرا خصوصاً در ملل ضعیف اثراتی دارد که گاهی سبب گرفتاری و اندوه وزمانی باعث شادمانی میگردد، توهم پرده ایست که بر روی حقیقت کشیده میشود و چشم را بسته میگرداند و بدبختانه بمنزله نیروئی است که در راه شرارت و دوری از اعمال مفید بکار میرود ، وهم ضعیف را قوی و نزدیک را دور و پناهگاه را قتلگاه نشان میدهد. وهم احساس را از آدمی سلب میکند بطوریکه گمان می برد موجود چیز معدومی بوده و معدوم چیز موجودی است .

وهم درعالم غیر موجود و جهان غیر مشهود بمنزله دردسر و دیوانگی میباشد . متوهم نمیداند چه میگوید و چه میخواهد !

وهم روح کثیفی است که روح باک انسانی را آلوده و خراب میکند و او را در تاریکی جهالت سیر میدهد و هنگامی که حقایق پوشیده ماند او همام جانشین آن میگردد و بر اراده تسلط می یابد و متوهم دروادی گمراهی بسر می برد بطور کلی باید گفت هر گساة وهم بمنزله فرزند باشد ترس بمنزله پدر او است .

مربی و منشی او همام ترس است که اجتماع بشری را به پست ترین مراحل انسانی و خواری کشانیده است .

ترس آدمی را از کار و فعالیت بازداشته و دچار لغزش مینماید . ترس اراده بزرگان را سست و منقلب و قلوب دانایان را ناتوان و چراغ هدایت را خاموش و تحمل خواری را برای مردم آسان میسازد تا شاید فشار بیوائی را تخفیف دهد و بار سنگین بندگی را قدری سبک گرداند ! ترسو با صبر و بردباری اهانت و سختی ها و مشکلات را تحمل مینماید و حال آنکه این رویه سخت تر از آن است که با شجاعت بکاری اقدام کند . ترس اباس ننگینی است که روح را میپوشاند اما در نزد هر صاحب

روح بزرگ و بلند همتی بمنزله مرگ خونی است .

ترسو خواری و سختی های زندگی راه آسان و از نظر معیشت خود را خوش می پندارد و محنت های روزگار را بگمان خود ناچیز می شمارد .

ترسو بارها مرگ را می چشد ولی باز هم راضی است که اگر چیزی برایش باقی نمانده اقبال چشمی دارد که دشمنانش را به بیند و دنیا و مظاهر زندگی را مشاهده کند و نفسی بزرگوار بر آورد و در چنگال سختی ها محکوم بجان کندن بوده و بشکند چه و عذاب گرفتار باشد .

این کوچکترین نمونه زندگانی يك فرد ترسو است که همه چیزش را از دست داده و بقناعت و فقر زیست میکند و تصور مینماید که بآرزوی خود رسیده است، ترس آدمی را از مقاومت در برابر مشکلات باز میدارد و از بیماری های روحی بشمار می آید و شخص ترسو را باخود از بین میبرد .

خداوند حفظ نفس را ازارکان زندگانی بشمار آورده و آنهم اسباب زیادی دارد که هرگاه گوهر آنرا بخواهیم جستجو کنیم همه آنها بازگشت به ترس از مرگ خواهد بود .

مرگ هم عاقبت هر موجود زنده و انتهای سیر هر موجود زنده ای است . راه مرگ هدف هر زنده ایست و هر کسی در روی زمین زندگانی میکند باید بسوی مرگ برود و مرگ هم وقت و ساعت معینی ندارد ، از زمان تولد تا پست ترین درجات عمر هر آن باید در انتظار مرگ باشیم و خداوند بزرگ میداند که عمر آدمی چه وقت بپایان میرسد .

ترس از مرگ بیماری کشنده « ترس » را در روح آدمی بوجود می آورد و از درک حقایق زندگی و حرکت آن که خدا مقرر و مهیا نموده باز میدارد و نمیتواند درد دنیا خوب و در آخرت سعادت مند گردد ، در صورتیکه خداوند بخاطر زندگی قدرتی بانسان بخشیده است ، آری انسان از خودش غافل است و تصور نمیکند آنچه را خدا برای ادامه زندگانی متکی بشجاعت و عمل داده سبب فناى او خواهد بود .

نادان در هر گامی که برمیدارد گمان میبرد خطری در انتظار اوست و اگر در آثار انسانی بنگریم می بینیم کسانی که بآرزوهای خود نائل آمدند و بامشکلات پنجه در آویخته و بر چیرگی های مخوف زندگی غلبه یافتند هرگز ترس در قلب آنان راه نداشته است .

وهم ووسوسه‌های شیطانی است که از کلمه ترس و وحشت انسان را
ازدرك حقایق محروم کرده و از راه خدا بازمیدارد و آنانرا از تمام خوبیها
بی بهره مینماید .

ترس سم مملکی است که روزگار برای از بین بردن آدمی آنرا بکار
میبرد و بوسیله آن ملل و نژادها را میسوزاند و مانند دمی است که شیطان
بر سر راه بندگان خدا گسترده تا از ادامه حرکت باز بمانند ، هرفسادی
ریشه اش ترس است و آنهم نتیجه زشتی و پلیدیها بوده و منشاء بروز تنگ و
آلودگی ها است .

ترس موجات پراکنده گی اجتماعات را فراهم میسازد و روابط انسانی
را قطع مینماید و لشکر را بسوی شکست میکشاند و بزرگان را ناتوان و
کوچك میگرداند و آنان را از آسمان جلال و قدرت به پست ترین مراتب
زندگی تنزل میدهد و موجبات هر کیفری را فراهم میسازد .

چرا در جنگها خیانت کار پیدا میشود ؟! زیرا خیانت زائیده ترس است .
چرا مردم پست تن بر شوه خواری میدهند ؟ (آبا بدتر از ترس چیز
دیگری هست ؟) پس از این مثال ممکن است تأملی کرد که ترس از مرگ
در حقیقت ترس از مرگ است و علتی دیگری هم جز ترس ندارد بدیهی است
که دروغ و نفاق و سایر بیماریهای روحی نیز از آن ناشی میشود (ترس)
تنگ است و هر کسی که دارای فطرت انسانی بوده و خصوصاً بخدا و رسول
و روز جزا ایمان دارد نباید تن بچنین تنگی بدهد و امیدوار باشد که جزای
خود را به بیند و سزای نیکی ها و علو طبع خود را بدست آورند ، افراد ملت
اسلام بر طبق احکام و اصول دینی باید از این صفت پست (ترس) دور باشند
چه آنکه بزرگترین مانعی در راه جلب رضایت پروردگار خواهد بود و
خداوند در قرآن راهنمایی فرمود که دوستی با مرگ علامت ایمان است و برای
آزمایش قلب دشمنان آنرا محك قرار داده و در باره کسانی که مؤمن نیستند
چنین سرزنش مینماید (الم تر الى الذين قيل لهم كفوا ابديكم واقموا الصلوة
و اتوا الزكاة فلما كتب عليهم القتال اذا طريق منهم يخشون الناس بخشية الله
او اشد خشية وقالو ربنا لم كتب علينا القتال يوة اخرتنا الى اجل قريب)
تا آیات ... برای کسانی که مسلمان هستند لازم است در راه حق و بمنظور
اعتلا و عظمت نام حق از بدل جان و مال دریغ نمایند و این وظائف خود را

انجام دهند .

اجرای دستور کتاب آسمانی تنها نماز گذاردن و روزه گرفتن و خودداری از تجاوزات نیست چه آنکه مؤمنان و کافران و منافقان هم واجد این صفات هستند بلکه تنها بخشش جان در راه عظمت نام حق و عدالت است و آن را رکن اساسی می‌شمارد و هر گاه اجرای حق و عدالت و حق را ترك کنند فاقد شرایط مسلمانی هستند . هیچکس نمیتواند گمان برد که دین اسلام را با (ترس) در دل مسلمانان جای داده باشند زیرا هر جزئی از دین اسلام درس شجاعت و فداکاری می آموزد مؤمن کامل معتقد است که مرگ در اراده خداست و هر طوری مشیت او بخواهد انجام می پذیرد .

ادای فرائض هم عمر را زیاد نمیکنند و ممکن است در يك دقیقه هر اقدامی را نقض نماید ، مؤمن در خود دو حالت خوشی را انتظار می کشد یکی زندگی با سعادت و دیگر مرگی که بر اثر ابراز شجاعت و رسیدن بشهادت باشد که روانش به عالم ملکوت اعلی پرواز کرده با فرشتگان و مقربین در گاه الهی محشور شود .

دسته ای گمان می کنند که میتوان ترس را با آنچه که حضرت رسول (ص) آورده است بهم آمیخت بدین جهت خود را گول میزنند و در نتیجه عقل خود را نیز اذ دست میدهند و زندگیشان دستخوش هوی و هوس میگردد ، بلی اینهارا نمیتوان ایمان گفت مگر آنکه افراد مسلمان خود را از ترس دور بدارند و اشباح و هم را از ذهن خود بدور افکنند و فقط بخدا توکل پیدا کرده و بآن توسل جویند تا دوباره مانند اول بزرگی خود را بدست آورده و آنچه را موقوف کرده اند باز یابند و آنچه را بچنگ آورده اند در نگهداری آن بکوشند و نزد خدا و ملل عالم سر بلند گردند

همانطور که شرقیان از ترس و وهم زبان دیدند بهمان اندازه بیگانگان مللی هستند که همواره خود را آماده پیروزی میسازند و دائما بمیزان نیرو های خود میافزایند و از نظر تکمیل آن کوشش میکنند در حالی که در چنین هنگامی شرقیان بایکدیگر اختلاف و نفاق دارند و اسیر هوی و هوس میباشند . شرقیان در اثر نادانی از اوضاع و احوال غریبان و هنر و تکامل آنها بی اطلاع هستند و هر چیز شگفتی را معجزه می پندارند و شاهکارها و اختراعاتشان را سحر و کرامت می پندارند و بیگانگان با استفاده از فرصت بشرقیان حمله ور

کردید و قدرت و نفوذ خود را بهمه نقاط بسط و توسعه دادند و بعضی از مردم کشورها را که تحت تأثیر نفوذ آنان قرار میگرفتند و وخت زده میشدند اوها را در ذهن چنین مردم ساده نوحی جای میدادند و در سایه این نیرنگها بر قدرت و نفوذ خود میافزودند تا بیچارگانی را فریفته کار خویش مینمودند و دست و عقلشان را باهم گره میزنند و اموال و اراضی وسیع آنان متصرف میشوند و کم کم آنها را از املاکشان دور می ساختند و با سلب هستی و ثروت شرقیان غنی میگشتند هر گاه وهم بر عقل و حواس مردم چیره نمی شد و ترس بر آنان مستولی نگردیده بود هستی و ثروت و هر چه داشتند از دست نمیدادند و باین روز گرفتار نمی شدند بلکه دارای همه چیز بودند .

این جمعیت انبوهی که دارای اینهمه قوه و قدرت هستند عذاب خواری را می چشند ، هر گاه این بیچارگان اندك اعتباری داشتند خداوند بآنان نیروی طبیعی میبخشید تا ناتوانی بیگانگان را فاش و عوامل آزادی در میان آنان تجلی میکرد پناهگاه نجات زیر پایشان قرار میگرفت و بالاخره خواهند دانست که از استقلال و آزادی خود برخوردار گردند .

چه زحمتی بیشتر و تکلیفی پر زحمت و ر خونریزی و بذل اموال بیشتر از زحمات امریکائیان و واشنگتن آن مرد بزرگ امریکائی خواهد بود که کشور امریکا را از نیروی خارجی پاک نمودند...

بعد از آنکه اداره امور کشور مصر بدست محمد علی پاشا افتاد طولی نکشید که مصر در جاده تمدن جدیدی قدم گذاشت و با نظام مخصوصی حکومتش را پایه گذاری کرد که بدون استثناء بر تمام کشور های شرق تقدم پیدا نمود، آری مصر در زمان آن مرد بزرگ و در زمان خلفای بعد از او با فکر خردمندان قوم پیشرفتهائی نائل آمدند و تجارت رونق گرفت و انجمن های علمی و مبادی فرهنگ در تمام نقاط توسعه پیدا کرد و خطوط راه آهن و ایجاد تلگراف باعث نزدیکی روابط مردم گردید و معانی برادری را فهمیدند و باب معاملات را بایکدیگر گشودند و از این راه مشترکاً منافع زیادی بردند و مشرب های مذهبی حالت اعتدالی بوجود آورد تا آنکه هر يك از افراد کشور این معنا را احساس نمودند که همه هموطن و مصری میباشد در نتیجه افکار ملی خود را بروز میدادند و عموم مردم باهم همصدا بودند .

در شهرستانها و دیه های مصر هم سرچشمه های ثروت عمومی شد

و از فیض نیروی ملی مصر سایر کشورهای شرق بلکه غربی هانیز از آن بهره مند گردیدند و غربی ها برای کسب تجارت بآنسو شتافتند و بینوایان ثروتمند و عزیزان خوار شدند و مصر قبله آمال غربیان گردید و مورد توجه سیاحان قرار گرفت و هر که بمصر رفت مصریان را بهتر از همشهریان خود و مکان خود را در مصر بهتر از زادگاه و وطن خویش دید، بسیاری از غربیان بمصر شتافتند بطوریکه دادستان (برج بابل) را که بزبان های مختلف مترجم بود بیاد میآورد.

امنیت حکمفرما و راحتی و آسایش عمومی برقرار و روش اروپائی را در مصر تعقیب مینمودند و هر کسی شاهد این پیشرفت ها و تحولات بود معتقد می شد که این کشور قریبا یکی از بزرگترین بلاد شرقی خواهد شد، گویا روزگار بآنان حسد ورزید و خردمندان از بین رفتند و کشور راه افراط را در پیش گرفت و مردم غروری پیدا کردند تا آنجا که به بیهوشی مشهور و قومی ناتوان گردیدند و نزدیکان از شئون اداری برکنار و امور کشور بصورت دیگری در آمد و روشهای غیرعادی پیدا کرد و دسیسه ها و نیرنگ ها آغاز شد و همه دارای افکار و عقاید سیاسی شدند زیرا همه دارای هدف و مقصودی بودند و در نتیجه پیوند ها پاره ورشته ها گسیخته شد و قدرت ها ناتوان و حس اطاعت از بین رفت و بجای آن آتش فتنه شعله ور گردید.

قضایا بیگانگان داخل مصر شدند و فتنه اعرابی را خاموش و مصر را که بر سر راه هند قرار گرفته بود بتصرف درآوردند و امنیت و راحتی را که از ضروریات حیات بود دوباره تجدید نمودند.

ایکاش نسیم فوج بخش حیات و نشاط زندگی بکشورهای شرقی و مردمش میوزید و از خواب غفلت رهائی میداد تا بتوانند اتحاد و قدرتی بدست آورند!!

ایکاش افغان ها چشمان خود را باز نموده و با فکر روشن آینده خود را بنگرند و با برادران ایرانی که در مصالح عمومی با آنها اختلافی ندارند اتفاق پیدا کنند چه همه از یک گوهر و دارای رابطه ای که بهترین روابط است آنان را بیکدیگر متصل میسازد یعنی (روابط دینی و دین پاک اسلامی) .. و باید بدانند که هر گاه بمخالفت های خویش ادامه دهند بخود و برادران ایرانی و مسلمانان هند ضرر میرسانند.

بس بر ایرانیان و افغانی ها واجب است که اتحاد کلمه و اتفاق نژادی را رعایت نموده و در فروعات مذهبی از بروز هرگونه اختلافی بپرهیزند زیرا این اختلافات اتحاد اسلامی را برهم میزند و پیوند حقیقی آنها را خواهد گسیخت .

عقل و حزم اجازه نمیدهد که برای مسائل جزئی و چیز های کوچک همه مضمحل بشوند .

باید بدانند که اختلافات ایرانیان با افغانیان زبانهای بسیاری را برای آنان در بر دارد .

بر افغانهاست که از این اختلافات جزئی و فرعی چشم پيوشند و بوحثت اساسی و یگانگی گرایند و دست خود را برای برادری و اتحاد بسوی ایرانیها دراز کنند زیرا طبعاً این وحدت برای وطن مفید خواهد بود و نیروی مقاومتی در برابر دشمنان ایجاد خواهد کرد و قدرت چشمه فیاضی است که باعث آبادانی کشورشان میشود و پناهگاه همسایگان خواهند بود در نتیجه برای سایر مسلمانان جهان درس عبرتی است تا همان روش را پیروی کرده بشرافت و بزرگی برسند و عظمت و افتخارات جاودانی برای فرزندان خود بارث و یادگار بگذارند .

چونکه افکار بلند و همت ایرانیان همواره با چنین افتخاراتی آشنایی داشته و از آنها بعید نیست که بمنظور وحدت اسلامی برخیزند و ارتباط خود را بایکدیگر محکم سازند .

چنانکه در آغاز ظهور اسلام در نشر دانش و علوم و احکام الهی مجاهدتها نمودند و اسرار دین اسلام و رمز موفقیت آنرا روشن ساختند و در این راه کار کردند و در راه عظمت از هیچ کوششی دریغ نورزیدند و مهمترین وسایل را بکار بستند .

آری بخاری - مسلم - نیشابوری - ابن ماجه - ابرداود - بغوی ابو جعفر - بلخی - کلینی و بسیاری دیگر همه از ایران برخاسته اند ابو بکر رازی طبیب مشهور و امام فخرالدین رازی در طهران نشو و نما یافته اند .

ابوحامد غزالی حجة الاسلام - ابواسحق اسفرائینی - بیضاوی - خواجه نصیرالدین طوسی - ابهری - عضد الملة والدین و سایر دانشمندان کلام و اصول باعث افتخار ایرانیان و سر بلندی مسلمانان بودند .
ابوعلی سینا فیلسوف شهیر و شهاب الدین مقتول و مانند آنان از

سرزمین ایران برخاسته اند .

ایرانیان نخستین کسانی بودند که بزبان عربی خدمت نمودند و اصول و قواعد زبان عرب را تدوین و تألیف کردند ، مانند سیبویه و ابوعلی فارسی و رضی و عبدالقادر جرجانی مؤسس علوم بلاغت در بیان اعجاز قرآن که دقایق بیان و اعجاز را تا سرحد کمال بشری روشن ساخت .

صاحب صحاح جوهری که یکی از دیه های ایران و مجدالدین فیروز آبادی که یکی از شهرهای ایران بود .

زمخشری جارالله سکاکی ابوالفرج اصفهانی . بدیع الزمان همدانی و سایر کسانی که دقایق قرآن را روشن و بیان نمودند همه ایرانی بوده اند .

نخستین مورخین طبری استخری و قزوینی نخستین جغرافی دانانی هستند که از ایران برخاسته اند .

شبلبی از نهانوند و ابویزید بسطامی از بسطام و استاد هروی که استاد حقیقی شیخ اکبر محی الدین عربی از هرات بود و تمام آنها ایرانی هستند . صدر الشریعه و فخر الاسلام یزدوی و آمدی و میر غیمانی و سرخسی و سعد تفتازانی و سید شریف و ابیوردی همه از فرزندان ایران بوده اند ، قطب الدین شیرازی و صدرالدین شیرازی و رئیس حکمت درقرون اخیر ، میر داماد امیر فندرسکی نیز ایرانی بوده اند .

کدام فضل و هنری است که ایرانیان از آن بی اطلاع باشند و این چه مزیتی است که خداوند باسلام عطا فرموده است که ایرانیان گذشته توانسته اند بهمه چیز دست بیابند و موفق بشوند .

آری حضرت رسول ص فرمود ، هرگاه علم درسیاره ثریا باشد مردان ایران بآن دست می یابند ، و هرگاه ایرانیان از خطرات و آثاری که از اسلام بجای مانده و دستهایی که مشعل دانش را افروخته بیاد آورند قطعاً برای وحدت دینی قیام خواهند کرد و از آزادگان بشمار خواهند رفت .

چنان که ایرانیان در آغاز تشکیل اسلام دخالت داشته و از نظر جوانمردی در عالم اسلام نسبت بدیگران برتری و تفوق داشته اند .

گمان میکنم اکنون وقت آن است که با افغانیان وحدت و یگانگی پیدا کنند تا سنگر محکمی در برابر دشمنان خود بوجود آورند تا بیگانگان طماع و خودخواه نتوانند مقاصد خود را انجام دهند، با این اتحاد و یگانگی خواهند توانست بدشمنانی که شرق و غرب را احاطه نموده و در کمین نشسته اند غلبه پیدا کرده و فرصت هر گونه تجاوز یا سم پاشی را از دستشان بگیرند، باید بدانند که اتفاق پادشاه ایران با امیر افغانستان اسلام جدیدی بدست خواهد آورد تا همه بآن منضم گردیده و با سایر ملل اسلامی و امیران آن اتحاد پیدا میکنند و در مسلمانان حیات جدیدی دمیده میشود و آمال تازه ای بدید میآورد و ارواح مؤمنان از آن شادمان میشوند و بعوض خلافت می پیوندند و بوحدت اسلام بستگی نزدیکی پیدا کرده و غاصبان را از کشور میرانند و اموال و ثروت های از دست داده را بدست میآورند و عظمت دوباره ای باز می یابند و از اقصی نقطه مغرب تا قلب چین نفوذ خود را بسط میدهند و از قسمت های شمالی یعنی از قازان تا سرانندیب که زیر خط استوا قرار دارد پیش میروند و مانند شهریاران نخستین دوره اسلامی که دارای شوکت و عظمت بوده و بسیاری از کشورهای آباد را در حیطه حکومت و قدرت خود در آورده بودند اعتبار و اقتدار مجددی بدست خواهند آورد. و با اتحاد لشکریان اسلامی لشکریگان را شکست داده و پرچم اسلام را بار دیگر باهتزاز در آورده و گفتارشان را همه بکار می بندند، خلیفه عباسی هرگاه کلمه ای ایراد میکرد ففورچین سر تعظیم فرودمیآورد و بهمین قسم بزرگترین شهریاران اروپا و امر دول اسلامی را اطاعت میکردند، در قرون وسطی شهریاران بزرگی مانند محمود غزنوی و ملکشاه سلجوقی و صلاح الدین ایوبی و در شرق مانند تیمور گورکان و در مغرب مانند سلطان محمد فاتح و سلطان سلیم و سلطان سلیمان بود.

بزرگان اسلامی سیادت و قدرتی نیز در دریا های جهان داشتند و چنان نفوذ و قدرتی فراهم آورده بودند که مخالفان آنان گمان میکردند فضیلت آسمانی است، اکنون تمام جهان از مسلمانان پر است و آنها عظمت و بزرگی خود را باز نمی یابند مگر بخواست خداوند اتحاد و اتفاقی پیدا کنند « و ما علی الله امر عسیر و هو جل جلاله علی کل شیئی قدیر نعم المولی و نعم النصیر... باید بشجاعت و جوانمردی خو گرفته و با مهالك ستیزه کنند و در هنگام کار سختی هارا تحمل نمایند و دارای طبعی سختی باشند و در راه حق

مرك را با سربلندی استقبال کنند، اگر مسلمانان امروزی دچار فقر و خواری گردیده و همه بدبختی های خویش را ناشی از قضا و قدر میدانند و از آنچه که مسلمانان حقیقی معتقدند و بکار می بندند بیزار هستند از سنت ها و مقتضیات و انحطاط ملل و عوامل انقراض آن است که از هر فضیلت و شوکتی برکنار مانده و خوبی های شان تبدیل بزشتی میگردد و هر کمالی راناقص میدانند و خلاصه هرزیبائی و نیکوکاری را ترك می نمایند و پای بند بدبها میشوند و از عقاید و صفات خوب انسانی چشم پوشی میکنند یکی دیگر از کارهای مهم و اساسی مردم کشورهای شرقی که در عهده معافل و مجالس و جمعیت ها بصورت عمل درآمده تعصب است که حتی تکیه گاه ستم دیدگان شده و بطور کور کورانه آنرا پیروی مینمایند.

کمتر اتفاق می افتد که در آغاز سخن گفتن و باطنی صحبت و یاد در آخر آن هر زشتی و بدبختی را علت قرار دهند بلکه آنرا پسرده کثیفی پنداشته مانع بزرگی برای رستگاری میدانند و آنرا نقص میپندارند در نتیجه تعصب را با توهم سرچشمه بدبختی تلقی مینمایند.

و از فرنگیان کور کورانه تقلید نموده مطالب را مخلوط و درهم و برهم و اشتباه میکنند و تفاوتی مابین حق و باطل قائل نیستند و بیشتر در آموختن مطالب باطل حریص هستند و برای بیان مفاسد تعصب سرها تکلف داده و ریشها را میچنابانند و هر گاه شخصی سخنی بگوید که بمقام آنها بر بخورد او را فثاتیک مینامند و اگر در باره عقیده آنان مطالبی گفته شود که جنبه مخالفت داشته باشد او را متعصب و لجوج می شمارند و هر گاه بملاقاتش بروند با کمال بی اعتنائی روی برمیگردانند.

هر اندازه قدرت روابط افراد سست و ناتوان شود بهمان اندازه تعصب کم میگردد و اعصاب از ریشه اش ناتوان گردیده و ملت با انقراض کشید خواهد شد مانند ضعف و ناتوانی جسمانی که آدمی را بنا بودی میکشاند و روح از بین میرود و هیئت جامعه نیز نابود میگردد.

و هر گاه افراد لایقی باشند اجزاء پراکنده ای از آنان باقی میماند که در کائنات با افراد دیگری پیوستگی پیدا میکنند و یا مشرف بمرك میشوند تا به نشئه دیگری میروند.

سنت خداوند در خلقت این است که هر گاه تعصب در ملتی ناتوان گردید آنرا بسستی میکشاند و ناچار از یکدیگر غافل میشوند و پس از غفلت روابط

از بین می‌رود رشته‌های صمیمیت پاره می‌گردد و فرصتی برای دخالت بهکامانگان بوجود می‌آورد و در چنین وضعی نمیتوانند برخیزند تا آن که خداوند در نشئه دوم تعصب را در آنان بدمد.

آری تعصب مانند سایر صفات وصفی است که اعتدال و افراط و تفریط دارد، اعتدال همان نقصی است که زشتیهای آن را بیان نمودیم و افراط هم چیزی است که آدمی را بطرف جور و تعدی میکشاند و آدم مفرط نیز از نظر تعصب ناچاراً بحق یا ناحق از خود دفاع مینماید، اگر برای استحقاق کرامت شخصی منفرداً ابراز تعصب نماید و دیگران را اجنبی به پندارند دیگر حقی نشناخته و عهده دار ذمه نمیشوند و از راه عدالت بیرون میروند و بجای اینکه از تعصب بهره‌ای برده باشند زیانهای مبینند و در حقیقت فروغ و روشنائی يك ملت از بین رفته قدرتش متزلزل میگردد، چه عدالت قوام اجتماعات انسانی است که حیات ملل را پرورش میدهد و هر قدرتی که بسوی عدالت کشیده شود بقنا منتهی میگردد.

و این اندازه افراط در تعصب هم از نظر شارع مقدس زشت است.
 زیرا فرمود «لیس منا من دعا الى العصبية»

چنانکه منظور از تعصب صدای ملی باشد مرجعش رابطه نسب و اجتماع میباشد که از يك ریشه است و همین قسم مردم آن را توسعه میدهند و برای قیام دینی هم که عبارت از کمکهای متقابل باشد مجاهدت میورزند و متجددان این نوع تعصب دینی را زشت پنداشته و دور انداخته‌اند.

و خیال میکنند که عقل و تدبیر این کارها را اجازه نمیدهند، پراکنده - گانی که متعبد شده و فتنه هارا دفع نموده و بکسب کمالات رسیده و اختلافاتی هم ندارد برای آنان تفاوت نمیکند که ریشه کار آنان دین یا نسب باشد و از خداوند بزرگ است که دین دو نوع رابطه در اقوام مختلفه بشر بوجود آورد تا آثار مهم و زیبایی آن بروز کند و سبب افتخارات جهان گردد.

کوچکترین تفاوتی نزد عقل موجود نیست که از نزدیکان دفاع نماید یا حواجی زندگانی او را فراهم سازد و یا روابط خود را برقرار نمایند.

کسانیکه در اصول و عقاید دینی بایکدیگر موافق باشند و در این راه تعصب نشان دهند و از میانه روی بیرون نرفته و در معاملات جور و ستمی روا ندارند و پاس احترام یکدیگر را نگاه بدارند و نقض عهد ننمایند یکی از بهترین فضایل انسانی را بجای آورده‌اند و منافعشان بسیار و فواید بسیاری

هم در بردارد.

اینها مقدس ترین روابط و بالاترین مقامات است و هرگاه رشته این روابط محکم گردید باوج عظمت و خوشبختی خواهند رسید خصوصاً هنگامی که در یک جمعیتی قدرت دینی حکمفرمایی داشته باشد وهوی وهوس نژادی راتحت نفوذ قرار دهد وتورا ازین ببرد، چنانکه اشاره شد دیانت اسلامی همین حالت را داراست .

از گفتار من در اتخاذ روش مقدس ترین روابط اتخاذ سند نکنید که بگوئید اختلافات مابین افراد واشخاص تولید میشود ، آنانیکه بارادت و صمیمیت کار میکنند باعث ازین رفتن حسن نفرت وانزجار در میان قبیله وفامیل خواهد بود ومردم رنگارنگ بالغات و اصطلاحات وعادات و صور و اشکال مختلف وهوی وهوسهای گوناگون بیک مقصد پیش میروند و آن مقصد برای آنان دارای عظمت و شرافتی است که زیر یک اسم وعنوان قرار دارد چنانکه عقل درست راهنمای آدمی باشد بشهادت تاریخ آثار قدرت وتعصب دینی بروز میکند و رابط ملی هم بآن افزوده میگردد.

دسته ای از زنادقه در این اوقات در بیان مفاسد تعصب دینی داد سخن میدهند و گمان میبرند حمایت از اهل دین که میخواهند پرده آلودگیها را باره نموده وعوامل وهن وسستی وجهالت را در میان برادران خود ازین ببرند وسبب خواهد شد آنان را از سیر کمال مدنیت دور سازد وبرروی نور دانش ومعرفت پرده افکنده وجامعه را بتاریکی وجهل وجور ستم وظلم و مخالفت میکشاند.

آنان گمان میکنند برای دفع فساد و تکمیل مصالح اجتماعی باید تعصب دینی را بکلی ازین برد وعقل را از زنجیر عقاید آزاد گذاشت ، بسیاری از فرنگی مآبان مسلمانان را بداشت تعصب دینی مذمت میکنند.

اگر رجال و روغگو هستند دین اولین معلم وبزرگترین استاد راهنماست زیرا آدمی را با کتساب علوم ونشر فرهنگ وداشتن عاطفه و ترحم علاقمند میسازد وتیرگی دل را روشنی مینماید وروح را باخلاق حسنه وعادت خوب جلا میدهد وراه راست مینمایاند وبآدمی میآموزد تا هوشیار ومهربان ومشفق ورحیم وصدیق باشند، همین خصائص اسلامی بود که ملل را از وحشت نا کترین دوران توحش بعالی ترین مراحل حکمت وتمدن کشانید در مدت کوتاهی اخلاق خشن وصفات وحشیانه وقساوت آنها را بمعان اخلاق

انسانی تبدیل کرد، بهر حال در راه تعصب دینی نسبت به مسلمانان افراط و مبالغه میکنند هم چنان که دربارهٔ تعصبات نژادی راه مبالغه و افراط پیموده اند و نتیجه آنرا جور و ستم دانسته و چه بسا متدینین را هم در این ماجرا دخالت دادند تا با مخالفتان خود وارد جنگ و ستیز شده بتوانند اظهار وجود نمایند، باید دانست که ملت های غربی برای کشت و کشتار بسوی شرق آمدند نه برای فتوحات و نه بمنظور دعوت دینی، بلکه جنگهای خونینی بنام جنگهای صلیبی بر راه انداختند و همان کاری را کردند که اسپانیسا در باره مسلمانان اندلس کرد و نظیر همان کاری است که در آغاز قدرت و شوکت دیانت مسیحی مرتکب گردیدند و یهودیان را در قدس جمع نموده سوزانیدند.

این روشها و حملات ناگهانی مخالف اصول دین است و ابدانیت و دوامی ندارد و بطور یقین پس از آن آشفته گی ها ارباب دیانت ناچار میشوند بسوی رحمت و عدالت و صلح و صفا روی آورند، دیانت اسلامی در میان طوایف مختلفه آنهم در قرون گذشته تعصباتی بوجود آورد اما راه افراط نرفتند تا جائی که خونریزی بر راه افتاد و زمین خالی از سکنه گردید، آن زمان که مسلمانان از جزیره العرب بیرون آمدند تاکنون سابقه ندارد که مرتکب کار زشتی شده و برخلاف دین اسلام رفتاری از آنان بروز نماید، بزرگترین دلیل ماهم این است که تاکنون ملل مختلف و مذاهب گوناگون در میان کشورهای اسلامی با آراء و عقاید دینی خود زندگی مینمایند و در آغاز عظمت مسیحیت نیز ناتوان و ضعیف بودند اما ابداء در زیر فشار مسلمانان قرار نگرفتند.

گرچه مسلمانان برای جهانگیری و کشورگشایی حرص زیادی نشان میدادند و با مخالفان شدت مخالفت میورزیدند ولی در تمام دوره ها همواره برای کسانی که تسلیم می شدند حق بسیاری قائل بودند و درباره حفظ احترام و حقوقشان ابراز مساعی داشتند و جلوی فساد و فتنه انگیزی را که ممکن بود متوجه آنان گردد جلوگیری نمودند. یکی از معتقدات راسخ مسلمانان این بود هر کس در ذمه ما راضی باشد و در حمایت ما قرار بگیرد (او از ما است و ما هم از او هستیم) و در معامله با آنان از دستور خداوند خارج نمیشدند چنانکه خداوند فرمود «یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء الله ولو علی انفسکم ولو الدین والاقربین آیه» مگر آنانی که از بشریت خارج شده و

آدم نشدند .

از آغاز طلوع اسلام تا کنون از فعالیت مخالفان اسلام که در راه ترقی و تعالی استعدادی بخرج میدادند جلوگیری نشد و در میان کلیه دول اسلامی با داشتن اختلاف عقیده و ادیان مختلفه بیلاترین مراتب ترقی و تعالی رسیدند. در آن زمانهایی که اسلام دوره جوانی و کمال قدرت را میگذراند این سیره پسندیده و خصائل عالی در میان مسلمانان معمول بود و برای آنهاست که با اخلاص کار میکردند از خشم پادشاه آسوده و از فشار و زحمت در امان بودند البته این حالات را تا زمانی که اخلاق و رفتار آنان عوض نشده بود حفظ کردند و سوء نیتی در کارها بروز نمینمود و فهم این مطالب هم برای ملل اروپائی که خود تا باین اندازه قابلیت اجرای عدالت اجتماعی نداشته و چنان تسامحی راهم روا نمیدانستند مشکل بود با این وصف گمان میکنند که مسلمانان با اندازه ای متعصب هستند که مخالفان را از مطالبه حق خود محروم مینمایند ؟!

با آنکه مسلمانان در کمال قدرت و عظمت مشغول تسخیر کشورهای و جهان گشائی بودند معذرا برای قبول دیانت اسلام کسی را مجبور نمی کردند .

آری اگر دعوت اسلام از طرف کافران رد میشد محکوم به پرداخت جزیه میشدند که در سال مقدار مالی میبایست با شرایطی بصورت مالیات به پرداخت و شرایط پرداخت جزیه نیز در کتاب های فقهی اسلام نوشته شده . شیوه پسندیده مسلمانان برخلاف روش رومانیات و یونانیان در ایام قدرت اولیه آنان بود که هر جای جهان را میگرفتند فشاری وارد نمیآوردند تا دین خود را فراموش کرده چیزهای تازه بیاموزند، چنانکه این کارها رانه تنها در برخی از کشورهای شرقی مرتکب شدند بلکه در کشورهای اروپائی نیز بموقع اجرا گذاشتند و با پیروان لوتر در آغاز ظهور مذهب پرتستان مخالفت ها نمودند.

این بحث را از آن جهت بیان کردیم تا کسانی که میخواهند روشن بشوند و از فروغ آن استفاده کنند و یادبودی هم برای آیندگان باشد اکنون بحث گذشته خود را دنبال میکنیم.

آیا شخص خردمند اعتدال در تعصب را تقصی مینماید ؟

تفاوتی که بین تعصب دینی و تعصب نژادی موجود است این است که

تعصب پاکتر و مقدس‌تر بوده و فوائد و ثمرات آن بر مراتب بیشتر از تعصب نژادی می باشد گمان نمیکنم آدم عاقلی بتواند در اینخصوص تردید کند.
پس چرا چیز را که نمیدانند مغلطه میکنند؟!

و از روی کدام اصل خردمندانه‌ای تعصب نژادی پیدا کرده و معتقد گردیدند که فضیلتش از عالیترین فضائل است و آنرا تعبیر بوطن دوستی می نمایند؟!

و از روی چه قاعده‌ای از قواعد سعادت بشری اعتماد پیدا کردند که اعتدال در تعصبات را مسامحه تلقی نمایند و آنرا نقصی محسوب بدانند و معتقد برفع چنین نقائصی باشند؟!

آری بفرنگیها ثابت گردید که بهترین و عالی ترین روابط بین مسلمانان همان رابطه دینی است و قدرت اسلامی هم ناشی از تعصبات اعتقادی میباشد و از طرفی باید متذکر شد که فرنگیها چشم طمع بکشورهای اسلامی دوخته و افکار خود را همواره متوجه اینگونه مسائل نمودند که باید معتقدین بدیانات اسلامی دست از تعصب برداشته و در نتیجه رابطه محکم و مقدس آنان قطع ورشته یگانگی گسیخته شود و جامعه را باین ترتیب بسوی احزاب و فرقه های گوناگون متمایل سازند .

این نکته برای خردمندان و فرنگیان روشن است که مسلمانان دارای تعصب نژادی نبوده و فقط از لحاظ مناسبات دینی و معتقدات مذهبی متعصبند به همین علت در بعضی از کشورهای اسلامی مفسدین و تبهکاران رایاری میکنند و برای آنها امکان بیشتری فراهم میآورند تا در راه نشر فساد و ایجاد نفرت از تعصبات مذهبی در میان افراد ساده لوح بتوانند تعصبات نژادی را بآنان تحمیل کنند تا با پیروی از چنین عقاید ناپسندی گرفتار جهالت و بدبختی و سفاکت شده اهتمام و احترامی نسبت به تعصب نداشته باشند و مانند کسانی که هنوز خانه‌ای برای خویش بنا ننهاده اند آشیانه خود را ویران کرده و سرگردان و بی خانمان در معرض حوادث و صدمات قرار بگیرند!

این شیوه ناجوان مردانه را از آنجهت در شرق بکار بردند و درباره افکار و عقاید اسلامی و طبایع ملل بجهت جو و تحقیق پرداختند که خیال فرمانروائی و حکومت داشتند و چون دریافتند که روابط مسلمانان بر اساس دین قرار داد و تازمانیکه اعتقادات عمومی مردم و تعصبات ملی در جامعه حکم فرماست نمیتوانند حقوق ملل اسلامی را پایمال نمایند ناچار دسته‌ای از

مسلمان نماها را که کینه در دل واحساسات خصمانه‌ای نسبت باتحاد مسلمانان دارند (مانند نیچریه های هند و دهریان) وادار میکنند تا مردم را تحریک نموده ومجبور شوند که بامعتقدات اسلامی مخالفت و دشمنی ورزند و خود اجانب هم در فاسد جلوه دادن عقاید اسلامی وتوهین بشعائر و تعصبات دینی کمک میکنند تا آتش تعصبات مذهبی مسلمانان را خاموش و حرارت غیرتشان را سرد واجتماعات واتحاد اسلامی را از هم پاشیده گردانند وبادهریان مساعدت و همراهی مینمایند که مدرسه یا مجله وباروزنامه‌ای تأسیس وبانشر یکسلسله اوهام و خرافات مسلمانان را بضعف و ناتوانی کشانیده واساس یک جامعه‌ای را برهم بزنند فقط بخاطر آنکه میخواهند بآسودگی واطمینان خاطر قدرت خود را در کشورهای اسلام مستقر سازند.

البته ساده لوحان بی ایمان وبیدینی هم هستند که دولت بیگانه را در اینگونه موارد یاری میدهند واز آنها حمایت وبشتیبانی میکنند واز این راه بعضی از پست های کوچک بدست میآورند تالقمه نانی تهیه نمایند، در حقیقت این گروه بیدینان ملت خود را ببهای لقمه نانی باجانب میفروشند، این قاعده و روشی است از سیاست غرب که بسیاری ازدول نیز بخیوبی آن را تجربه نمودند.

اروپائیان از این راه توانسته‌اند در راه تأمین مطامع خویش رشته های اسارت بدست و پا وگردن شرقیان وسایر ملت‌های اسلامی وملت عثمانی بیفکنند بنا بر این شکاری از بین رفت بلکه بزرگان وامیران ووابستگان بعلم وتمدن جدید جزو شکار شدند !!

وآنان را آلات اجرای مقاصد خود وکشورشان ساختند پس از روش دهریان وزنادقه نباید تعجب نمود که در لباس اسلامی سرگرم هوی وهوس هستند، تعجب اینجاست که برخی از مسلمانان ساده لوح باداشتن عقاید دینی متعصبان بدین را ملامت وسرزنش میکنند وآنان را خشن وازکاروان تمدن عقب افتاده میدانند ومیفهمند که با اینگونه سرزنش ها شکافی در میان جامعه اسلامی وارد آورده وشئون اسلام را فاسد وخانه های خود را بادست خویش خراب میکنند.

آنان ندانسته ونفهمیده میخواهند تعصبات معتدل دینی را از بین برده وملیت خود را محو نمایند وجامعه را یکدفعه بدست بیگانگان بسپارند وتا

زمانی که زمین و آسمان در گردش و کارند مسلمانان بصورت بندگانی در دست بیگانگان قرار داشته باشند.

بخدا ازیانان تعجب نمیکند و تعجب من بیشتر از طرز تفکر و چگونگی رفتار فرنگیان است که از زشتی تعصبات مذهبی خود خجالت نمیکشند و متعصبان اسلام را مردم باخشونت می‌شمارند.

فرنگیان بیشتر از سایر مردم جهان متعصب تر و حریص تر هستند زیرا اساس حکومت خود را بر اساس اغراض سیاسی قرار دادند و از این جهت عده ای از برانگیختگان دینی برای موفقیت های آنان مساعدت مینمایند و مترصدند در سراسر جهان واجتماعات بشری ولو یکنفر هم وجود داشته باشد آن یکنفر متدین بدین مسیحی گردد.

در سرزمین متمدن غرب ناله و غوغائی برپاست و همه بایک صدا فریاد میکنند که حادثه مهمی اتفاق افتاد و با این هیاهو میخواهند افکار عمومی را بسوی خود جلب و جبران مافات نمایند، احتیاطات لازمه را نیز بخرج میدهند تا مبادا لطمه بجامعه دینی آنان وارد آید و با وجود آن همه اختلافات نژادی و بغض و نفرت های سیاسی که نسبت بیکدیگر دارند باز هم بامراقبت های بیشتری در حفظ و حمایت بیکدیگر ابراز علاقه مینمایند و اگر حادثه و پیش آمد سوئی برای یکی از دولت های غرب روی داد فوراً تمام قوای جنگی و نیروهای سیاسی خویش را گرد آورده بحمايت آن برمیگزینند و لو اینکه درد در ترین شهرهای چین یا قلمه ای از دورترین نقاط جهان باشد. بهر حال هر اتفاقی برای ملل مسیحی روی بدهد اگر چه بر اثر اختلافات نژادی و سیاسی رشته دوستی و علائق آنان از هم گسیخته باشد ولی باز هم بمنظور جبران زبان های وارده و حفظ اصول دیانت مسیحیت در صدد تلافی بر میآیند، و اگر طوفان فتنه بالا گرفت و بتمام سرزمین ها سرایت کرد و خون مخالفین دین و مذهب همه جا را فرا گرفت هیچگاه عرقی از چهره آنان فرو نمیریزد و ابداً احساس ناراحتی نمیکند بلکه همچنان در غفلت و نادانی بسر خواهند برد و اثری از فطرت بشری که واجد شفقت انسانیت است در آنها ظاهر نمیگردد.

کونی از دین خود خارج شده و در ردیف حیوانات چرنده قرار گرفته اند و از نوع انسانی که اروپائیان خود را حامی و طرفدارش میدانند نیزند، البته این خصائص افراد متدین نیست بلکه از معتقدات دهریان و آنان است که پای بند دیانت نبوده و خدا را نمی شناسند و آنانی که بعضی دینی داشتند همین قسم رفتار کرده و آرزو میکنند که در برابر حق توقف نمایند اما از حق تجاوز می کنند

ولی انگلیسی‌ها در تعصب دینی مردم عجیبی هستند بکنفر از آنان بی‌الترین درجات آزادی فکر نائل می‌گردد و در رأس احزاب جای می‌گیرد مانند (گلاستون) و هر کلمه از دهانش بیرون میرفت گوئی از روح يك کشیش مسیحی الهام گرفته و هر کاری هم می‌کرد پیش از انجامش می‌اندیشد و چنان رفتار پسنده‌ای داشت گوئی با انجیل استخاره کرده است .

بنوشته‌ها و خطابه‌های گلاستون نگاه کنید بخوبی این معنا بشود می‌رسد .

ای ملت اسلام !

این زندگانی شماست که باید آن را حفظ نمائید و خون خود را بپوده هدر ندهید و روح خود را نکشید و خوش بختیهای خویش را با این تراز مرك نفروشید، این مسئله روابط دینی شماست نباید با وسوسه‌ها غره شوید و بهوا و هوس دل به بندید و فریفته گردید و یکسلسله مزخرفات باطل شما را مدهوش سازد، پرده وهم و خیال را از جلوی چشم بردارید و روابط دینی خود را که استوارترین روابط بین ملت‌های ترك و عرب و فارسی و هندی و مصری و غربی است حفظ نمائید و آن را بجای روابط نژادی قرار دهید به طوری که اگر یکی از برادران شما در نقطه‌ای گرفتار مصائبی گردید یا کشور و آشیانه‌اش از بین رفت متأثر بشوید و خود را شريك درد آن بشمارید و با نگرانی مراقبتش کنید چه آنکه چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد، باید بدانید که استقرار اینگونه روابط محکم‌ترین روابطی است که خداوند نصیب شما گردانیده و سبب بزرگی و عظمت شما خواهد بود و این پندیات را کوچک شمارید، بر شماست که در برابر قدرت عدالت سرفرو و آوريد زیرا عدالت اساس و پایه کائنات است، کسانی که از اجرای عدالت شانه خالی کنند رستگار نمیشوند پس هر چه کار باشید و او امر الهی را انجام دهید و حقوق بزرگان خود را محترم بشمارید و دارای حسن معامله بوده رعایت احکام را بنمائید و از نظر حفظ منافع ملی و برقراری روابط خود با فرزندان وطن و همسایگانی که ادیان مختلف دارند با مهربانی رفتار کنید، چه آن که مصالح شما در مصالح آنان بوده و رعایت مصالح آنان نیز بستگی با مصالح شما دارد، در عالم هموطنی باید چنان برادری داشته و نسبت بیکدیگر کمک و مساعدت نمائید که نیروی اجتماعی شما در مقابل متجاوزین و ستمکاران طماع سنگر محکمی باشد، تعصبات ملی را وسیله دشمنی قرار ندهید که حقوق مردم را

پایمال سازید و بدانید که دیانت شما هرگز با اینگونه روشهای زشت سازگار نبوده و برای مرتکبیت آن شدیدترین مجازات و مکافات ها را قائل است.

هیچوقت تعصب خود را بخاطر میل این و آن بکار نبرید بلکه آن را برای تحکیم قدرت و شوکت کشور خود ذخیره نمایید و در راه اکتساب علوم و فضائل و کمالات انسانی بروز بدهید.

باید تعصب خود را بخاطر توحید کلمه و حفظ حقوق اجتماع بکار برید و طوری اقدام نمایید که هر يك بتواند با دست خود وسیله عزت و سعادت برادران خویش را فراهم و آنها را از کوچکی باوج قدرت و عظمت ارتقاء دهد.

۲۳- قدرت اجتماعی و تأثیر جنبش های عمومی؟

ممکن نیست گروه کثیری از مردم را در میان جمعیت

کمی مستهلك گردد

مرام و مقصود طمع کاران مدت زمانی مخفی بود ولی بعد ظاهر شد و پس از آنکه شروع بکار کردند مردم از همه چیز آنات اطلاع پیدا کردند، زورمندان ملل برای بدام افکندن بینوایان توجه زیادی ابراز داشتند و چنان بغیر خود فشار آوردند تا آن که توانستند در سایه هوش و فکر خود روشی بکار برده بیچارگان را در نهایت سختی و فشار قرار دهند باندازه ای که آن فشارها برای بشر طاقت فرسا و غیر قابل تحمل بود ملت هائی آمدند و با کمک شیطان صفتان مغرور دست بکار گردیدند و گمان بردند که باقوای ناچیز خود خواهند توانست دست بدست هم داده بر جمعیت بیشمارى حکومت کنند و تصور نمودند که جمعیت زیاد را میتوان در میان جمعیت کم مستهلك کرد! ..

حوادث گوناگونی که در زمان های دور و نزدیک اتفاق افتاد بهترین گواه تاریخی است که اگر سزاوار باشد فامیل کوچکی در میان ملت بزرگی مستهلك بافانی گردد و نام و نسب خود را فراموش کند اما جایز نیست که وقتی يك ملتى بیايد و نیروی ملت دیگری را که از نظر تعداد نفوس با آن مساویست محو و نابود سازد اگر چه نیروی آنان زیادتر از حد تصور باشد.

از زمانیکه تاریخ بدست ما افتاد آنچه را که عقل سلیم حکم میکند و حرکت و جنبش اجتماعات انسانی هم شاهد است هر وقت ملت های بزرگ به ناتوانی گرفتار شدند و اختلافانى بر سر کلمات پیدا کردند و دچار غفلتى شدند بهیچوجه عواقب خوبی در بر نداشت و اگر هم آسایش و راحتی بدست آوردند آن هم دوامی پیدا نکرد و دچار فتنه ای گردیدند و از نعمت ها محروم و بی بهره ماندند در چنین وضعی قدرت بیگانه نیز آن ها را از پای در آورد و متوجه حقایق و قسمت هائی نمود.

آری هروقت بر اثر مرور زمان حوادثی پیش بیاید و آلام و پربشانی هائی برای مردم بیمار بیاورد آنوقت است که به بقاء خویش علاقمند میشوند و در صدد بر میآیند کم کرده خود را باز یابند و راهی بسوی نجات پیدا کنند در این حالات احساس قدرت خفیفی نموده از احساسات فطری و تعلیمات شرعی و احکام الهی الهام میگیرند و میفهمند که تنها وسیله رهایی و موفقیت آنان در اتحاد و اتفاق است و نفوس انسانی گرچه بفساد طبیعت و گرفتاری آن عادت نموده اما وقتی گرفتاریها بدرجه شدت رسید بصورت جامعه مشترک میآید که دیگر طاقت جور و ستم را ندارند و در پی چاره جوئی میشوند اگر جریان از اختیارشان خارج شده باشد باز هم تا آن اندازه که امکان داشته باشد قدرت خود را جمع آوری مینمایند و بالاخره بچه گرگ شیر میشود و از خود صرف نظر میکنند.

چه بسا بیک اشتباه بزرگتر یا لغزشی گرفتار شدند پی میبرند که باید در صدد جبران افراطکاریهای خود برآمده و بکوشند دیگر بمصیبتی گرفتار نشده فتح و غلبه ای نصیبشان گردد.

جنبش میکنند تا آنچه را که بعمل پذیر نیست یا طاقت و قدرت دفع آن را ندارد و به رأی تدبیرش قیام کرده اکتفا نکنند که تنها بلاهارا محو نماید بلکه برای ادامه کوششهای خود از هیچ حادثه ای مأیوس نمیکرد و اگر روزی رهبر جنبش کناره گیری کرد یا در نتیجه پیش آمدی بهلاکت رسید تا زمانیکه علت و آثاری از او بجای مانده فوراً رهبر دیگری که هوشیار تر و داناتر و بااراده تر است بجانشینی او انتخاب میکنند.

آری ممکن است اثر این جنبش ها کم یا بعلتی مواجه باشکست بشود و عوامل آن از بین برود ولی عادت بر این است که اگر عادات و اخلاق و روش ملت های جهان با اخلاق آنها تباین داشت و طاقت آن را نداشتند تا در برابرشان سر تسلیم و عجز فرود آورند تسلیم نمیشوند و همچنین نمیتوانند آن دسته از مردم بیگانه را بپذیرند و در خود مستهلك سازند.

شکی نیست که منکر آنها شدند و البته هرچه انکارشان بیشتر بشود بهمان اندازه از آن ها دور خواهند گردید و هر قدر از آنان دور تر بشوند بیگانه تر شده و بعضی هائیز بما نزدیک میشوند و بنا بر این آنان را كوچك می شمارند و با آنها همان احساساتی را دارند که نسبت بیک بیگانه و غائن بوطن دارند، هنگامیکه تعدیات از اندازه تجاوز کرد ملت ها اختلافات نژادی

خود را فراموش میکنند و با هم متحد شده و برای رفع خطر آماده میگردند
مسلمانان در چنین وضعی ایجاب مینمایند که بمرام نژادی و مذهبی توجه کافی مبذول
دارند زیرا دعوت با اتفاق و برادری آنهم برای نیل به هدفهای بزرگ لازمتر
است تا آنکه بدنبال منافع شخصی بروند، موضوع مهمی که در این روزها (۱)
باعث اعجاب گردیده این است که در بسیاری از نقاط شرق جنبشهای عظیم
فکری پیدا شده و هر چه مطامع و نیرنگهای بیگانگان برای بلعیدن کشور
های شرق و در زیر فشار قرارداد آنها زیادهتر میشد دامنه حرکت و جنبشها
زیادهتر میگردد و هر کدام بتکاپو افتادند تا خود را از چنگال بیگانگان نجات
بدهند و همواره برای اجرای نیت خود دنبال وسایل و عواملی میگردند که
ممکن است خوب و هم بد داشته باشد.

خردمندانشان کوشش مینمایند که نیروهای عظیمی از مردم را بهم
پیوند داده برای تحصیل آزادی و حقوق اجتماعی شرق قیام کنند و هوشمندان
آنان نیز منتظر روزی هستند که بتوانند در راه موفقیت گامهای مؤثری
بردارند، اگرچه بیگانگان طماع کور هم باشند مسلم است که نمیتوان با
دلایلی آنان را قانع ساخت مگر اینکه زمانه کارشان را بسازد زیرا عادت
روزگار با فرزندانش چنین است و قضای الهی و مشیت پروردگار و داعی در
نهاد خلقت بشر گذاشته که خواه ناخواه آشکار میشود و آنچه را که قلبا
انجامش را میخواهیم عملی میگردد، مدتی بود که جو و رستم بسیاری بشرقیان وارد
میآمد خصوصا این فشار و ظلم نسبت بمسلمانان شدیدتر بوده و آنها را
سرافکننده و خوار گردانید چه بسا شهریاران را بزور از سلطنت خلع و حقوق
بسیاری از بزرگان را با فشار و ظلم پایمال و ثروتمندان را بینوا نمود
بطوریکه هیچیک از طبقات جامعه در امان نبوده و همه از تهدیدات ستمکاران
طماع صدمات زیادی دیدند، اینها حوادثی بود که در کشور مصر اتفاق افتاد
و طوری آنها را تحت تضییقات و فشار قرار داد که در هیچیک از ادوار گذشته
سابقه نداشت و حقیقتا عقل بشر از مشاهده رفتارشان بدشست افتاده و آنها را
شکنجهها را غیر قابل تحمل نمود. نیروهای بیگانه بآنها یورش آوردند
و بنام عدالت شوکت و سعادتشان را لگد کوب کردند و بهر وسایلی که ممکن

(۱) مقالاتی در اینخصوص از طرف سید در سال ۱۳۱۱ . ه . ق در
اسلامبول و در سال ۱۳۰۱ در پاریس منتشر گردید .

بود بمقاصد سودجویانه خود دست یافتند و حرکت اعرابی پاشارا وسیله قرار داده و آنچه را میخواستند بهبانه گرفتاریها و بزور طوفان مصائب اعمال نمودند و گمان کردند که نهایت هوشیاری را بکار بردند در صورتیکه توهمی بیش نبود و کاری را آغاز نمودند که سرانجام و نتیجه‌ای در بر نداشت .

بلی هنوز جنبش اول خاموش نشده بود که در میان چهار دیوار در بسته‌ای جنبش دیگری بوقوع پیوست و بجای جنبش‌های اولیه تأثیر بسزائی در جامعه بجای گذاشت و آن جنبش مهدویت بود ، گرچه پس از مدتی خاموش گردید و شاید بعداً هم خاموشش کنند ولی حرکت و جنبش‌های دیگری بدنبال دارد که بهیچوجه ممکن نیست بتوان شعله‌های آن را در عالم اسلام خاموش نمود و بهمین علت در حیرتند که چگونه آن را جبران نمایند!!

آری در مصر نهال حنظل غرس کردند و بالاخره زقوم خورا کشان میشود . شکی هم نیست عاقبت آنانی که در باره حرص و طمع مبالغه مینمایند اگر امور کشور را بمردم لایق و آشنا بکارها بسپارند چون لیاقت انجام آنها را دارند میتوانند بنفع کشور و برای حفظ مصالح مملکت استفاده‌های شایانی ببرند و بآرزوهای خود نائل بشوند بدون آنکه از ارزش و اهمیت خود بکاهند ولی بدبختانه دنبال راههای مختلفی را گرفته‌اند که مردم را دچار تفرقه و پراگندگی نموده و در نتیجه هوی و هوس آنها را بسوی نیستی و نابودی کشانیدند !

آری اینها بود عامل پراگندگی که زود اثرش ظاهر گشت و جامعه را در برابر تجاوز و ظلم و ستم با اتحاد و یگانگی آماده کرد تا در مقابل ستمکاران صف آرائی کنند .

اگر بدسته مخصوصی هم جور و ستم روا بدارند و آنها قدرت مقابله نداشته باشند بدون تردید آن‌هایی که سالم باقی میمانند گذشته را تلافی خواهند کرد و حجاب غفلت پرده‌ایست که مابین اشخاص سالم و سایر برادرانی که گرفتار شدند کشیده شده است او هر گاه ستم و زیان دامنه پیدا کرد و همه را تحت فشار قرار داد و غیر قابل تحمل بود دیگران نباید دنبال آسایش و شفقت بروند زیرا این اقدام زیان بسیاری در بر دارد و حادثه ناگواری که در مصر اتفاق افتاد نمیتوان احتمال داد که بسایر کشورها سرایت نکند چه آنکه مصر طلیمه سر زمین‌های مشرق زمین است و موقعیت خاصی در کشور های اسلامی دارد یعنی در حقیقت دروازه حجاز شمرده میشود و اگر دروازه

مزبور دارای امنیت بود مسلمانان میتوانند حفظ امنیت و آسایش مسلمانان اطمینان پیدا کنند و گرنه دچار اضطراب و نگرانی و تشویش خاطر شده ارکان تشکیلات و عظمت دیانت اسلامی را از دست خواهند داد زیرا خطرات احتمالی را کاملاً احساس مینمایند.

خطری که مصر را تهدید میکند تا اعماق مغرب مسلمانان ریشه دوانیده است و راز دلشان بر زبانها افتاده و مسلماً تازمانیکه پیکر مصر زخمی است دردهای مسلمانان التیام نمیبذرد.

آیا اینها میتواند برای مسلمانان شگفت آور باشد که چرا روابط مذهبی و زبانی قوی تر از روابط نژادی است؟!

تازمانیکه احکام قرآن در جامعه مسلمانان حکم فرماست و بدستورات آن کار میکنند و همه نیز زبان قرآن را میفهمند روزگار نمیتواند جامعه مسلمانان را دچار خواری و زبونی سازد،

فجایمی که در مصر اتفاق افتاد در جامعه اسلامی اثر دردناکی بجای نهاد بطوریکه همه از آن بیحد و حساب متأثر شدند و باندازه اثر آن شدید بود که در ارواح مسلمانان نیز رسوخ کرد و مانند اعتقادی در هوش و عقل جای گرفت و مسلمانان بیاد گذشته خویش افتاده نفس های بلندی میکشند و بسا کمال مراقبت بآینده خود مینگرند و منتظر بروز وقایعی هستند ولی اکنون نمیتوانند صدای خود را بلند کنند و ناچار باید مدتی در حالت سکوت بسر برده و شاید بسوی انحطاط پیش بروند زیرا عوامل مساعد و لوازمی باید بدست آورد تا آزادی خود را تأمین نمایند همین قسم استعمار در برابر نوامیس کائنات مطیع است باین معنی که برای مدت معین و محدودی میتواند بحیات خود ادامه دهد و همینکه نوبت مرگ آن فرارسید و شرائط آماده گردید مردم خواهند توانست قدرت و تسلط خود را به بیگانگان تحمیل نمایند آنوقت است که دیگر فروتنی و سکوت در مقابل بیگانگان را عار مینمایند،

باید دانست تازمانیکه عوامل ترقی در حال رشد و تکامل میباشد حرکتی بطرف انحطاط و فنا بوجود میآید و همینکه موجبات انحطاط فراهم آمد جامعه بسوی ترقی می رود، برای حاکم و محکوم نوبتی است و قاعده ای هم بحکم لازم و ملزوم میآید، از صدمه قوی به ضعیف و حشت فراهم میشود و از آثار علم در نادان ترسی پدید میآید و در برابر این دو نیرو خوار و سرگردان میگردند.

(مانند اهالی مستعمرات) چون که در دوران اولیه زور و تکبر و جور و ستم بمستعمرات وارد میآید آنها را دچار وحشت و صدمه و گرفتاری میکنند و معنویات را از آنان سلب نموده و آزادی فردی و عزت نفس و آزادیهای ملی و قدرت اجتماعی را از آنها سلب مینماید آنگاه دوره قضاوت بر اصل مادیات پیش میآید و مردم از کلیه محسنات کشور و تجارت و کارهای مفید محروم میگرددند و شرارت و رواج پیدا میکند و بالاخره باخذ مالیاتهای سنگین و کمر شکن مردم را در فشار میگذارند و در چنین موقعیتی يك حالت اضطرابی که نشانه زندگانی است پدید میآید بطوریکه همه بیکدیگر نگاه میکنند و آهسته بدون اراده سرودست خود را تکان میدهند و ریش داران اظهار لطمه مینمایند که همه اینها اولین نمونه مظاهر حیات است.

پس از آن افکار خود را بروز میدهند و حرکت در میآیند و صدای خود را رساتر میسازند و ابتدا با شلاق و بعد با شمشیر قیام میکنند آنگاه پادشاه عادل با آنان حکومت خواهد کرد و خداوند حافظ و نگهدار ستمدیدگان می شود.

هر زمانی هم سزاوار بدانند گاه گاهی درباره مستعمرات اصول عدالت را رعایت نموده و جور و ستم را از آنان برطرف میسازند و البته قضایا بندرت اتفاق می افتد و فقط یکی از آن موارد موقعی بود که انگلیسیها درباره امریکائیها که هم زبان و همدین و هم مذهب و اخلاق بودند رعایت نمودند آنهم اندک مهربانی هائی معمول داشتند که باید گفت بد بختانه دستورات مستعمراتی استثناء ندارد.

همه میدانیم که امریکائیان چه ستم هائی را دیدند و چه بیدادگری - هائی را تحمل کردند و چگونه باخذ مالیاتهای سنگین اموال و هستی آنان را ربودند.

آخرین ظلم و ستمیکه بر امریکائیان وارد آمد ماجرای اوراق مهر شده بود که تمام خرید و فروشها و قراردادها را باید روی آن عمل میکردند و بر روی اوراق نوشته و ثبت میشد و در نتیجه این کار دارائیشان را از چنگشان بدر آوردند و آمریکائیان با مشاهده این وضع اسف انگیز ناچار شدند بمجلس لردهای انگلستان شکایت نمودند و مخصوصاً بمداز دوجلسه عمومی که در نیویورک تشکیل شد که باید اوراق مزبور را در همه چیز عمومی کنند تمام ملت امریکا باین اقدام اعتراض کردند و در نتیجه بروز هیجانات عمومی

اجتماعات امریکا بتکاپو درآمدند و اعصابشان سخت ناراحت گردید و جدالغو اوراق مزبور را خواستار شدند.

اگر ملت امریکا در آن روزها جنبشی نمیکردند ممکن بود در زیر بار فشار مالیاتها و پرداخت عوارض سنگین گمرکی که برای ورود چای مقرر داشته بودند همه چیز خود را از دست بدهد و خسارات و صدمات غیرقابل جبرانی با اضافه نفوذ سیاسی بیشتری بآنان وارد گردد ولی همان شدت فشار و جور و ستم ها بود که امریکائیان را تکان داد و روحشان را بر اثر شکنجه و آزار برانگیخت و اضطرابی سراپایشان را فراگرفت تا متفقاً صدای خود را بلند کردند و با اتحاد و یگانگی برای تأمین آمال ملی و کسب شرافت و آزادی بپا خواستند و در سایه جانبازی و فداکاری توانستند به پیروزیهای درخشان و مطمئن امیدوارکننده دست یابند . —

۲۴ - ابن خلدون وسید جمال الدین

ابن خلدون در قرون وسطی شبیه کانت است و مانند ابن خلدون هم یکی از حکیمان بزرگ سیاسی و اجتماعی جهان اسلامی سید جمال الدین است که از چند جهت باوشبیه است .

چه هر يك از آنان دروس اسلامی را آموختند و سپس بر استادان خود در حکمت و فلسفه اجتماعی و سیاسی برتری یافتند و مسلمانان را تشویق و ترغیب نمودند که مطالعه و دقت کنند تا از حقایق زندگی گانی بهره‌مند گردند و هر دو دانشمند نامی سرگرم سیاست شدند و کوشش داشتند که بریاست نائل گردند و با وسعت مشرب و سه صدر در آمیزش با مردم خوش برخورد بودند و با قلب پاک و تند مزاج خود در حل مشکلات کار بر بودند.

ابن خلدون وسید جمال الدین برای فهم تعلیمات اسلامی مستقلا از راه اجتهاد زحمت کشیدند و از تقلید و پیروی کور کورانه دوری جستند و در مسائل دین و مذهب مجتهد بودند و توجه دقیقی داشتند که مابین اصول صحیح اسلامی و قواعد علم اجتماعی وفق دهند تا در اصلاحات شئون و انتظامات احوال اجتماع اثراتش ظاهر گردد .

بدون محافظه و ریاکاری با اوهام و خرافات و تقلید هائی که بنام دین نامیده میشد مبارزه کردند و درین راه مقدس دیانت پاك اسلامی دشمنان و حدودان در هر گوشه و کنار و در هر کوی و برزن و در هر شهر و دیار و در بار شهریاران بنای مخالفت و هو و تکفیر را راه انداختند .

اوضاع و احوال ابن خلدون در غرطانه و فاس و تونس و قاهره در مدت پنج قرن خیلی شبیه است باحوال سید جمال الدین در هر يك از شهرهای کابل - تهران - قاهره اسلامیبول . سید جمال الدین گرفتار آخوند های خشك بود چه مباحث دقیق فلسفی را بگروهی از شاگردان خود که از دانشجویان الازهر بودند ایراد میکرد و هم چنان ابن خلدون در تونس گرفتار آخوند نمایان مقدس نما بود و محسود آنان قرار گرفت که چرا مردم باو توجه داشتند و دانشجویان مراکشی بچه جهت بحوزه درس وی میشتافتند و به سخنان و آراء ابن خلدون مترنم میشدند تا آنجا که میگویند که آن عالم نمایان خشك در نزد حکمران تونس

رفتند و دربارہ حکیم اجتماعی زبان بسعادت و بدگوئی و افتراء دراز کردند .
 بادشاه اسپانیا باین خلدون پیشنهاد کرد که نزدش باشد تا شیرینی و
 لذت زندگانی را به بهترین روشی بجشد و کامران و کامیاب بقیه عمر را بسربرد
 حکیم زیر بار نرفت هم چنان سلطان عبدالحمید بسید جمال الدین پیشنهاد کرد
 که دیگر از سیاست دوری کند و از مقاومت و مخالفت با ناصرالدین شاه قاجار
 خودداری نماید و یکی از زنان حرم سرا را بزنی اختیار کند تا در یکی از کاخها
 بخوشی و شادکامی زندگانی را بسربرد .

سید در پاسخ گفت هر گاه این کار را در آخر عمری انجام دهم همه تعجب
 خواهند کرد مانند آنست که فلان دانشمند بزرگ روحانی که به پارسائی
 مشهور است همراه شاگردان خود بنام هوا و هوس بخرافات شتابد و باده
 گساری کرده و باده افشانند و بای کوبان شوند و کوس رسوائیش را بر سر
 بازارها نوازند .

این خلدون در مصروفات نمود و در گورستان صوفیان بیرون دروازه
 نصر دفن شد و قبرش گمنام و در ردیف گورهای غریب قرار دارد و هم چنین
 سید جمال الدین در اسلامبول غریب مرد و در مزار شیخ خلدون گردید و هر گاه
 يك جوان مرد آمریکائی آرامگاهی برای سید نمی ساخت نشانی از او نمی ماند
 مقام و منزلت سید در ردیف فیلسوف بزرگ اسلامی این خلدون می باشد .

این خلدون ستاره درخشان عالم اسلامی است که درست گزین زمانه
 میزیست و آن کوکب فروزان در افق تاریخ سیاست و اجتماع قرون وسطی
 درخشید و زود خاموش گشت و مردی مسلمان و بلند همت بود نسبت بدین و
 ملت اسلام دل بستگی داشته و شور و عشقی فراوان داشت و میدید که بیگانگان
 از وسط آسیا تا شمال آفریقا و غرب اروپا دولت های مغولی و ترکی و
 بربری تشکیل میدادند و بمسلمان فشار وارد آوردند و خود شخصا آت
 کشورها را از اشبیلیه در مغرب تا حجاز و از شرق تا دمشق سیاحت کرد و
 بچشم خود امیر تیمور گورگانی را دید که بسوی سوریه حمله ور گردید و
 « بترو » اسپانیولی را هم در غرب دید که مہمپسای حمله به غرناطه آخرین
 کشور اسلامی در اندلس بود .

این خلدون حوادث و انقلابات تاریخی را بچشم خود دید که چگونه
 جهان اسلامی در خاموشی فرو رفته و در غرقاب تیره روزی دست و پا میزد و

بادقت و توجه عالمانه اوضاع و احوال مسلمانان را مطالعه مینمود و برای آئینه عبرت آیندگان و حقایق زندگانی کتاب تالیف میکرد و بدانشجویان درس میگفت تا ارواح خشک و جامد را بیدار ساخته و آنان را برای اجتماع جهان اسلامی مفید تربیت کند ولی برخورد مردم با ابن خلدون خوب نبود و کمتر توجه به سخنان و نصایح حکیمانه او داشتند تا آن شعله فروزان خاموش گردید و حکیم بزرگ اجتماعی دیده برهم گذاشت و چشم از این دنیا برداشت و از تاریکی اجتماع و محیط مایوس و ناکام گردید و پس از پنج قرن که از وفاتش گذشت آن روح درخشان و همیت اسلامی در سید جمال الدین تجلی کرد و بار دیگر مشعل فروزان اسلامی درخشید و جهانیان را متوجه نبوغ رادمرد بزرگ اسلامی نمود سید جمال الدین چشمان خود را باز کرد و از هر سو جهان اسلامی را مردگان متحرک دید.

آنچه را که پنج قرن پیش ابن خلدون بعشم خویش دیده بود سید هم دید که همه خوابیده بلکه مرده اند.

تیمورلنگ را در قیافه سلطان عبدالحمید دید و «بترو» اسپانیولی را در قیافه بزرگان سیاست اروپا میدید گویی که سید جمال الدین از آرامگاه ابن خلدون برخاست و هدفش از زندگانی، مسافرت و گردش و سیاحت بود. سید جمال الدین شرق و غرب جهان را سیاحت کرد و بمکه و مصر و طهران و اسلامبول و روسیه و پاریس و لندن و برلن شتافت و میدید از سستی زندگانی است و از سمت دیگر مرك است و از سویی اعتماد به نفس است و از طرفی قناعت است و کوشش و طمع، از يك طرف و نادانی و سستی و از يك طرف کوشش و دانائی است و از طرفی پارسائی و پرهیزکاری آن آخوندك در مصر و شیخ الاسلام در اسلامبول که مخالفت با سید میکردند هم چنانکه در تونس و قاهره پنج قرن پیش با ابن خلدون مخالفت می نمودند آری تاریخ تکرار میشود.

گویا در میای پیامبر است که با خود راز و نیازی دارد به خواننده بینید سید جمال الدین چه میگوید گریه ام بر گذشتگان است! زنده باد پیشینیان! کجا رفتند سرچشمه های رحمت و بدران مهربان و شفقت !!

کجا هستند بزرگان مروت و شیر مردان نیرومند که در سختی و فشار حوادث فولاد آبدیده بودند. ای بهترین مردم باستانی که برای امر معروف

و نهی از منکر جنبش نمودید و برای حق و حقیقت قیام کردید کجا رفتید و چه شدید ای بزرگان دین و دانش که بعدل و داد رفتار می کردید و حکمت و تدبیر بنای ملت را برپا ساختید، کجا رفتید، از گورستان آبا می نگرید که فرزندان شما چگونه از سنت و روش اسلامی منحرف شدند و رویه را کنار گذاردند تا آنکه بناتوانی و سستی گرفتار شدند و دل ها سوخته گردید و قربانی بیگانه گشتند و توانائی آن را ندارند که از خود دفاع کنند و هیچکس را ندارند که آنان را از خواب خرگوشی بیدار کند و گمراه را برآه راست رهنمائی نماید انالله وانا الیه راجعون»

آیا سید جمال الدین از بیداری شرق و اصلاح جامعه شرقی مایوس گردید؟ ! هرگز! هرگز! و دید که نهال جهان اسلامی کم کم خشک میشود ولی در حال آن و شاخه ها و برگ های سبزهائی روئیده است که پس از پژمردگی خندان میشوند !!

آیا این برگ ها سبزه های پراکنده در این درخت کهن سال که برگ های کهنه و پوسیده ای را در بر دارد باقی خواهند ماند آیا برگ های تازه زندگانی نوینی را بجهان اسلامی مژده میدهد و تنه این درخت زنده خواهد ماند؟ سید فداکاری کرد و همه نوع فداکاری و کوشش نمود و تلخی و شیرینی زندگانی را مانند این خلدون چشید و این دودانشمند بزرگ و حکیم اسلامی فرزندی از خود بیادگار نگذاشتند ولی این خلدون مقدمه مشهور اجتماعی خود را بیادگار گذاشت .

اما سید جمال الدین کتابی از خود بیادگار نگذاشت ولی برای مردم فداکاری کرد و مسلمانان را از خواب غفلت بیدار و بسوی زندگانی و رستگاری رهبری نمود .

تا اینجا خلاصه ای است از زندگانی و فلسفه سیاسی و اجتماعی آخرین حکیم بزرگ اسلام سید جمال الدین افغانی .



ٲها ٤٠ رٲال

